من خطبة امیر المؤمنین علیه السلام ۱

خطبهٔ امیر المؤمنین علیه السلام در اخلاص توحید

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

أوّل عبادة الله معرفته وأصل معرفته توحیده ونظام توحیده نفی الصفات عنه لشهادة العقول أنّ کلّ صفة وموصوف مخلوق وشهادة کلّ مخلوق أنّ له خالقاً لیس بصفة ولا موصوف وشهادة کلّ صفة وموصوف بالاقتران وشهادة الاقتران بالحدث وشهادة الحدث بالامتناع من الأزل الممتنع من حدثه

اصل عبادت خدا معرفت اوست و اصل معرفتش توحید اوست
و نظام توحیدش نفی صفات امکانیست از حضرت او زیرا تمام عقول
شهادت میدهند براینکه هر صفت و موصوف مخلوق است و خدا
خالق است و هر مخلوق شهادت میدهد که او را خالقی است که متصف
بصفت و موصوف اصلاً ندارد و هر شیئی که متصف بموصوف
و صفت شد شهادت میدهد باقتران صفت بر موصوف از جهت
عارض شدن آن صفت بر موضوع خودش که موصوفش باشد یعنی
آن شیئ در حاق ذاتش ساده بوده بعد از وجودش این صفت عارض
آن ذات شد مثلا زید عالم بعد از موجود شدن صفت علم براو طاری
گشت که گفتند زید عالم است و هم چنین است سایر صفاتش و متصف شدن
زید بصفت علم را اقتران میگویند و این اقتران شهادت میدهد دلالت
میکند بر اینکه این صفت بعد حادث شده است نه اینکه ذاتی موصوف بود
و این حدوث شهادت میدهد بر اینکه امتناع این صفت حدوث را از خدا
ازلا که معنی ازل آنست که همیشه بوده و حدوث دلالت دارد بر انقطاع

اولیت

اولیت نیز که صفت ممکن است نه واجب ازلی و در این کلمات حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بیان میفرماید که صفات ثبوتیه خدا عین ذاتش
است نه مغایر ذات باین معنی که علم و قدرت و حیوة و اراده و سمیع
و بصیر و متکلم بودنش عین ذاتش است نه اینکه ذاتش جدا و این صفات
هم جدا باشند عارض بر ذات باری تعالی یعنی واجب الوجود ذاتش
عین علم و قدرت و حیوة است بمذات علم و قدرت و حیوة است در تعبیر
ما که صفات را متعدد میشماریم برای تفهیم و تفهّم صفات الله الحسنی
بخلاف طایفهٔ اشاعره از عامّه که ذات واجب الوجود را غیر از
صفات میدانند میگویند خداوند عالم است و قادر است بصفات
که آن صفات هم مثل خودش قدیم است و قائم هستند بآن ذات از این
جهت یک ذات و هشت صفت مذکور را قدیم میدانند و در این
قدیم و ازلی یک ذات واجب الوجود و هشت صفاتش قدیم میدانند مجموعا
نه تا میشود و تعدد قدماء لازم میآید که منافات با وحدانیت خدا است
قدس الله جده اما طایفهٔ معتزله از عامّه و تمام حکماء و انبیاء و شیعه
صفات ثبوتیه را عین واجب الوجود میدانند و نفی معانی مینمایند چنانکه

فلیس الله عرف من عرف ذاته ولا إیّاه وحّد من نهّاه ولا به صدّق من مثّله ولا حقیقته أصاب من شبّهه ولا إیّاه أراد من توهّمه

حضرت امیر المؤمنین فرموده و نظام التوحید نفی الصفات عنه تفصیل این
مطلب با ادلهٔ توحید و نفی ترکیب ذات واجب الوجود در شرح کلمات بعد ذکر
خواهد شد ان شاء الله تعالی هر کس که تعریف کند خدا را او را نشناخته است
زیرا شناختن هر شیئی موقوف بر اینست که ذهن انسان را محدود و محدودی
و مصوّر بصورت ذهنیه نماید تا بتواند او را بشناسد و توقیف ذاتی
بآن صورت محیط شده است و محدود گردیده است یعنی محاط ذهن و
محیط بر آن گردیده و این محالست در شناختن واجب الوجود زیرا
که احاطه بکنه شیئی خدا محیط است نه محاط و اگر حدوث لازم آید و حدود
در خدا ممتنع است چنانکه حضرت صادق علیه السلام میفرماید در توحید
کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم زیرا که نفس
انسانی او را تصور کرده و در ذهنش ایجاد نموده باین معنی که صورت
اول در ذهن منتقش شده بعد از تصور شخص و صورت ذهنیه درست شده
از عدم بوجود ذهنی ملتبس شده خود آن شخص متصوّر او را ایجاد کرده
پس مخلوق مخلوق میشود نه خالق از این دلیل مبرهن شد که شناختن
واجب الوجود برای ممکن ممتنع است و ممتنع را شناختن محال است این
یکی برهان قطعی است بر وحدت واجب الوجود سبحانه تعالی تنزه عن مجانسة مخلوقاته

و خدا را

و خدا را یکی ندانسته هر که برایش نهایت قائل شده چه نهایت هر شیئ منقطع است
از اوّل و آخر و اشیاء متناهی متکثر مانند مثل ممکنات و خداوند ازلی و ابدیست
که نهایت ندارد پس واحد است متکثر نیست و نهایت هم ندارد تا حادث
باشد کسیکه خدا را مثل قائل شد بخدای احد الصمد تصدیق نکرده است زیرا
اثنینیت قائل شده چه مثلان آن دو فرد را گویند که در تحت نوع واحد واقع
شوند مثل زید و عمرو که مثل هم هستند در هیئت و شکل در تحت نوع انسان
مندرجند یکدیگر که مثل قائل شد باید قائل شود که خدا و مثلش در تحت یک
واجب الوجود دیگر مندرجند لیس کمثله شیئ کسیکه خدا را تشبیه کند بیک موجودی
از ممکنات بحقیقت خدا نرسیده و او را نشناخته زیرا شبه و مشبه به
باید در یک جهت جامعه شرکت داشته باشند که او را وجه شبه میگویند و آن
وجه شبیه صفتی است که در هر دو موجود است و واجب با ممکن در هیچ صفتی
شرکت ندارد وحده لا شریک له نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال
لیکن ممکنات رشحه از صفاتش و لمعه از قدرتش فاضه میکنند
تا بدانند معطی شیئ فاقد شیئ نخواهد شد مثل اینکه با نبیاء علم و قدرت عطا فرموده

ولا له وحدة من الكثرة ولا بداية من حيث له نهاية ولا صمدة من أشار إليه

وهم چنانچه بر سایر موجودات کلی تحقیق نماید و تمیز العلم به طلیلا لا حول
ولا قوة الا بالله کسی که خدا را بوهم و ذهن بیارد و تصور کند خدا را اراده
نکرده است بلکه مخلوق خود را قصد نموده است چنانکه گذشت کسی که بگوید
که من کنه و حقیقت واجب الوجود را شناخته ام او را یکی ندانسته است زیرا
که صورت ذهنیه مثل صورت خارجیه مرکب از جنس و فصل است که اقلش
دو ثلث است یکجزئش جنس و دیگری فصل و ممیز اوست پس مرکب و جزءدار شود
پس خدا واحد علی الحقیقة است نه ترکیب خارجی دارد که ماده و صورت
باشد و نه ترکیب ذهنی که جنس و فصل باشد مجرد است بسیط و هیچ جزء ندارد
این هم یک برهان منطقی است بر توحید چنانکه وعده دادیم که یکی یکی برهان
وحدت را بنویسیم علی طریق الحکمة و بخدا ایمان نیاورده است کسی که برایش
نهایتی قائل باشد یعنی آخر قائل بشود چنانکه لا اول له از آنجهت ازلی گویند
هم چنان لا آخر له از آن حیث لا آخر له ابدی بنامند جامع میان صفت را
سرمدی میخوانند و خدا را صمد ندانسته کسی که اشاره بطرف او کند خواه اشاره حسی
باشد که بگوید بالای آسمان است و یا اشاره ذهنی زیرا که اشاره مستلزم مکان
و جهت است و خدا جهت و مکان ندارد الله الصمد یعنی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
که تفسیر صمد است اشارات ولا ایاه

ولا ایاه عنی من حده کسی که تعریف حدی برای او گوید خدا را قصد نکرده است
زیرا که تعریف برای حکمی است که مرکب از ما به الاشتراک است که جنس باشد
و از ما به الامتیاز که فصلش نامند که اشیاء را از ماسوای خودش تمیز بدهد
مثل اینکه شخصی می پرسد الانسان ما هو جواب گفته میشود حیوان ناطق که
در حیوانیت با سایر حیوانات مشترک است و بسبب نطق از سایرین ممتاز میشود
و سؤال ما هو از حقیقت شی است و واجب الوجود مجهول الکنه و الهویة است
پس بتعریف نمی آید خواه حد تام باشد و یا ناقص و خواه رسم تام باشد یا
ناقص بلکه شناختن واجب الوجود با آثار و افعال اوست که دلالت دارند
بر وجود خالق یکتا وفی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد این هم یک برهان است
بر وحدت واجب الوجود ولا ایاه توحد من تبعضه یعنی کسی که جزء و بعض قائل
شد برای خدا حق عبودیت و ذلت بندگی بجا نیاورده است چه هر
کل محتاج بجزء خودش است تا مرکب از آن اجزاء نبود و خدا مرکب نیست
بلکه بسیط علی الحقیقه است والا احتیاج لازم می آید والله غنی عن العالمین
این هم یک برهان است برای باطل و وحدانیت حقیقی واجب الوجود تعالی
کل قائم بنفسه مصنوع تمام موجودات ممکنات قائمند بقیومیت خدا
و او خودش قائم است بنفسه نه بدیگری تا بتو قائم چه تو قائم بذات و متقوم
بالغیر مصنوع است ممکن و الله تعالی صانع است خالق است واجب الوجود چنانکه

در لغت فارسی لفظ خدا باین معنی است یعنی خود آ که خودش آمده است
نزد دیگری او را آورده است و بکثرت استعمال واو خود شده ضمه برا دلالت دارد
دیگر موجود بواسطه معلول خداوند علت موجده انهاست که علت فاعله است
و موجودات مفعول معلولند چنین علت بیش از معلول است از این جهت کان بعد
و لم یکن معه شیء هو الاول و برگشت تمام معلولات بعلت است هو الآخر می باشد
این هم یک دلیل بر وحدت واجب الوجود است زیرا که تعدد علل بر معلول واحد محال است ۲ وبرهان المراتبیت
بصنع الله یستدل علیه چه مصنوعات دلالت قهری ضروری دارند که خودشان
خودشان را موجود نکرده اند و دیگری آنها را ایجاد نموده و مصنوع فقط صانع قدیم که
غیر از آنهاست ذاتا و صفة که آن خداست این هم یک برهان علی حده است بر وحدت واجب
وبالعقول تعتقد معرفته عقل تصور شیئیت کما ینبغی و بجهت این تصور
معرفت پیدا میکند که او را صانعی هست که این دانش را باو داده است
وبالفکرة تثبت حجته فکر عبارت است از ترتیب مقدمات که مقصود بر
و این ترتیب مقدمات معلومه که آن را بیک مقصود مبهم مجهول برساند
حجت و برهان و قیاس می نامند مثلا عقل جاهل تصور میکند که این همه مصنوعات
محدثه را یک صانعی است بعد بقوه فکریه ترتیب صغری و کبری می نماید باین ترتیب
العالم مصنوع و کل مصنوع فله صانع فللعالم صانع لیس بسبب عقل معرفت
صانع را اعتقاد قلبی نموده و بجهت فکر حجت و برهان ثابت شد که واجب الوجود صانع واحد است
این هم یک حجت منطقی است بدایه الاستاج وبایاته

وبآیاته احتج علی خلقه همه موجودات آیات باری تعالی هستند و آیات عظمی
انبیاء و اولیاء هستند که بواسطه آنها احکام را بالنسبه و حق رسانیده
و اتمام حجت نموده تا فردای قیامت نگویند با احکام الهیه نرسیده جاهل بودیم لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل
خلق الله الخلق فعلق حجابا بینه و بینهم مخلوق را خلق کرد و حجاب نوریت
میانه خالق و مخلوق برقرار شد که آن حجاب مادیت اجسام و امکان تجردات
که از وجود و ماهیت مرکبند و آن پرده عظیم است میان وجود بحت و ماهیت
صرفه است که بین واجب و ممکن آویزان است که مانع است از شناختن
حقیقت واجب الوجود و حجاب علیت و معلولیت تو خود حجاب خودی حافظ
از میان برخیز و مباینته ایاهم مفارقته ایاهم چنین مباینت علت و معلول
در اجسام بحسب حدود اجسام آنهاست که هر یک در طرف و نهایت آن یکی است
که در میانه ایشان تعددیت حاصل میشود مثل احراق آتش نسبت هیزم را
اما مباینت خدا چنین علت ایجاد است با موجودات معلولات مثل مباینت
اجسام نیست بلکه بینونت وجودیت که آن وجود صرف است ماهیته انیته
و مخلوقات وجودشان عارض بر ماهیتشان است در ذهن و در خارج
متحد اند و از این جهت مرکبند از ماهیت ممکنه و وجود مجهول که از قبل خدا
افاضه شده است و مباینت مرکب با مجرد ذاتی است نه عرضی و تصور
این مطلب در مباینت نفس با بدن بهتر میشود و فهمید از یک جهت نه از تمام جهات

وادواته ایاهم شاهد علی ان لا اداة فیه لشهادة الادوات بفاقة المتأدّین
دادن اعضاء و جوارح و پا و سر و دست و پر و دم بر مخلوقات شاهد است بر اینکه
خالق آنها ادوات و اعضاء ندارد زیرا که ادوات دلیل است بر احتیاج شخص بر آنها
که بدون آنها شخص نمی تواند کاری بکند و دیگر اینکه این اعضاء از لوازم جسم است
و مولف و واجب بنفسه خود نمی تواند این اعضاء را بدهد بالبدیهة الاولیة
پس خالق اینها جسم نیست و احتیاج هم ندارد در ایجاد موجودات
که فعل باری تعالی است چه او مجرّد صرف است از صفات ممکنات که جسمند محتاج
این هم یک دلیل حکمی است وابتدائه ایاهم دلیل علی ان لا ابتداء له لعجز کل مبتدء عن ابداء غیره
این جمله است دلیل ازلیت خداوند
اول موجودات عقول و نفوس کلیه اند و بعد از عرش تا فرش اجسام لطیفه
و کثیفه و ارواح جزئیه از ملائکه و انس و جن و حیوانات و نباتات
و جمادات کلیه بحسبه و تمام این موجودات اول و ابتداء دارند یعنی نبودند
بعد بوجود آمدند پس اینها دلیلند که خدا اول ندارد و ازلی است زیرا اگر اول
داشته باشد مانند اینها باید اول معدوم بوده باشد بعد موجود شده عین حادث گردد
و حادث شد خود شرا نمی تواند حادث کند و عاجز از خلق کردن است
پس

پس معلوم و محقق گشت که خالق بالضرورة باید ازلیت نزد او باشد و ازلی باشد
ازلیت یعنی لا اول له و در جای دیگر می فرمایند هو الاول یعنی در وجود هستی او اول است
و سایر موجودات از فیض الوجود و از سرشاری آن موجود شده اند در تمام اینها
شیء که ندارد از هستی بخشی کی تواند که شود هستی بخش در خصوص ممکنات است
که خودشان معدوم بوده اند چگونه می توانند که هستی را بدیگری بدهند همه عاجزند
پس ناچار یک هست ازلی است که بعدم بان راه ندارد از این
حیث واجب الوجود اطلاق می کنند که بدیگران وجود داده و هستی نموده خود بنفسه است
اسمائه تعبیر و افعاله تفهیم و ذاته حقیقة و کنهه تفریق بینه و بین خلقه
خداوند عالم در حد ذات خودش که مرتبه غیب الغیوب و کنز مخفی است
نه اسم دارد و نه رسم نه نعت دارد و نه منعوت نه وصف و نه موصوف
وقتیکه تجلی ذاتی شد اسماء و صفات در عبارات برای فهمیدن
و شناختن متجلی گشت و باعتبار هر صفتی متصف بیک وصفی گشت
و مسمی باسمی شد که امهات آنها هفت است و اصلند برای تمام اسماء
و صفات که آنها عالم و قادر و حی و مرید و سمیع و بصیر و متکلم است و جامع
تمام این اسماء سبعه لفظ الله است در عربی و خدا در فارسی و تاری در ترکی
که معنی آن جامع تمام صفات جمالیه و جلالیه و کمالیه است و سایر اسماء

سبعه تفصیل این اسم الله است و همچنین اسماء و صفات افعالیه مثل خالق
و رازق و باری که تمام اینها در مرتبه هویت عینی واجب الوجود است و در
مقام تفصیل بحسب تعلقات که بموجودات دارند الله تعالی و تقدس متعدد شده بیک
اسمی و صفتی میگردد بحسب عبارات و الفاظ از جهت تفهیم و تفهم مثلا
از حیث اعطاء خلعت وجود بر تمام ممکنات اعم از سماویات و ارضیات
و مجردات و مرکبات و کافر و مشرک و مؤمن و موحد رحمن تعبیر می کنند
قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی و از جهت عطاء مقامات
تقرّب بخود رحیمش خوانند و آن رحمت واسعه عامّه چون رحمة خاصه است
از آن جهت که این دو صفت بعد از لفظ الله است در بسم الله الرحمن الرحیم و
همچنین در اسماء افعالیه مثل خالق نسبت بمخلوقات و رازق نسبت بمرزوقین
و غفور نسبت به بخشیدن گناه مجرمین و قهار نسبت باعدام موجودات
و هکذا پس اسماء اللهیه تعبیرات است که از عبور مشتق است که این الفاظ را بگویند
و از لفظ بگذرند معنی را قصد نمایند و از معنی بمصداق و هویت خدا را
اراده نمایند که تمام این عبایر معابر ان حقیقت بسیطه است و کنه
غیر معلوم است که در حد ذاتش تفرقه است میانه وجود بسیط خدا و وجود مرکب
ممکنات

ممکنات که آن صرف است و واحد و اینها مرکبند و متکثر و کل کثرت منتهی بوحدت
خواهد شد کما بدئکم تعودون و تمام این کثرات در تحت اسم قهار فانی خواهد شد در نفخه صور اول
و باقی نخواهد ماند الا وجه الله کل شیء هالک الا وجهه و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
قد جهل الله من استوصفه و تعداه من مثله و اخطاه من اکتنهه یعنی معلوم شد
که حقیقت خداوند بتصرّف و احاطه نمی آید و وجود بسیطش متصور نمی شود
و این اسماء و اوصاف جز تعبیر و الفاظ چیز دیگری نمی فهمانند مگر معانی لغویه
و مفاهیم عرفیه و آن حقایق کلیه و بسیطه از این الفاظ معلوم نمی گردد زیرا وضع
این لغات در هر زبانی که باشد برای تفهیم و تفهم محاورات عرفیه است
منتهی بیک معانی مجازیه کاشف از ان حقیقت و دلالت بر آن معنی کنند
و مجاز غیر از حقیقت است از این بابت هر کس که توصیف کند بصفتی غیر از آن
اسماء و صفاتی که خودش در قرآن فرموده یا خاتم الانبیاء و ائمه طاهرین تعبیر
آورده اند جاهل بر شناختن خدا هستند زیرا اسماء الله توقیفیت باید
از انبیاء و ائمه شنید هر کدام اطلاقش را صحیح دانسته اند باید گفت و آن اسمائی
که تجویز نکرده اند نمی شود اطلاق کرد مثلا سمیع و بصیر فرموده اند بجهت ادراک

مسموعات و اصوات موجودات جزئیه و البصیر نامیده‌اند از حیث کشف دیدنی‌ها
جزئیات محسوسه اما خدا را ذائق و شام نمی‌خوانند از آنجهت که اینها در حیوانات
مجسمه استعمال می‌شوند اما وصف سمیع و بصیر مخصوص بعلم کلیه الهیست و هکذا سایر اسماء
و کسیکه تشبیه کند خدا را بیک شئ از ممکنات خواه تشبیه عقلی باشد یا حسی
بتحقیق از اندازه معرفت الله کنه شناخته است چه لیس کمثله شئ و هرکس بگوید کنه
حقیقة خدا را بمعرفت رسانده‌ام کما هو حقه سبحانه بطریق خطاء رفته است
زیراکه ذات وجود واجب مجهول الکنه است و مجهول بذهن نمی‌آید و عقل ادراکش
نمی‌تواند کند و الا لازم می‌آید که محیط واجب محاط ممکن باشد و آن محال است
ثم قال این فقد بوّأه چون حضرت امیر المومنین در تنزیه الموحدین از
صفات جمالیه و جلالیه اش فارغ گشت شروع بصفات سلبیه اش نموده
که اینها صفات ممکنات جسمانیه است هرکسی بگوید خدا کجاست بتحقیق
برای او مکان قائل شده است چه لفظ این در مکان استعمال می‌شود
ومن قال فیم فقد ضمّنه لفظ فی در ظرف استعمال می‌شود که مظروف در خود
منضم باشد مثل آب در کاسه پس هرکسی بگوید در چه حالت است او را
جسم دانسته منضم بیک شئ دیگر که تکیه گاهش باشد و حال آنکه الله صمد است
یعنی تکیه گاه تمام موجودات است چه صمد بهمان معنی است ومن قال علام فقد اخلی منه

لفظ

لفظ الا بمعنی انتها است یعنی هرکس بگوید خدا تا چه بزرگست و عظمتش تا چه مقدار است
نهایت برای او قائل شده و حال آنکه لا یزال است نهایت ندارد ومن قال لم فقد
اعلّه هرکسی بگوید برای چه اول و آخر ندارد پس او را معلول علت دیگر دانسته است
که آن علت مقدم است و حال آنکه خدا علت العلل است و مخلوق علت دارد
نه خالق را در حدیث است عربی بحضرت خاتم النبیین آمد عرض کرد یا رسول الله هلکت
شدم فرمودند اتاک الخبیث یعنی شیطان بذهن تو آورده ما را خدا خلق کرده است
خدا را که خلق کرده عرض کرد بلی فرمودند هر وقت این وسوسه بر تو عارض شد
بگو الله احد الله احد تا شیطان از تو دور شود ومن قال کیف فقد استوصفه کیف
در حالات و عوارض است یعنی تشبیه هرکسی بگوید خدا بچه کیفیت است
او را تشبیه بممکنات نموده و لا شبیه له ومن قال اذ فقد وقّته لفظ اذ و اذا
در ابتدای زمان نیز استعمال می‌شود هرکسی بگوید خدا از کی خدا بوده برای او اولیت
قائل شده خداوند ازلی است لا اول له ومن قال حتّام فقد غیّاه حتی در انتهای
گفته می‌شود هرکه قائل شود که خدا تا کی هست مثل ما که بار انتهای حیات و نهایت قائل شده
چنانکه لم یزل است ابتداء ندارد و لا یزال هم هست که غایت و نهایت ندارد
ومن غیّاه فقد جزّاه ومن جزّاه فقد وصفه ومن وصفه فقد الحد فیه
ومن بعّضه فقد عدل عنه

هرکس قائل شد برای بدایت و نهایت واجب الوجود و خدا او را محدود دانسته که منتهی بنهایت است
هر نهایت یک بدایتی هم دارد پس خدا را متجزّی دانسته که قائلش بجزء بدایت
و نهایت است و این دو تا مستلزم بتوسط است پس خدا را مرکب از سه جزء دانسته
و هر مرکبی متصف بصفت ترکیب از اجزاء است پس اینهمه هرکس این صفتها را
برای خدا قائل شد او ملحد است یعنی منکر خدا و هرکس بتبعیض قائل شد در حق
خدا ظلم کرده است و از حق تجاوز نموده است زیرا البعض اعم از جزء است چه جزء
در اجسام است و البعض اعم از اجسام و ارواح است و این فقره خطبه رد بر نصاری است
که اقانیم ثلثه قائل شده خدا و روح القدس و عیسی باشد و می‌گویند ان الله ثالث
ثلثه و رد بر هنود است که به تثلیث قائل شده‌اند و مبدء برای ممکن قائلند که نور
و ظلمت باشند و رد بر مجوس است که دو مبدء قائلند که یزدان و اهرمن باشند
و رد بر جماعت اشاعره عامه است که بذات و هشت صفات برای واجب الوجود
قائلند و رد بر قلندران صوفیه است که حلول و اتحاد قائلند و هم چنان جماعت
علی اللّهی که غلاة هستند که می‌گویند خدا بر علی ابن ابی طالب و یا سایر ائمه هدی علیهم السلام
حلول نموده و یا متحد شده است و از این جماعتند بابیه و بهائیه ضاله که در زمان ما هستند
که خدا را حال و متحد با میرزا علی محمد باب شیرازی و میرزا حسینعلی بهاء نوری مازندرانی
میدانند فضلوا عن سواء السبیل تعبیر شبستری حلول و اتحاد اینجا محالست که در وحدت
دوئی عین محال است ... نه ممکن گشت واجب نه واجب گشت ممکن

[illegible]

لا یتغیر الله بتغیر المخلوق کما لا یتحدد بتحدید المحدود خدا بسبب تغییر یافتن
مخلوق تغییر نمی‌یابد چنانکه محدود نخواهد شد بمحدود شدن مخلوق این
جمله جواب رفع توهم است بر اینکه خدا علت وجود مخلوقات است چون
مخلوقات تغییرات پیدا می‌کنند از حالی بحالی و تغییر معلول مستلزم تغییر علت است
جواب فرموده اند مطلب بعکس است یعنی تغییر علت مستلزم تغییر معلول است
زیراکه مخلوقات اثر و فعل خداوند است و تغییر در نسبت است نه در خود فاعل
موثر بلکه موثر در یک صفت قائم و باقی است و نسبت علتش با آن متغیر متغیر
تغییر یافته است و نسبت از امور اعتباریست و امر اعتباری اثر در وجود فاعل
نمی‌کند خصوصا که مجرد است از ماده بلکه اثرش بجهت جسم و جسمانی بودن موجودات
در خود نهایت است مثل صنعت گر مثلا یک کوزه ساخت او را فاعل آن
کوزه می‌نامند و آن کوزه فعل اوست اگر بشکند نمی‌گویند صانع از حال درستی
بهیئت شکستگی در آمد بلکه نسبت شکستن و صحت با کوزه تفاوت کرد
و درست بودن مبدل بشکستگی شده است هم چنین است تغییر مخلوق هیچ اثر در خالق
نمی‌کند و هم چنین محدود شدن کائنات از جهت مقدار تحدید محدود نمی‌نماید

أَحَدٌ لا بِتَأْويلِ عَدَدٍ احد یعنی یکی است در شماره بعد او دو نه تا هر چه بالاتر برود میفرماید
واجب الوجود واحد است نه واحد عددی که بعد از آن عدد دو و سه است بلکه احدیت خدا
احدیت فرد و منفرد است یعنی اینکه نظیر و مثل ندارد چنانکه میگویند فلان شخص در قوم خود
واحد است یعنی نظیر ندارد اما احد و واحد عددی نظیر دارد که عدد ما بعد شی نظیر
اوست در عدد و شماره صَمَدٌ لا بِتَبْعيضِ بَدَدٍ چه لفظ صمد در لغت یعنی لا جوف له
یعنی میان تهی نیست از اجزاء متفرقه پاره پاره و خداوند صمد است یعنی شیئ البسیط
و البسیط ضد مرکب است یعنی ابداع کرده است اشیاء را و انها را خلق نموده است
انها اضداد و اشکال و ازواج نمود و خودش متفرد است بوحدت که نه ضد دارد و نه ند
و نه مثل و نه شکل چنانکه از معصوم علیه السلام این معنی وارد شده است در تفسیر
قل هو الله احد و الله الصمد یعنی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد تفسیر صمد است از سید الشهدا
باطِنٌ لا بِمُداخَلَةٍ ظاهِرٌ لا بِمُزايَلَةٍ ظاهر شیئ آنست که بحواس ظاهره ادراک شود
و باطن شیئ در جوف آن ظاهر است که بعد از برداشتن ظاهر آن هم بحواس
محسوس شود مثل ظاهر بدن و باطن آن که در جوف او است پس خدا
باطن و ظاهر است نه باین معنی که مداخله شیئ باشد یا ظاهر است که این عضو از آن
عضو دیگر جداست بلکه یعنی پنهان از ادراک عقول و وهم و خیال است نه
وهم بر رفت نه دیدش طریق عقل بسی تاخت نیافته مجال
و فهام

و ظاهر است بسبب نور او که انکشاف اشیاء و بجهت سریان وجودش موجودات
ظاهر گشته که بهر شیئ نگاه میکنی ظهور خدا در او هویداست و آشکار است
مُتَجَلٍّ لا بِاسْتِهْلالِ رُؤْيَةٍ واجب الوجود تجلی کرده از محل مکمن غیب بجلوه گاه
ظهور تابیده و اسماء و صفات او بمنصه ظهور احدیت متجلی گشته یعنی
تجلی ذاته لذاته بذاته پس از آن از تجلی صفات انوار مقدسه و عقول
مجرده و نفوس کلیه متنور گشتند که اول ما خلق الله و مبدعات هستند
که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در اول سلسله عقول واقع گشته و امیر المؤمنین
مظهر تام نفوس کلیه و اوصیاء ایشان است و از تجلی فعال باری تعالی اول
مخترعات آفریده شده جلیه که نفوس و عقول جزئیه و ملائکه ملکوت
باشند بعد کائنات از عرش تا فرش متکون شده این تجلیات ثلثه
عقلی است بحسب مقامات موجودات عوالم امکانیه و در واقع یک فروغ
رخ ساقی است که در جام افتاد و این تشقق نور تجلی است که از شدت نور
و حائط بصر را مهلت که رؤیت متجلی کند لیکن بصیرت منور گشته یعنی بو
جودش می کند زیرا که حس بصر مجرد ممکن نمی تواند ادراک کند تا چه رسد بمجرد محض واجب الوجود

لَطيفٌ لا بِتَجَسُّمٍ لطیف الشخص را می گویند که ادراک اشیاء دقیقه و نازک می باشد
بقوه باصره مثل جوهر شناس که صحت و عیب و غش جواهر را می بیند که دیگران
نمی بینند و خدا اجل از جسمانیت تا بقوت باصره درک اشیاء دقیقه کند
بلکه لطیف بودنش ادراک بواطن اشیاء و خائنة الاعین و ما تخفی الصدور را
میکند بر وجه جزئیت که احاطه علمش باشد یعلم ما فی الصدور و هو اللطیف الخبیر
فاعِلٌ لا بِاضْطِرابِ آلَةٍ مُقَدِّرٌ لا بِجَوْلِ فِكْرَةٍ مُدَبِّرٌ لا بِحَرَكَةٍ سَمِيعٌ لا بِآلَةٍ بَصيرٌ
لا بِأَداةٍ فاعل بود ایجاد فعلش محتاج بحرکات اعضاء و جوارح و آلات نیست
و مقدر که میخواهد اندازه فعالش را تقدیر کند محتاج بجولان فکریه و
تصورات ذهنیه است از روی آن صورت ذهنیه هیئت اشیاء را در خارج
بکار آرد و مدبر محتاج است که عاقبت امور را از جهت نفع و ضرر
ملاحظه کند تا آن امر را بسبب حرکت فکریه از ترتیب مقدمات بعمل آورد
و شنیدن محتاج است بقوه سامعه که سوراخش در صماخ گوش قرار
دارد و آن پرده ایست چسبیده باستخوان سر تا اصوات را که در هوا متموج است
از صدای قارع سخت و قالع سخت بعد از دخول بر گوشش بشنود و
دیدن

و بصر یعنی دیدن محتاج است بانطباع صورت اشیاء خارجیه در پرده جلیدیه
چشم بنا بقول حکماء طبیعیین و یا بخروج شعاع چشم بشکل مخروطی که سر او
در چشم و قاعده اش محیط بر مرئی است تعلیم بنا بقول ریاضیین تا آن شیئ
خارجی را به بیند در هر صورت دیدن محتاج بادوات جسمانی است
چنین خدا جسم نیست محتاج باین حرکات و جولان فکریه و آلات و ادوات
نیست و تمام این صفات در باری تعالی از شعب علم تفصیلی اوست بنسبت بمتعلقات
خودش که مردم اشتهار کنند که خدا علیم علمش احاطه بتمام محسوسات دارد
بهمان طور که معقولات را میداند یَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِي الْأَرْضِ وَلا يَعْزُبُ
عَنْهُ عِلْمُهُ ذَرَّةٌ قَرِيبٌ لا بِمُدانَاةٍ بَعِيدٌ لا بِمُبَاعَدَةٍ نزدیکی و دوری در اجسام
بسبب قرب و بعد مکانی و مسافتی است میانه انها اما قرب و بعد
خدا قرب تقربی است که عبد متصف بصفات حسنه خلقی و عبادتی
باشد و بعد بجهة عدم طاعت بشر است باوامر و نواهی الله که دور از
درگاه رب شدنست این امر معنویت احتیاج بمسافت و مکان ندارد که از لوازم جسمیت

موجود لا بعد عدم مفهوم و معنی اگر مصداقش موجود باشد در خارج و عدم بر او
ممتنع گردد او را واجب الوجود می گویند مثل الله و اگر مصداقش در خارج محال باشد
و صدق وجود بر او ممتنع گردد او را ممتنع الوجود می نامند مثل شریک باری تعالی
و اگر صدق وجود و عدم بر او علی السواء باشد یعنی ذاتش نه اقتضاء وجود
می کند و نه عدم بلکه در حد ذات خود لا اقتضاء باشد او را ممکن الوجود می گویند
مثل موجودات عالم امکان اگر علت وجودش موجود شد ناچار آنهم موجود
خواهد شد چه انفکاک علت از معلول محال است و اگر علت وجودش
موجود نشد در کمون عدم باقی است و از این تقسیم محقق شد که عدم بر وجود
واجب محال است پس موجود است نه بعد از عدم خواه عدم ذاتی باشد یا زمانی
و ممکنات موجوده دو قسمند بتقسیم اینها معدوم اند بعدم ازلی ذاتی مثل
عقول و نفوس و ارواح که قبل نبودند مسبوق بعدم ذاتیند بعد بتجلی واجب الوجود
موجود شدند و مقدمند بر زمان و مکان و زمانیات قسم دیگر جسمانیند
که مسبوقند بعدم ذاتی و زمانی هم زیرا که زمان از حرکت فلک اطلس که عرش خدا
باشد متقدر می شود پس خدا بر ارواح تمامی این موجودات مقدم است وجوداً

از جهت لا تضمه الاوقات و لا تتضمنه الاماکن چه مکان و زمان از لوازم
جسم است و لا تأخذه السنات چون خواب و چرت زدن قوت است که چون غذا و خوراک
بعد از هضم غذا بخارات متصاعده بدماغ می گردد دماغ پر از بخار غلیظ می شود
اعصاب سست گشته ربع حیوانی و نباتی از حرکت می ایستند خواب غلبه می کند
بر قوی تا استراحت بدن حاصل گشته و غذاء درست هضم برود تا بدل ما یتحلل گردد
خداوند منزه از جسم و لوازم جسم و حیوانیه است الله لا اله الا هو الحی القیوم لا
تأخذه سنة و لا نوم و لا تحده الصفات و لا تقیده الادوات صفات
اجسام او را محدود بحدود ذهنیه می نماید و ادوات و اعضاء و اجزاء او را
مقید و منتهی بجهات سته فوق و تحت و راست و چپ و پیش و پس
می نماید چون خدای سبحانه جسم نیست این حدود و تقییدات را ندارد
و بعد امیر المؤمنین علیه السلام تقدم ذاتی واجب الوجود را بر موجودات
ممکنه می فرماید کان الله و لا شیء معه سبق الاوقات کونه و العدم وجوده و الابتداء
ازله یعنی پیش از زمان بوده و بودنش همیشگی است و بعدم نیستی پیشی گرفته است
و ازلیتش بر ابتدائیات مقدم است و بتشعیره المشاعر علم ان لا مشعر له
شعور انسان بسبب قوای ظاهری و باطنی او است که بجهت آنها ادراک می کند
المشاعر

اشیاء را اینها جسم است و انکار نمودن خدا المشاعر را در حیوانات
معلوم است که خود مشاعر را ندارد و ادراک و [illegible] نسبتش خدا
اشیاء را بعلم است که تمام موجودات در نزد او منکشف و هویدا است
و بتجهیره الجواهر علم ان لا جوهر له حکماء تمامی ممکنات را منقسم
بدو قسمت کرده اند جواهر و اعراض جوهر الموجود را می گویند هرگاه
وجود پیدا کرد در موضوع نباشد و اینها پنج است عقل و نفس و هیولی
و جسم و صورت و اعراض الموجود در او می کنند هرگاه یافت شد در محل
باشد مثل سفیدی در قند و سیاهی در ذغال در جسم تعلیمی و این نه اعراض نه تا است
این نه در خصوص دارا بودن انسان بر این جواهر و اعراض گفته شده است
از جوهر و کم و کیف و متی و وضع و جده ز این و فعل و قبول و مضاف حظ داری
چون خدا این جواهر و اعراض را بموجودات داده خودش عاری از اینها است
زیرا اینها از اقسام ممکنات است خدا واجب است نه ممکن چنانچه از تعریف جوهر معلوم شد
اذا وجد وجد لا فی موضوع توهم می رفت خدا هم جوهر است زیرا که موضوع و محل
ندارد از اینجهت حضرت امیر نفی فرموده است که با ثبات خدا غیر از جوهر است که عرض ممکنات است [illegible]

لیکن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض را بجهت اینکه تمام اعراض حالّ در محلّ است
و وجود منحاز علی حده غیر از وجود موضوعات شان ندارند مثلاً مثل سیاهی
که حالّ در جسم است اگر جسم نباشد این سیاهی و سایر الوان بنفسه وجود ندارند
و پیشتر گذشت که خدا محدّد و مکان ندارد مثل اعراض از این جهت اینجا محتاج
ذکر لفظ یا عرض نیست بذکر تفصیل این مطالب در جواهر و اعراض علم حکمت معلوم و مبرهن است
چنانکه جوهر نیست این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد اینها بود صفات سلبیه که باید از واجب الوجود
سلب شود چنانکه در این شعر جمع شده است نه مرکب بود نه جسم و جوهر و نه عرض
بی شریک است معانی تو غنی دان خالق ذکر این صفات ثبوتیه و سلبیه
بجهة این است که در قرآن و احادیث خدا را با این اسامی و صفات ذکر شده است
و مراد از اینها غیر از آن معانی است که در لغت عرب و عرف عامه فهمیده می‌شود
بلکه قریب مجاز است نسبت بمعانی حقیقیه لغویه بمناسبات مجاز استعارات است
والله حقایق بسیطه و مجردات معقوله صرفه با این کلمات و الفاظ فهمیده
نمی‌شود المجاز قنطرة الحقیقة لا یعرف الله الا بالله و بمشاهدة النورانیة الروحیة
المنورة بنور الله الله نور السموات و الارض روشن است و آشکار ظاهر است متجلی
وباقتدار

و باقتداره ابرائه نعلم ان لا مثل له و با آفریدن مخلوق معلوم شده است که
کسی او را نیافریده و گرنه مثل اینها می‌شد محکوم نه واجب الوجود و بمضادّته
بین الامور عرف ان لا ضد له ضدان آن امری را گویند که موجود باشند
در یک محلّ در آن واحد نباشند و مندرج در تحت جنس واحد باشند
مثل رنگ سیاه و سفید در آن واحد بیک جسم حلول نمی‌توانند بکنند و
مندرجند در تحت جنس واحد که آن رنگ مطلق است که شامل همه و غیر اینهاست
چون خدا شریک ندارد که موجود باشد و محل و مکانی ندارد از اینجهت ضد ندارد
بلکه ضدیت میانه اشیاء انداخته تا بسبب هر یکی قدر آن دیگری شناخته گردد
مثل مرض اگر نباشد انسان قدر عافیت نمیداند و اگر فقر نباشد قدر غنی معلوم نیست
و بمقارنته بین الاشیاء علم ان لا قرین له قرین شیء مثل شیء را می‌گویند یعنی
اشیاء را مثل هم آفریده تا معلوم شود که خودش و مثل ندارد چه مثلان آن
دو فرد را گویند که در تحت یک نوع باشند و شریک در حقیقت آن واحد باشند
و امتیاز شان بعوارض است مثل زید و عمرو در تحت نوع انسانند و شرکت در
حقیقت انسانیت دارند که حیوان ناطق است چون خدا [illegible] بسیط است بی توحید [illegible] ندارد
خدا واحد است

و قلیله مثل ندارد و ضد ندارد و پس نوع و جنس هم ندارد مانند ممکنات
بلکه فرد واحد حقیقی و بحت وجود بسیط مجرد از صفات ممکنه لا شبیه له و لا نظیر له
ضادّ النور بالظلمة و الصرد بالحرور میانه روشنائی و تاریکی و سرما و گرما
ضدیت انداخته است که از وجود یکی آن دیگری مرتفع می‌گردد
مؤلف بین متعادیاتها مقارن بین متبایناتها دالّة بتفریقها علی مفرّقها
و بتألیفها علی مؤلّفها اضداد را با هم الفت داده و اشیاء متباین الصفات را
بهم نزدیک ساخته مثل عناصر اربعه آب و آتش و خاک و باد باشند
که با هم ضدّاند و صفات شان که حرارت و برودت و یبوست
و رطوبت است با یکدیگر متباینند اینها را تألیف نموده با هم مقارن ساخته
انسان درست نموده شعر چار طبع مخالف سرکش چند روزی شوند با هم خوش
گر یکی زین چهار شد غالب جان شیرین بر آید از قالب و این
متفرقات دلالت می‌کنند که مفرّقی هست که اینها را از هم جدا می‌کند و ترکیب
و تألیف این متباینات شاهدند بر مؤلف خودشان که خداوند باشد
جعلها سبحانه دلائل علی ربوبیته و شواهد علی غیبته و نواطق عن حکمته
اذ ینطق تکونهنّ عن حدثهنّ و یخبرن بوجودهنّ عن عدمهنّ
و ینبئن

و ینبئن بتنقیلهنّ عن زوالهنّ و بافولهنّ ان لا افول لخالقهنّ
خدای منزه اینها را دلیلها قرار داده است بر ربوبیت خودش و شواهد هستند
بظهورات خودشان که خدا غائب است از چشمها و همه اینها گویندۀ هستند از
حکمتهای رب خودشان که هر صفتی از اینها کاشف صفتی و فعلی از خدا هستند
چه تکون اینها دلالت بر حدوث شان می‌کند و وجود شان خبر از عدم سابق شان
میدهد و نقل و تحویل شان از حالی بحال دیگر دلالت بزوال شان می‌کند و فریاد
میزنند که ما که در افول و غروب هستیم و زوال و افول برای خالق اینها نیست
و ذلک قوله جلّ ثنائه و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون ففرق بینها قبلاً
و بعداً لیعلم ان لا قبل له و لا بعد میانه این اشیاء از جهت پیش و پس بودن
فرق گذاشته تا معلوم باشد که خالق اینها قبل و بعد ندارد ازلی است و ابدی
شاهدة بغرائزها ان لا غریزة لمغرزها دالّة بتفاوتها ان لا تفاوت لمفاوتها
این اضداد و امثال بالطبیعه شاهدند که فاعل اینها طبیعت ندارد و غریزه
و تفاوت اینها با هم دلیل است که موجد اینها تفاوت ندارد و ما تری فی خلق الرحمن
من تفاوت زیرا که تفاوت در کیفیات استعمال می‌شود و کیف از اقسام عرض است و خدا عرض نیست

مجبرة بتوقيتها ان لا وقت لموقّتها این اشیاء چیزی بر هون زمان و وقت هستند
خبر میدهند که بتوقیت و فاعل اینها زمانی نیست بلکه قبل از ایجاد علت زمانی که عرض است
بعضه حجب بعضها عن بعض لیعلم ان لا حجاب بینه و بینها حاجب و مانع شدن
اینها از رؤیت همدیگر دلیل علم است بر اینکه میانه خالق و مخلوق حجاب نیست
هر که بخواند جواب بیند و هر کس نگاه کند ظهور آثار الله در خود می بیند
ثبت له الربوبیة اذ لا مربوب و حقیقة الالهیة اذ لا مألوه ثابت است
برای او معنی ربوبیة هنگامی که هیچ مربوب و مخلوق نبوده و حقیقة الوهیة وقتی
که هیچ عبادت کنندهٔ نبوده زیرا که صفات علیای ذاتش بعضه فرق قبل از ایجاد
و بعد الایجاد نمی کند از بابت توضیح این معنی گفته می شود مثلاً کسی استاد و عالم
به بنائی باشد قبل از بناء خانه و در حال بناء و بعد از بناء الشخص متصف
به صفت بنائی است و هیچ فرق در اتصاف نمی کند زیرا ان ملکه بنائی بمنزله
لازم معنوی اوست فعل بناء که واقع در زمان است او را در صدق این
اسم تغییر نمی دهد و له معنی السمیع و لا مسموع و معنی العلم و لا معلوم و وجوب
القدرة و لا مقدور علیه لیس منذ خلق الخلق استحق اسم الخالق و لا باحداثه
البرایا استحق اسم الباری بدانکه متکلمین فرق گذاشته اند میانه اسم
الذات

الذات و الصفات و میانه اسماء افعال خداوند آن اسمائی که اشاره است به
خلقت را در اتصاف انها مدخلیت نداشته انها را اسماء الذات میگویند مثل عالم
و قادر و حی و سمیع و بصیر و آن اسمائی که خلقت موجودات در صدق آن
مدخلیتی داشته انها را اسماء افعال میدانند و میگویند این اسماء گاه بخدا
اطلاق می شود و گاهی نمی شود مثل خالق و رازق و محیی و ممیت و باری
و هکذا سایر اسماء الهی که دلالت بر فاعلیت خدا می کند میگویند قبل
از ایجاد مخلوقات صدق لفظ خالق معنی ندارد زیرا که هیچ مخلوق آفریده نشده
بود تا متصف بصفت خالق باشد و هم چنین رازق که هیچ مرزوق نبوده
و هم چنین کسی نبوده که زنده باشد و یا مرده تا خداوند محیی و ممیت باشد
و هکذا و تمام اسماء افعال را حادث میدانند چنانکه در بعضی اخبار
اهل البیت علیهم السلام در خصوص ارادة الله و کلام الله صادر شده
یا از باب تقیه و یا بناء باندازه فهم سائلی که از ائمه هدی علیهم السلام
سؤال کرده اند و حکماء اسلام تمام اسماء و صفات خدا را عین ذات قائلند
و صفات فعل را برمی گردانند بصفات ذات بتاویل چه معنی تاویل اینها
برگشتن است بسوی یک معنی و حقیقتی چنانکه در این کلمات و جملات

حضرت امیر المؤمنین رئیس الموحدین طریقهٔ حقه را بیان فرموده چه میفرماید و
تاویل السمیع و لا مسموع الی آخره که مآل و مرجع سمیع و بصیر بعلیم است و مرجع
خالق و رازق و سایر اسماء افعال الله همه اش بقدرت الله و حیوة الله است
و اسماء ذاتیه الهی چنانکه گذشت هفت تاء معروف است که علم و قدرت و حیوة
و سمیع و بصیر و اراده و کلام است که اینها امهات اسماء و صفاتند و باقی
اسماء الله که در بعضی اخبار تا یکصد تا شمرده اند چنانکه حضرت خاتم الانبیاء فرموده
می فرماید ان لله تسعة و تسعین اسماً من احصاها و حفظها بعثه الله فیها فی القیمة
نقل بمعنی کردم زیرا که عین عبارت حدیث در حال تحریر در نظر نبوده مراد این است
که هر مؤمنی بعد از معرفت باین اسماء تعقد عمل بمضمون انها نماید که خود کسی
مصداق این اسماء گردد در روز قیامت فقیه مبعوث می شود در اول
الاسلام فقیه بکسی گفتند که عالم بمعرفة الله و ملائکه و کتب منزله من الله و رسل و انبیاء
و روز قیامت باشد علاوه بر علم باید دارای عمل خالص هم بوده باشد
مثل سلمان و ابوذر نه فقیه حالیه مراد است که علم باحکام شرعیه فرعیه از روی
دلیل و اجتهاد داشته باشد چه این اصطلاح جدید و علمی است که بعد از پیغمبر حادث
شده است خلاصه در بعضی اخبار و آیات و ادعیه اسماء الله تا هزار ذکر کرده اند
مثل جوشن کبیر و صغیر و سایر ادعیه همه اش راجع باین اسماء سبعه هستند
و چهار

و در خبر دیگر است من احصاها دخل الجنة

و چهار تاء اخیر از آن هفت تا که سمیع و بصیر و اراده و کلام است راجع بعلم الله است و بنص
و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه و بتصریح خاتم الانبیاء علیه السلام که فرموده است
معاشر الانبیاء مکلفیم از طرف خدا که با مردم باندازه فهم آنها گفتگو نمائیم و همه مردم
عالم و عارف نبوده اند بلکه اکثرشان عوام و جاهل و عنود و منافق و زکی و غبی
بوده اند و مردم بالتمام عادت و انس بمحسوسات دارند باید با انها بزبانی تکلم نمایند
که حواس خمسه ظاهری و خمسه باطنی انها ادراک کنند و الا منکر خواهند شد و ایمان
نمی آورند و معانی حقیقیه و عقول مجرده را نمی توانند ادراک کنند مگر بمثال و تشبیهات
از اینجهت است خداوند علیم در قرآن عظیم در بیان معرفت مبدء و معاد تمثیل آورده
انهائیکه منکر معاد و بعث بعد اند مثال از نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان
روئیدن و در آخر علاقه روح ببدن را بیان می فرماید و یا روئیدن سبزه و درخت
و زرد شدن و خشکیدن دوباره در بهار سال آینده تولید مثل نمودن اثبات
مبدء و معاد می کند و میفرماید ان الله علی کل شیء قدیر و یا در علم ظاهر و باطن و خفی
و ضمیر و کلی و جزئی علیم و بصیر و سمیع می فرماید یعنی چنانکه علم بکلیات دارد هم چنین
احاطه بجزئیات محسوسه دارد لا یعزب عنه من علمه مثقال ذرة فی السموات و الارض

وبعضی مصدری علم دانستی است وعلم را منقسم نموده‌اند بدو قسم یکی حصولی دانند یکی حضوری
حصولی را تعریف کرده‌اند حصول صورة الاشیاء عند العقل وعده‌ای امری را ذهنیات است
داد قوه‌ئیست در آنکه در او منتقش میشود اشیاء خارجیه چنانکه در آینه منعکس میشود
صورت و هیئت خارجیه در وقت مقابله و این علم بجزئیات است بان هیئت و شکل
که در آن موجود خارجی محفوف بعوارض خارجی از جهت کم و کیف بدون تفاوت
که قوه عاقله آنها را ادراک میکند بتوسط حواس خمسه ظاهریه که سمع و بصر و لمس
و ذوق و شم باشند اینها مدرکات خودشان را میسپارند بحس مشترک
که او را بزبان یونانی بنطاسیا مینامند و این حواس خمسه ظاهری بمنزله جاسوسی
هستند که مدرکات خودشان را بحوض حس مشترک وارد میکنند و بنطاسیا
هو اول قوه‌ئیست از حواس خمس باطنی که در تجویف بطن اول دماغ است و او آن
مدرکات را بقوه حافظه میسپارد که خزینه دار اوست و محلش در آخر بطن اول
و این مدرکات صورت و هیئت اشیاء است لیکن مدرک معانی و مفاهیم آنها
سبب قوه وهم است که مدرک معانی جزئیه است و خزینه دارش قوه خیالیه است
که محلش آن بطن آخر دماغ است و در وسط این دو قوه مدرکه قوه متصرفه عاقله است
که در بطن اوسط دماغ است و این قوه متصرفه صور را از خزینه حافظه و معانی را از
خزینه خیال برمیدارد با هم ترکیب و تالیف مینماید تا صور ذهنیه مطابق با آن شیء خارجی
گردد

و این قوه

و این قوه متصرفه اگر قوه وهم را تابع شد آنوقت او را متخیله مینامند و اگر تابع
عاقله شد او را متفکره میگویند پس معلوم شد که عقل را علم حاصل شد بجهة
این سه قوای و این صورت مرتسمه در ذهن مطابق صورت آن شیء محسوس
خارجی است محفوف بعوارض و مشخصات خارجیه و این علم را علم جزئی میگویند
و اگر عقل آن عوارض و مشخصات خارجیه را از مدرکات محو نمود و حقیقت
آن شیء خارجیرا تصور نمود آنوقت این علم را علم کلی مینامند که عقل بدون
توسط قوای او را ادراک کرده است مثلا انسانی زید و عمرو و دیگر را در خارج دید
صور آنها بدون کم و زیاد در ذهن منتقش با کم و کیف آنها از درازی و کوتاهی
و پهنائی و سیاهی و سفیدی یا رنگهای دیگر با علامات مخصوصه آنها این علم
جزئی است و اگر عقل آن عوارض را از آنها انتزاع نمود صرف حقیقت
آنها را تصور نمود که صدقش بهمه آنها بتواطوء و متساوی است که آن معنی
حیوان ناطق است و همه افراد جزئیه منتشره در این معنی و حقیقت شرکت دارند
بلاتفاوت آن مدرک را در اینهنگام علم کلی مینامند و کلی آنرا میگویند
در اصطلاح منطق که صدقش بر افراد کثیره ممتنع نباشد و جزئی آنست که صدقش بر افراد کثیره ممتنع باشد
چنانکه از مثالهای گذشته معلوم گشت

اگر کسی بگوید آن طبیعتی که موجود در ذهن است او را نیز هویت موجود است که تخصیص
یافته است باموری چند مثل قیام آن صورت بنفس و تجرد آن از مقدار و وضع
پس چون متخصص است اشتراکش میانه افراد ممتنع است و اگر کلیت صورة
ذهنیه باعتبار مطابقت است پس جزئیات نیز بعضها با بعضی مطابق است
باین معنی مثلا انسانیتی که در [illegible] اگر متشخص شود بتشخصات عمرو
البته عین او میشود و از این لازم می‌آید که جزئیات هم کلی بشود در جواب این
اعتراض میگوئیم کلیات عبارت است از مطابقت صورت عقلیه با امور
کثیره نه از حیث اینکه او صاحب هویتی است قائم بذهن اگر این حیثیت باشد
آن جزئی ذهنیست مثل جزئیات خارجی بلکه کلی بودنش از جهه آنست که آن
صورت ذات مثالیه است ادراکیه است متماثل در وجود نیست وجودش مثل
وجود سایه و اشباه است که مقتضی ارتباط است بغیر خودش از جزئیات خارجیه
~~مثل تصور معاوی~~ عالیه اعم از اینکه آن جزئیات ذهنیه باشد یا خارجیه و اعم از اینکه
که این صورت کلیه مقدم بر آن جزئیات باشد و یا متأخر از آنها زیرا کلیات
بر دو قسم است یک قسم آنست که مقدم بر صور جزئیات است مثل تصورات مبادی عالیه
معلولات خودشان را که اسم او کلی ما قبل الکثرت است و قسم دیگرش که کلیتش مستفاد
از خارج است مثل علوم کلیه ما که منتزع میشوند از جزئیات خارجیه که اسمش کلی ما بعد الکثرت است

زیرا که

و دیگر آنکه مراد از علم اگر تعقل حقیقی باشد واجب است که معلوم هم باید مجرد تام باشد از
ماده و لواحق ماده و اگر مراد از علم مطلق ادراک باشد لازم نیست که معلوم مجرد
تام باشد بلکه بنوعی تجرد میخواهد که آن معلوم از ماسوای خود ممتاز باشد
بیان این مطلب این است که شیء خارجی خالی از این قیام نیست یا مقارنست باموری
که غریبه است از ماهیت و حقیقت این شیء و مقارنتش مؤثر است در وجود جزئی خارجی او
مثل مقارنت انسان در خارج باموری غریبه که داخل در ذاتش نیست و آن اشیاء غریبه
مؤثر در وجود و تشخص اوست مثل وضع و کیف و کم و مقدار و این و سایر اعراض مخصوصه
بحیثیتی که اگر آن امور از آن ذات منفک شوند آن شیء منعدم میگردد و یا مقارنست
باموری که مؤثر در تشخصش نیست مثل مقارنت سیاهی بر حرکت که هر یکی بدون
آن دیگری وجود دارد و مرتفع نمیشود در صورت انفکاک میشود شیء متحرک باشد
سیاهی نباشد و یا سیاهی پیدا شود شیء ساکن باشد و یا آن شیء مجرد است
از ماسوای خودش از اغشیه و از لباسهای بیگانه مثل انسان نیست مطلقه مطابقت
با افراد خودش مختلف است و متفاوت است در کوچکی و بزرگی و مختلف است در وضع
و این و متی مثل اینکه کیفیتی در یکصد سال پیش در فلان مکان با وضع خاص بوده و دیگری
در این زمان در مکان دیگر با وضع دیگر لیکن صدق انسانیت بر همه مساوی است
و اگر انسان ذهنی که مجرد است از وضع خاص و مقدار خاص نباشد مطابقت با آن

كثرت نمی‌كند و حال آنكه مطابق است و در علم حكمت مبرهن است هر حقيقتی كه امور
غريبه بر او لاحق میشود از جهت اقتضاء ذاتی آن شیء نيست بلكه از جهت استعداد آن
شیء است اگر ذاتی باشد از او تخلف نمی‌كند و حال آنكه بالضروره می‌بينيم كه زيد متلبّس
امروز بيك وضع خاصی است ساعتی ديگر بوضعی ديگر و نيز در علم حكمت معلوم شده است
جميع جهات استعداد و قوه و قابليت منشاء آن هيولای جسميه است كه منشأ تصور [?]
پس هر شیء كه متلبس بصوری غريب از ذاتش شد او مادّی است و او را جسمانيات مينامند
و علم عبارت است از امتياز شیء از غير خودش پس هر شیء كه مخلوط بغير باشد مادامی كه
مخلوط بغير است معلوم نمی‌شود مطلقا بلكه از وجهی معلوم و از جهاتی مجهول است
پس محقق گشت كه معلوم يا مجرّد است از ما سوای خودش بالكليه و بتمامه يا مجرّد است
از مقارنات كه مؤثر در وجودش نيست و يا مجرّد است از بعض مقارنات مؤثره
اوّل را معقول می‌گويند و دوّمی را محسوس می‌نامند اعم از آنكه مبصر باشد يا ملموس يا مشموم
يا مذوق يا مسموع و يا متخيّل و يا متوهّم پس ادراكی بنوع تجرّد از مادّه باشد
و مجرّد از علائق مادّه گردد گاه تجرّدش ضعيف است و گاه شديد است
پس قوای حسيّه مثل بصر و چشم اخذ می‌كند صورت را از مادّه و مجرّدش می‌كند از مادّه
ليكن از لواحق تجرّد نمی‌تواند بكند كه عبارتست از رنگ و وضع و غير اينها باشد بلكه
مبصر را با لواحق می‌بيند با آن شرايطی كه لواحق با آن مبصر مادّی دارد
و همين طور است ادراك سامعه و لامسه و شامه و ذائقه
و امّا خيال

و امّا خيال آن صورت منتزعه از مادّه را شديدتر مجرّد می‌كند ليكن بالكليه از
لواحق مادّه نمی‌تواند تجريد كند و امّا الوهم آن كمی از اين تجرّد تجاوز می‌كند زيرا
كه قوّه واهمه ادراك می‌كند اموری را كه در حدّ ذاتش مادّی نباشد و اين واهمه اخذ
می‌كند صور را نيز اگر آن صور عارض بر مادّه باشد و اين انتزاع و تجريد
شديدتر است و نيز ديگر است بحاق كنه شیء و ذات او از نحو تجريد سابق
ليكن نمی‌تواند صور را از لواحق مادّه بوجه كلی تجريد نمايد بلكه بجزئيت اخذ می‌نمايد
و بالنسبه بمادّه مخصوصه و بمشاركت خيال ادراك می‌كند و امّا قوّه عاقله صوری
كه در او ثابت است يا صوريست كه هيچ مادّی نيست بهيچ نحو از انحاء وجودات
اصلا و يا صوريست كه در حدّ ذاتش مادّی نيست ليكن گاه اوقات تعلّق بمادّه
می‌گيرد و يا صوريست كه وجود خارجی او وجود مادّيست ليكن قوّه عاقله او را
مجرّد كرده است از مادّه و از غواشی و ملابس مادّه بتجريد تامّ و نزع محكم شديد
بحيثيتی كه بحاق كنهش رسيده و علاقات ذاتش نموده بدون حجاب از امر
غريب پس چنانكه هر معلوم وقتيكه وجود او را كيفی با غواشی مادّه شد آن معلوم
محسوس است نه معقول بر مصادف [?] شدن او بعوارض غريبه يا بعنت [?] از انطباقش
بر كثيرين و اگر آن معلوم در جوهر غير جسمانی شد معقول است نه محسوس بجهة خلوّ
آن معلوم از غواشی هم چنين است حال در مدرك و عالم زيرا هر قوّه جسمانيه

كه مدرك صور باشد آن صورت لا محاله حلول در مادّه كرده است زيرا اگر صورت
حلول كند در مادّه در حاليكه مجرّد از مادّه باشد البتّه بايد برای اين قوّه وجود باشد
بدون مادّه در انفكاك اين قوّه جسمانی نمی‌شود و اين خلاف فرض است زيرا كه قوّه را جسمانی فرض
كرده‌ايم از اين برهان ثابت شد اين صورتی كه مذكور گشت برای اين قوّه مدركه خالی از
غواشی نيست چنانكه غواشی كه موجب محسوسيت الصورت و عدم انطباق او بر كثيرين است
پس الصورت جزئی است نه كلّی و هر جوهر قدسی كه در او صورت حلول كند و او را [?]
ممتنع است كه با او امور مادّيه باشد از لون و وضع و غير اينها پس آن صورت
لا محاله معقول است ممتنع الاشتراك نيست بجهة خالی بودنش از غواشی مادّه
اگر بگوئی چرا وضع و لون و غير اينها از عوارض و امور غريبه وقتی كه مقارن جسم شد او را
مشار اليه محسوس می‌كند و وقتی كه مقارن جوهر عاقل شد او را مشار اليه حسّی نميكند
جواب می‌گوئيم وقتی كه غواشی مقارن جسم و يا جسمانی شد در او اثر كند يعنی
خودش بايد چنانكه ذكر كرديم و وقتی كه صورت اين غواشی مقارن جوهر عاقل شد در او اثر
نمی‌تواند بكند زيرا اگر در او اثر كند بايد رفع او از آن جوهر او را معدوم كند چنانكه
متخيّل خالی از عوارض غريبه نيست كه در حقيقت اثر در آن متخيّلات اثر می‌كند
حتّی اگر او بر داشته شود آن متخيّل صورت متخيّله نيست و امّا معقول ابا ندارد از
معقول بودنش وقتيكه مجرّد از غواشی شد [illegible] و مقارن اينها شد زيرا كه آن غواشی
در حالی

در حالی مقارنت با او اثر نكرده است وقتيكه معقول است پس بتحقيق محقق گشت
از مطالب گذشته مدار عاقليت و معقوليت بمعنی اين است كه شیء بايد مجرّد از مادّه
باشد بالكليه خواه بحسب ذاتش مجرّد باشد و يا بتجريد مجرّد او را از غواشی و عوارض مادّه
و مدار حاسيت و محسوسيت بودن شیء است متعلق بمادّيات بيك نوع تعلّق هر چند
مدار ادراك مطلق بر مختصر نحوی از تجريد است ليكن تعقّل بايد بتجريد تامّ و نزع محكم باشد
و ساير ادراكات حسيّه بتجريدات ناقصه است كه در مراتب تفاوت دارند نسبت بهم
و هر ذاتی كه در غايت تجريد و تبرّيه از مادّه باشد و از ملابس و غواشی هم خالی باشد
و وجودش در غايت استقلال و غنی باشد از ما سوای خودش پس او عالم بذات
خودش است بعلم تامّ تمام پس باری تعالی عالم بذاتش است كه مطلوب ما از ذكر
اين سطورات آن بود و وجودش كه عين ذاتش است عالم است و علم است و معلوم است
و هم چنين است هر جوهری كه مفارق از مادّه است و فرق ميانه باری تعالی و ميانه عقول
مفارقه آن است كه علوم اينها اگر چه عين وجود شان است ليكن عين ماهيّاتشان
نيست برای زيادتی وجود بر ماهيّات اينها [?] زوج تركيبی منه الامكان و وجود
بخلاف واجب الوجود كه علمش عين ذاتش است چنانكه علمش عين وجودش است
زيرا كه تغاير ميانه ذات واجب الوجود و وجودش نيست [illegible] كه صفاتش عين ذاتش است

[illegible]

چون واجب الوجود علم بذاتش دارد علم بتمام موجودات دارد و برهان این مطلب
این است واجب لذاته عالم بکلیات است یعنی عالم بجمیع جهات معقوله است
زیرا که واجب لذاته مجرد از ماده و لواحق آنست و هر مجرد از ماده و لواحق آن
واجب است که عالم بکلیات باشد پس واجب لذاته عالم بکلیات است
این مسئله بدیهی است و خفاء ندارد بعد از آنکه از کلمات سابقه معلوم گشت مانع
از معقولیت شیء علائق ماده است و مجرد از این علائق معزول و بری است
و ما ها نمی توانیم تعقل واجب الوجود بکنیم و حال آنکه او مجرد از ماده و تعالی از غواشی است
برای اینست که عقول بشریه قصور دارد از درک واجب و ممکن نیست او را تعقل
بکنه کنند هم چنین علمش را که بجمیع کیفیت محیط بموجودات است مگر بسبیل اجمال بلکه
مانع از اکتناه عقول که آنها هم مجرد است غایت وضوح و ظهور واجب است
چنانکه ظهور شمسی مانع است بالنسبة بچشم شب پره سعدی گر نه بیند بروز
شب پره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه حاجی ملا هادی سبزواری مرحوم در اول منظومه
حکمتش می فرماید یا من هو اختفی لفرط نوره بغیر حجاب او برای مخلوق بیان واجب
و ممکن مگر شدت ظهور او و قصور چشمهای ما چه محیط حقیقی محدود نمی شود تا درک شود
پس حجاب هر چیزی بعد است که آن قصور ادراک است و هو الظاهر لنا طبع ناهور
حدیث چنانکه آن بزرگی در این عالم شد و آنچه مطلق فرمود لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا
یعنی

دستقاعده‌ای که در علم منطق بدیهی الانتاج است

بجهة تعقل ما ها نفوس که ذاتیه ما دام که در این دنیا هستیم و اما بعد از موت علم حقیقی که بحقایق حاصل است خواهد شد برای
مسیحیان همو قیاس العموم حکم

بغیر دعای ظهوری باطن خفی است نیز بنور وجه بکل شیء یعنی بنور منبسط نور الانوار
که بآن اشاره کرده بقول خودش اینما تولوا فثم وجه الله روشن شده است هر ماهیتی
از ماهیات عوالم ارواح و اشباح و عند نور وجه که ماده فیض است در وقت شروق
شمس حقیقتش غیر او خواه وجود باشد و یا ماهیت بمنزله فیئ و ظل است
اما وجود خاص ظاهر است که از فیض نور وجهی موجود شده مستفیض گشته است
که او در ظل است و انها ظلند و اما ماهیته با همه اینکه غاسق است ظلمت چون
تعلق بغیر دارد از این جهت اطلاق فیئ بر او می شود که تمام این موجودات
خواه عقول و نفوس باشند و یا کائنات سارحی کلیتا مرات علم تفصیلی
واجب لذاته هستند که بمحض علم با آنها موجود گشته مسمی بعلوم گشته اند زیرا
که ایجادش عین علم و اراده و قدرتش است چنانکه ما ها که علم بذات خود داریم و از
علم بذات خویش که علم حضوری است علم تفصیلی بصور موجوده ذهنیه خود داریم که بمحض
علم و اراده نفس ناطقه بصور مفصله و ممیزه ذهنیه تدام بصفحه خارج می گذارند
چه وجود خارجی اعم از حسی و ذهنی است و این مثال برای معرفت علم باری تعالی
قبل الایجاد و هو عالم و لا معلوم و بعد الایجاد است که قبل از ایجاد تمام معلومات منطوی
و مندمج در علم ذاتیش بعینه و بعد الایجاد همان علم اجمالی منبسط و مفصل موجودات خارجی گشت

چنانکه در مثال نفس ناطقه معلوم گشت و این یک علم و ایجاد است در حقیقت اگرچه باعتبار
اجمال و تفصیل اثنینیت ملحوظ می شود و هیئت تا بودن بجهة الفاظ و عبارات ما ها است برای
تفهیم و تفهم و تصور مراتب علم و لکن در حضور و وجود تعدد ندارد اجمال علی التفصیل
و تفصیل علی اجمال است در علوم مجرده و در مادیات و قوای جسمانیه متعدد و منفصل می شوند
و تجلی ذاتی که علم بذات است و منشاء تعدد تجلی فیض است بحسب امکان و قوابل ماهیات
بنظر متعدد و متکثر می آید حافظ این همه جام می رنگ مخالف که نمود یک فروغ رخ
ساقی است که در جام فتاد در مرتبه مجرد علم و عالم و معلوم یکی است که علم واجب بالذات
عالم بذاتش است و از فروغ العلم سبب و مسبب که مرات وجود علم است موجود و معلوم
نامیده شدند حتی اینکه ملا صدرالدین شیرازی که آخر حکماء اشراقیین است در دوره اسلامی
تمام موجودات خاصه را اعم از عقول و نفوس و کائنات از مراتب تنزله علم
باری تعالی نامیده اند بعلم حضوری اجمالی بدون تجافی مقام علم مجرد واجب الوجود
از علم بذاتش چنانکه عبارات مرحوم در بیان علم حضوری مسطور خواهد شد ان شاء الله تعالی
مجموعه کویفی سبقا بعد سبق کردیم تصفح ورقا بعد ورق حقا که نه جستیم
و ندیدیم بجز ذات حق و شئون ذاتیه حق که این شئونات و ظلال
معلومات واجب الوجودند بهای کیفیات و حالات قبل از ایجاد آنها اذ هو عالم
و لا معلوم حضور آنها هو و یا لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السماء و لا فی الارض
دراول

اول مبحث علم گفته شد که علم منقسم بدو قسم است حصولی و حضوری و کیفیت
هر دو قسم تحریر گشت و برای زیادتی ایضاح و اثبات مرتبه ثانی موضوع مبانی
و حدین نقل کلمات اساطین حکمت اعم از مشائین و اشراقیین می شود
گرچه در نتیجه هر دو فرقه قائلند که علم واجب الوجود بتمام موجودات علی وجه الکلیة و الجزئیة
بسیط است ان الله قد احاط بکل شیء علما لیکن در کیفیت حصولی و حضوری مختلفند
اینکه علم واجب تعالی باشیاء کلیه و جزئیه در مذهب حکماء که قائلند بارتسام
صور موجودات در ذات باری تعالی که معتقد حصولی است مثل انکسیمایس ملطی
و ارسطاطالیس و ظاهر کلمات شیخین ابی نصر فارابی معلم ثانی و شیخ الرئیس
و شاگردانش بهمنیار و اثیرالدین ابهری و بالجمله اتباع معلم اول از حکماء مشائین
و تقریر مطلب بانطور که از کتابهایشان فهمیده می شود این است که صوره
عقلیه گاه اخذ می شود از صور موجوده خارجیه چنانکه این صورت استفاده
می شود از آنها یا بر صد و یا بحس بصر یعنی صورت معقوله آنها و گاه اوقات
صور معقوله از موجودات خارجیه استفاده نمی شود بلکه بعکس است مثل صور
ظاهره که بناء مهندس ابداع می کند اول در ذهن خود سپس بعد از آن تصور

دکارت فرانسوی که در قرن ۱۷ یکی از شاگردان استاد بشر خواجه نصیر الدین است

معقوله علت محرکه اعضاء و عضلات و اعصاب دست و پا می شود تا اینکه
مطابق آن صورت موجوده حسیه در خارج ایجاد می کند هم چنان نیست
که هر صورت خارجی موجود نموده شد بعد ناگاه بالطبع آن صورت معقوله متصور
شد بلکه اول صورت معقوله ذهنیه بود پس از آن صورت خارجیه موجود شد
چون نسبت جمیع اشیاء ممکنه بخداوند عالم مثل نسبت مصنوع است بصانع
که نفس ما باشد اگر تام الفاعلیت باشد پس قیاس عقل و علم واجب الوجود
بر تمام اشیاء ممکنه مثل قیاس افکار ما است نسبت بامور که استنباط می کنیم
بعد آن امور را در خارج ایجاد می نمائیم از حیث اینکه الصورت معقوله
ما هم سبب الموجودات خارجی ما می گردد فرقش این است بجهت نقصان
ما که محتاج هستیم در کارهای خود ما با انبعاث شوق و اراده جزئیه
و استخدام قوۀ محرکه و استعمال آلات محرکه که از عضلات و رباطات
و غیر اینها بعد از آن باز محتاجیم در مفعول به فعل با انقیاد و طاعت
مادۀ جسمانی تا قبول آن صورت نماید تا فعل ما صورت خارجی بندد
اما او تعالی چون تام الفاعلیه است و قدرتش کامل است در فاعلیت خود دیگر
محتاج بامر خارجی نیست بل امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون

پس بتحقیق واجب الوجود تعقل ذاتش و موجبات ذاتش میکند و از علم بذاتش میداند
کیفیت جزئیات را در تمام اشیاء پس تابع می شود صور موجودات خارجیه بصور معقوله که
عند الله است بر نحو نظامی که معقولست پیش خودش موجودات خارجیه معلوم و موجود می شوند
پس عالم کیانی در مقابل عالم ربوبی است و عالم ربوبی عظیم است جدا از عالم کیانی
و دلیل دیگر این است اگر باری تعالی تعقل کند اشیاء را از روی اشیاء خارجیه البته باید
اشیاء خارجیه وجودشان متقدم باشند بر تعقل باری تعالی آن وقت خدا واجب الوجود
من جمیع جهات نمی شود بطوری که گذشت که باری تعالی واجب الوجود من جمیع الجهات است
چیزی بر او مقدم نیست و نیز لازم می آید که واجب در ذات و قوام خودش قبول
کند ماهیات اشیاء را که صور علمیه است و باعتبار ذاتش آنها معدوم باشند
بعد بجهت علمش آنها را بداند در آن هنگام در ذاتش جهت امکانیت متحقق
می شود و برای غیر هم حیثیت حاصل می گردد در تتمیم ذات واجب الوجود و این محال است
پس واجب شد باید در ذاتش صفت کمال باشد که آن علم باشیاء است بدون
اینکه آن علم از غیر خودش حاصل شده باشد پس ثابت شد که علمش بممکنات حاصل است
قبل از وجود ممکنات نه از وجود ممکنات این است معنی قول امیر المؤمنین علیه السلام
عالم اذ لا معلوم و این تقریرات حاصل قول حکماء مشائین است در علم به ممکنات

حاصلش این است تعقل باری تعالی اشیاء را این است که معلومات تابع علم است نه علم تابع معلومات
و حکماء متاخرین جمیعا این قول را انکار کرده اند یعنی علم حصولی را و اعتراضات بسیار نموده اند
آن اعتراضات را نیز حکماء مشائین جواب داده اند چون این رساله بقلم ساده و سهل نوشته می شود
تا عموم مؤمنین و قاطبه موحدین بفهمند آن بحثها و قیل و قالها موکول بکتب مدونه
در حکمت می شود که برای تعلیم و تعلم و تدریس و تدرس طلاب ذکی تحریر شده است نه برای عامه
و یکی از آن اعتراضات که عمده است با جوابش نوشته می شود تا حال دیگران هم معلوم گردد
و آن این است اگر گفته شود که باری تعالی وقتیکه عالم بشیء شد و صور اشیاء در ذاتش مرتسم
گشت خدا فاعل این صورت است چه این صور اینها از ممکنات است و محتاجند بعلتی که متقوم بآن
باشند پس محتاجند بفاعل و فاعل این صور را اگر غیر از ذات واجب باشد لازم می آید
که واجب الوجود محتاج بغیر باشد در متصف شدن بصفت علم و حال اینکه غنی است مطلقا
پس معین شد که باید فاعل این صور ذات باری تعالی باشد و از طرفی که این صور مرتسم
در ذاتش هست باید قابل باشد و این محال است زیرا ممتنع است شیء واحد هم فاعل
باشد و هم قابل قالوا ارتسام صورت اشیاء غلط در ذات حق شیء واحد
فاعل و قابل چه تا زیبائی و بعض نسبت قابل بمقبول بصورت بامکان و قوه است
و نسبت فاعل بوجوب و اقتضاء است و وجوب که مقتضی فاعلیت است بالمر کننده قوه است
که اقتضاء

که اقتضاء قابلیت می کند و حال آنکه شیء لذاته باطل نمی کند اقتضاء ذاتی خودش را و این هر دو جهت
متخالف هم هستند تخالف در صفات خدا متصور نمی شود و مشائین از این جواب داده اند
بمعنی حصولی در علم باری تعالی باشیاء بمعنی حصول عنه است ای صدور الاشیاء عنه تعالی
زیرا که ذات مطلق یکی است چون مجرد است از جمیع جهات نه بمعنی حصول فیه است که حال
و محل باشند تا شیء واحد متصف بفاعل و قابل گردد چه معلوم تابع علم است و پس از علم
بذات است نه بعکس که علم او تابع معلومات گردد ملخص مقال این است که در
این اعتراض اشتباه شده است اخذ کرده اند قبول را که بمعنی انفعال تجددی است
که از باب استعداد است در جای امکان قبول که بمعنی مطلق اتصافیت بامر زائد
به دو حیثیت متغایر که مستدعی دو جهت است در ذات و موجب تکثر می شوند آن
فعل و انفعال تجددیت و این دو جهت تجددی مناط ثبات هیولی است در هر جسم
نه فعل و قبول مطلق زیرا که حصول صور اشیاء در ذات واجب الوجود از لوازم ذات است
و لوازم ذات جعل مستقل نمی خواهد بلکه جعلش لوازم جعل ذات است وجودا و عدما
اگر ذات مجعول شد لوازمش هم مجعول است بجعل ذات چنانکه در ممکنات هست
و اگر ذات مجعول نشد لوازمش هم غیر مجعول است بالاجعل که ثابت است برای
باری تعالی قال الشیخ الرئیس فی التعلیقات اگر صفات خدا عارض شود بر ذاتش
پس وجود این صفات یا از سبب خارجی است که واجب الوجود او را قبول کرده است

و این صحیح نیست زیرا که در قبول معنی ما به القوه است و واجب الوجود فعلیت تامه دارد و با اینکه
این عوارض در خدا پیدا شده است از ذاتش پس در این قابل است چنانکه فاعل است
اللهم مگر اینکه این صفات و عوارض از لوازم ذاتش باشد در این هنگام ذاتش موضوع
این صفات است نه از این باب که این ها موجود و حال در ذاتست بلکه از این جهت
که اینها از ذاتش صادر شده اند و فرق است میانه اینکه جسم را وصف کنند که ابیض است
برای اینکه بیاض از خارج بر او عارض شده است و میانه اینکه بگویند جسم ابیض است
بجهت اینکه بیاض از لوازم جسم است و وقتی که حقیقت باری تعالی بر این وجه اخذ شد
و لوازمش هم باین جهت آن وقت این معنی درباره او مسلم و ثابت است معنیش این است که در اینجا
کثرت حیثیت و قابل و فاعل متعدد نیست بلکه از این حیثیت که قابل است نیز فاعل است
و این حکم مطرد است در جمیع بسائط مجرده عقول بر سبیلیکه حقایق آنها بطوریست
که این لوازم را ملتزم است و در ذوات آنها این لوازم منطویست باین معنی از آن حیثیت
که قابلند از همان حیثیت فاعلند لأن البسیط عنه و فیه واحد انتهى کلامه رفع الله مقامه
پس محقق شد که دو حیثیت قبول و فعل مطلق موجب اثنینیت و کثرت در ذات
نخواهد شد نه در حقیقت و نه باعتبار معتبر و فرض فارض بلکه اینکه قبول بمعنی انفعال
و تأثر باشد و از شرط قیام صور اشیاء تأثر و انفعال نیست بلکه گاه اوقات بلا تأثر
قیام می شود چنانکه در لوازم بسیطه است حتی در لوازم ذاتی نفس ناطقه خود انسان هم هست فکذلک

وان

چون در خطبه شریفه امیر المؤمنین ذکر صفاتی شد که واجب الوجود متصف بآنهاست
قبل از موجودات و مخلوقات و مرزوقات و غیر اینها و از اتصاف باری تعالی باین صفات
تکثر در ذاتش لازم نمی آید چنانکه بعضیها توهم کرده اند که تکثر در ذاتش لازم می آید
و ذاتش محل حوادث می شود که آن معلولات و لوازم آنها باشد واجب آمد
دفع این شبهه بشود از کلمات بزرگان حکمت تا شبهه این ضعفای موهومین
... نخلد و بهمنیار که شاگرد شیخ الرئیس است در کتاب تحصیل خودش
ذکر کرده است بقوله و لوازمی که معلولات باری تعالی است اگر اعراضی باشند که
موجود در ذاتش باشد خداوند متصف بآنها می شود و منفعل از آنها می گردد
زیرا واجب الوجود بودنش بعینه مبدء بودن لوازمش است که معلولات او باشند
بلکه آن چیزی که از او صادر می شود بعد از وجودش صادر می شود که وجود تام است و ممتنع است
که ذاتش محل اعراضی باشد که از آنها منفعل بشود بلکه کمالش در این است
که متصف باین صفات می شود از جهت اینکه این لوازم از او صادر می شود از شدت
ظهور شعر پری رو تاب مستوری ندارد چو بندی در ز روزن سر بر آرد
بلکه اشیاء از او فیضان پیدا می کنند معقولیت حد و علوش بذاته است
و چنانکه شیخ الرئیس در تعلیقات و سایر کتابهایش دفع توهم کثرت نموده است باین عبارت

اینست جز این نیست این کثرات بعد از ذات احدیت است بترتیب
سببی و مسببی است در غیر زمان است پس بسبب اینها وحدت ذات منثلم و منقطع
نمی شود باین معنی چنانکه صدور موجودات متکثره از باری تعالی قدح در وحدت
و بساطت او نمی رسانند زیرا که صدور موجودات بترتیب علیت و معلولیت است
هم چنین معقولات مفصله متکثره از واجب الوجود مترتبند بر وجهی که انثلام
بوحدت حقه نمی رسانند و این کثرات ارتقاء پیدا می کنند و جمع می شوند در واحد
محض و این کثرات را با آن کثرتشان اشتمال و احاطه کرده است
احدیت ذات واحده زیرا که ترتیب از آن چیزهائی است که جمع می کند کثرت را
در واحد حاصلش این است این صور معقوله نفس وجودشان از خدا
نفس عقل و علم واجب است برای آنها هیچ تمایزی مابین این دو حالت نیست
و ترتب میانه صدور موجودات و میانه علم بآنها نیست که یکی مقدم و آن
دیگری مؤخر باشد پس این اشیاء از حیثیت اینکه موجودند معقولند و از حیثیت
اینکه معقولند موجودند حاصل کلامش این است این صور که صادر شدند از باری تعالی
اگر صور خارجی باشند محتاجند بصورت دیگر که عقلی باشند سابق بر آنها و اما اگر
عقلی باشند محتاج بصورت دیگر نیستند بلکه ایجاد آنها عین علم بآنها است
پس حاجت نیست باثبات علم دیگر که سابق باشد ایجاد و علم یک چیز است

تتمیم للمرام و توضیح للمقام قال المعلم الثانی ابو نصر فارابی فی فصوصه و شرحه العلامة قطب الدین الرازی
واجب الوجود مبدء کل فیض فیض در عرف حکماء آن فعلرا می گویند که از فاعل صادر
می شود چنان فاعلی که دائما فاعل است بدون غرض و عوض شیخ الرئیس در تعلیقات
می فرماید فیض استعمال می شود در باری تعالی و در عقول نه در غیر آنها زیرا صدور موجودات
از واجب الوجود بر سبیل لوازم است نه بجهت اراده که تابع غرض باشد بلکه لذاته است
و صدور شیء از آن دائمی است بلا مانع و کلفت و مشقت که باو لاحق شود از آن فعل پس
اولی آنست که او را فیض نامیده شود و چون جمیع ممکنات از ازل تا ابد از خدا صادر شده است
یا بالذات و یا بواسطه و ممتنع است که صدور افعال از او معلل بغرض باشد زیرا که
غرض چیزیست که بسبب او فاعل فاعل می شود یعنی علت غائی فعل علت فاعلیت فاعل میشود
و محالست که یک امری باشد جاعل باشد یعنی وادار کند واجب تعالی را که از جمیع جهات
تام است بر صفتی که خدا او را دارا نیست زیرا در این صورت مستلزم نقص می شود در ذات
واجب که از غیر استکمال کند پس لابد باری تعالی مبدء هر فیض است و اینکه می گوئیم
محالست در فعل واجب غرضی باشد زیرا که غرض بدون شوق محقق نمی شود چنانکه ما ها
اگر تصور کردیم که یک شیء نافع است برای ما شوق بتحصیل آن حاصل می شود برای این نفع
آنرا غرض می گویند و ممکن نیست که برای واجب شوق باشد زیرا وقتی که تعقل

وتمنع کرد بجز این تمنع تابع وجودش هست یعنی مجرد علم الله تعالی باشیاء کفایت میکند
در وجود آنها بخلاف علوم ما که کفایت در وجود نمی کند زیرا که ما وقتی که تمنع
شئ کردیم مشتاق او میشویم و وقتی که شوقمند شدیم باین شوق تابع میشود حرکت
عضلات اعضاء ما تا تحقیق آن شئ کیفیم الانتظام فاعلیت ما تمام میشود
وهو ظاهر علی ذاته بذاته یعنی مبدء موجودات عالم بذاتش هست بذاته لذاته
فی دعاء الصباح یا من دل علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته زیرا
که سبب در عاقل بودن شئ مجرد بودن اوست از ماده چنانکه پیش محقق شد
و هم چنین در معقول بودنش تجرد از ماده شرط است و واجب الوجود در غایت
تجرد است پس ذاتش محجوب پنهان از ذاتش نیست اعنی حاضر است ذاتش
پیش خودش و علم هم عبارتست از حضور مجرد یعنی غایب نباشد از خودش
پس ذات تعالی عالم بذاتش است و علم بعلت موجب علم بمعلول است
فله الکل یعنی حاصل میشود برایش تمام اشیاء باعتبار وجود علمی من حیث لا کثرة فیه
چون پیش بیان کردیم وجود کثرات ذاتیه از ذات تعالی مسلوبست پس واجب الوجود
از حیث اینکه وحدانی الذات است کثرة باو بسته نمی شود و اقتضاء کثرت هم نمی کند
فهو من حیث هو ظاهر یعنی آن ذات تعالی من حیث الذات ظاهر و ایجاد میکند
مرآت

مظهر و مرآت دیگری برای این کثرات که آیاتی هستند دلالت میکنند بر وجود واجب الوجود
مقصود اینست که این ظاهریت ثانیه که ظهور بآیات است ناشی است از ظاهریت اولی
که آن ظهور ذات است اولیرا علم اجمالی قبل از معلوم و ثانیرا علم تفصیلی مع المعلوم نامند برای
تفهیم و تفهم والله همان علم بذات است که منبسط بعلم تفصیلی است فهو نیال الکل من ذاته
چه بسبب علم بذاتش که عین ذاتش است و چون بکل گشت یعنی آنها را ایجاد نمود در صفحه
خارج فعلمه بالکل بعد ذاته و بعد علمه بذاته این بعدیت بعدیت ذاتیه است
زیرا که ذات و هم چنین علم بذات منشاء این بعدیت ذاتیه است چنانکه گذشت
و یا برای اینست که این آیات و اسماء حسنی صفت ذاتند و صفت متاخر است
از موصوف بتاخر ذاتی اگرچه در حقیقت وجود صفت و موصوف متحد است
تعدد در او راه نیست قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد
نقل کلمات اساطین حکمت برای زیادتی ایقان موصوفین است چه شخص تا بمرتبه
کمال نرسد کلام حق را از رجال میفهمد نه رجال را از روی علم آنها میفهمد چنانکه
در مثل علاء است یعرف الرجال بالعلوم لا العلوم بالرجال مطلب حق بر که نی گفته
شد بعد قول حکماء برای تائید و تاکید تحریر گشت رحمة الله علیهم اجمعین

واما علم حضوری که حکماء اشراقیین بان قائلند از حکماء قدیمی یونانیان و آخر آنها
افلاطون الالهی است و از حکماء اسلام اول کسی که این مطلب را مفصلا تحریر کرد و قائل شد
شیخ شهاب الدین سهروردی است در کتاب مطارحات و حکمة الاشراق و بعد از آن
خواجه نصیرالدین طوسی مرحوم و بعد از همه متاخرین ملا صدرالدین شیرازی در کتب خودش سیما
در سفر الهیات اسفار اربعه خودش این مسئله را بطوری برهانی و بوضوح رسانیده
که میتوان و ضروریه بدیهیه شمرد و تابعین او و بعد از آن شهید حاجی ملا هادی سبزواری
و شاگردش آقا میرزا حسین سبزواری که استاد این بنده فقیر [illegible] قاسم معروف بفاضل خلخالی است
قال الشیخ الاشراق فی حکمة الاشراق ابصار یعنی دیدن اشیاء از شرطش این
نیست که بانطباع شبح مبصر در رطوبت جلیدیه چشم باشد چنانکه معلم اول ارسطاطالیس
و تابعینش قائلند و هم چنین خروج شعاع از بصر بمبصر که ملاقات بمبصر کند
چنانکه علماء ریاضیین گفته اند بلکه در ابصار عدم حجاب میانه باصره و مبصر
کفایت میکند تا چشم مدرکات و مبصرات خود را به بیند یعنی حضور مبصرات
عند البصر است وقتی که عدم حجاب کفایت کرد در علم حضوری اشراقی پس [illegible]
باین معنی که مستنیر مقابل شد با عضو باصره برای نفس علم اشراقی حضوری
واقع میشود بر مبصر آنرا ادراک میکند چون نورالانوار که واجب الوجود است
باصطلاح ایشان
نور محض است

نور محض است و ممکن نیست که احتجاب از ذات داشته باشد و هم چنین غیر خودش احتجاب
علم او نخواهد شد از موجودات عقلیه و حسیه پس نورالانوار ظاهر لذاته است یعنی
مدرک ذات خودش است چنانکه در باب کیفیة علم مجرد گفته شد و غیر او ظاهر له است
یعنی موجود و مدرک اوست فلا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات والارض زیرا
که او را هیچ شئ حاجب از ادراک شئ دیگر نیست لا یشغله شأن عن شأن وقتی که هیچ
شئ از شئ حاجب نشد پس ادراک میکند جمیع اشیاء را باشراق حضوری که اشرف انحاء
ادراکات است پس وقتی که شئ از شئ حاجب نشد آنوقت علم و بصرش نیز واحد است و نور متحقق
قدرت اوست زیرا که نور فیاض لذاته که بمحض نوریتش اشیاء مستنیر موجود میشوند
پس نور مجرد محض صفاتش عین ذاتش است مثل حیوة و علم و قدرة و اراده و سمع
و بصر و غیر از اینها پس محقق شد علم نورالانوار باضافه اشراقیه است زیرا که علم عبارت است
از ظهور اشیاء هم برای او و ظهور شئ برای شئ اضافه و نسبة است که برای یکی حاصل میشود
بالنسبة بان دیگری و عدم حجاب که شرط ابصار است امر سلبی است که محتاج الیه نیست
در ادراک باری تعالی زیرا که [illegible] غیر حجاب از شئ نیست تا نفی آن شرط ادراکش باشد

و مثالی که دلالت کند باین قدر که او ظهور اشیاء است عند الله تعالی و کفایت در علمش می کند
البته چون ابصار مجرد ظهور شیء است برای باصره با عدم حجاب پس نسبت کل اشیاء
ظاهره برایش ابصار است و ادراک و تعدد آن اضافات عقلیه بنسبه باشیاء کثیره
موجب تکثیر در ذات تعالی نمی شود چنانکه پیشتر بیان کردیم از تعدد اضافات تکثر لازم
نمی آید زیرا که مرجع همه این اضافه و نسبتها بیک اضافه است و آن اضافه مبدئیت است
که مصحح جمیع اضافات است چنانکه در شرح کلام فارابی بتفصیل گذشت و هو مبدء کل فیض
و هم چنین از تغیر اضافات تغیر مضاف الیه که نور الانوار است هم لازم نمی آید چنانکه
فرض کنیم اشیاء چند در طرف راست ما باشد بعد آن اشیاء را منتقل کنیم بطرف
چپ خود این اضافه و نسبت آن اشیاء از راست بچپ تغییر یابد اما ذات ما
تغییر نمی یابد در حقیقت و نفس ما همچنین علم باری تعالی چون حضوری اشراقی است
نه بحصول صورت در ذاتش پس لازم نمی آید از بطلان شیء و اضافه اش تغیر در ذات تعالی
مثلا اگر زید وجود پیدا کرد او را میداند بعلم حضوری اشراقی و اضافه مبدئیه حاصل می شود
که زید را ایجاد نمود و هنگامیکه زید باقی نماند اضافه مبدئیت او باطل می شود بدون تغیر در ذات تعالی
اگر گفته شود

اگر گفته شود ذوات اشیاء موجود نبودند قبل از وجود خارجی آنها پس علم واجب الوجود
بآنها علم حضوری اشراقی نمی شود که مبنایش بر حضور ذات معلوم است و حیث لا ذات
و لا حضور پس بر علم حصولی تحققش بصورت است و علم بصورت شیء بدون ذاتش علم حقیقی
بآن ذات نیست زیرا که معلوم بالذات در علم صورتی نفس این صورت است و خارجی
از صورت معلوم بالعرض است نه معلوم بالحقیقه از جهت انطباق این شیء خارج با صورت
ذهنیه او را معلوم بالعرض می گویند و این صورت ذهنیه را معلوم بالذات و الحقیقه می نامند
چنانکه حکماء مشائین تصریح باین معنی نموده اند پس باید علم الله حصولی باشد نه حضوری
همچنانکه مشائین که علم حصولی در علم الله قائلند بر اشراقیین که بحضوری معتقدند ایرادات
و اعتراضات بسیار نموده اند در کتب خودشان و اشراقیین بعد آنها جواب داده اند از این
اعتراضات یکی این است که تحریر شده اینرا اقوی از سایر ایرادات فهمیده اند و ملا صدر الدین
شیرازی در تعلیقات که حاشیه است بر حکمة الاشراق بعد از ذکر این اعتراض چنین جواب
داده اند قلنا نسبة علم الله بالاشیاء قبل از وجود آنها بصورت از باب مسامحه است
و تشبیه بصورت ذهنیه شیء موجود است بنحو دیگر از وجود که انقص از وجود خارجیست
و الا نحوه علم در باری تعالی بالعکس است بنحو علم است که در نزد ماها است زیرا معلوم
جریانش در علم مجردات از اصل شیء که عند الله است آنها حقائق متأصله اند

که منزلت اشیاء خارجیه منزلة صورت و اشباح است آنچه که عند الله است از اشیاء معلومه
سزاوارتر بمعلومیت است از علم اشیاء بنفس خودشان که آنهم حضوریست و هیچ وقت
نیز از خودش غائب نیست و علم در اینجا اقوی است از علم شیء بذاتش و نفس ذاتش
زیرا که خدا اقوی ذوات و محقق الحقائق است و شیئی و علمش بذاتش بالنسبه باو
ناقص است و با موجدش بالوجوب و التمام است و تمام شیء فوق اشیاء است
بجهت کمالیتش پس معلوم گشت ثبوت اشیاء عند الله قبل از ایجاد موجودات
معلومات بهمان نحوه است که علم ما متأخر از ذاتش است که حضوریست پس
ثبوت حضوری بودن علم الله قبل از ایجاد اولی است بحضوری از ثبوت ذوات
اشیاء که علم حضوریست مفصلا و این است طریقه اشراقیین در علم الله فمن لم یجعل
الله له نورا فما له من نور انتهی و همین معنی علم حضوری از آیات قرآن و احادیث
خاتم الانبیاء و اخبار ائمه هدی علیهم السلام منکشف است لا تدرکه الابصار
و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر اشاره ببیان درک جنس اشیاء است که علم حضوری بصریست
و انا اقرب الیکم من حبل الورید قرب سماوات قرب معنوی علمیت که بوجوب است
و قرب رگ گردن و حال آنکه چسبیده ببدن است با مکانیت و نقص و غفلت
او حضوری است و تصور ما رگ گردن را حصولیست ذهنی و لهذا

آقا صدر الدین شیرازی در شواهد الربوبیه اش می گوید ذات الله تعالی در مرتبه ذاتش مظهر جمیع صفات
و اسماء خودش است و نیز ذات واجب الوجود در مرتبه ذاتش مجلاة و آئینه است بآن دیده می شود
و در او است صور جمیع ممکنات معلومات بدون حلول و اتحاد زیرا که حلول متفرع است وجود
دو شیء را که هر یکی از آنها مغایر با وجود آن دیگریست و اتحاد مستدعی شود دو امر است که متحد کنند
در وجود واحد که این وجود مشترک بهر یکی از آنها بالذات منسوب شود و در علم واجب الوجود
اینطور نیست تا شبهه حلول و اتحاد اینجا محال است که در وحدت هر دو علی خلاف است
بلکه ذات تعالی بمنزله مرآت و آئینه است دیده می شود صور تمام موجودات و نیست وجود مرآتی
وجود موجودات خارجی که در او دیده می شود تا تکثر لازم آید و این صور موجودات که در مرآت است
صور موجودات بالذات نیستند بلکه بالعرض اند بتبعیت وجود اشخاص که محاذی و مقترن بجسم شفاف صیقلی
متفق اند بشرائط مخصوص که در علم گفته شده پس وجود این صور در خارج وجود حکایتیست
بآن جهت که حکایت از محکی عنه می کند مثل وجود عکسی و عاکس که وجود ظلی دارند
این مثال علم باری تعالی است بمعلومات قبل از ایجاد موجودات کما قال علیه السلام فهو عالم اذ لا معلوم
و اما علم باری تعالی بجزئیات مادیه برود زمان فاعلیت خداست اشیاء را بوجود رسانیدکه جهت الحادیه
هر اشیاء را و علمش بآنها در خدا واحد است چنانکه مبرهن شده است پس وجود اشیاء

سر باری تعالی را علی علم خداست برا نها اشارة عرفانیة ان من شرح الله صدره للاسلام
وقذف فی قلبه نور الایمان میداند که برای خدا علمی است که تابع معلوم است از صور حقایق
اسماء الهیة و می بیند که برای خدا علم متبوع هم است مقدم است برایجاد معلومات یعنی از صور
موجودات عینیة پس الشخص اگر او چشمش باز است پس بیک چشم می بیند که خداوند
آیینه است برای ممکنات و با چشم دیگر می بیند که ممکنات بحقایق وجودیة خود
مرآت وجه الله هستند که در ان آینه است صور اسماء الله تعالی و تعدد تشعع آن
شعر عجب آیینه کرده است پیدا   ز امکان می کند خود را تماشا   هیچ چیز در عالم نیست
که ظاهر شود مگر اینکه در حضرت الهیة صورة مثالیة کلیة انها هست اگر آن صورت بالا نبود
صورت زیرین ظاهر نمی شد مصرع صورتی در زیر دارد انچه در بالاستی زیرا که وجود معلول ناشی علّت
از وجود علت است پس هرچیزی که در کون است ظلیست برای حقایقی که در عالم
عقلی است و کل صورت معقولة مثال ان حقایقی است که در حضرت الالهیة است
لیکن واجب است که باید اعتقاد بر اینکه ان چیزهائی که در اینجا است بر وجه اشرف و اعلا است
و الا ذات واجب الوجود در غایت تجرد و جلالت است هیچ چیز با و شبیه نیست و هیچ صفتی
بصفات ممکنات شبیه نیست بوجهی از وجوه و فعالیت باری تعالی نیست مگر صفاتی که او علیه
که مصحح

که مصحح جمیع اضافات است بسوی او تعالی مثل عالمیة و مریدیة و قادریة و کلام و رازقیة و خالقیة
و سمع و بصر و غیر انها پس برای خدا یک اضافه قیومیة است که مصحح جمیع اضافات فعلیة است
چنانکه برای او ذات واحده است که مصحح جمیع کمالات وجودیة است الله لا اله الا هو الحی القیوم
پس محقق گشت که قدرت باری تعالی فاضه اشیاء است از وجود مشیتش که زائد بر ذاتش نیست
و ان عنایت ازلیة است و علمش نفس این عنایت است از انکشاف ذاتش بوجهی که خیرات
از او فاضه می شود بر ذاتش بذاته لذاته و حیوة او عبارت است از ذاتی که مدرک فعال است
که علم و قدرت ذاتی است مفاد این مقالات این شد که کل وجود و کل کمال وجود واجب است
که باید حاصل باشد برای واجب تعالی یا فائض باشد از او و مترشح گردد از نزد او نه از غیر او
چنانکه فرموده است وسعت کل شیء رحمة و علما که مراد علم ذات سبحانه و تعالی است
حاجی ملا هادی سبزواری در منظومه در شرحش میفرماید علم اجمالی کمالی که متفق علیه اشراقی و مشائی هست
که اشراقیین می گویند نفس وجود ذات همه علم اجمالیست مقدم است بر علم تفصیلی که ان علم
تفصیلی وجود اشیاء است و مشائین می گویند عقول مجرد اول تعالی باین صورت مرتسمه نیست
بلکه عقل و مجرد شی بذاته است که علم اجمالی است که سابق بر علم تفصیلی که صور اشیاء است
اجمالی گویند بجهت اینکه ذات واحد بسیط است ممکن نیست سبب ان اشیاء متخالفة منکشف شوند تفصیلاً در نزد او اما

اما در نزد من که این عقیده موافق است با عقیدهٔ بعض انبیاء حقیقت این است
که بسیط الحقیقة واحد است و جامع است کل وجود و کمال وجود را بنحو اعلی و اشرف
پس او در عین وحدتش علم اجمالی بودن شیء الهی وجود واحد بسیط بود نیز علم تفصیلی است
بذات تمام اشیاء زیرا که وجود حقیقی حیثیتی ذاتش حیثیت سعت و انبساط و احاطه است
بتمام اشیاء پس وجود صرف جامع کل وجود است بنحو اعلی بطوریکه از هیچ شیء کنار نیست
و بنحو اعلی از هر شیء تمامیت و کمالیت اشیاء است و شیئیت شیء بتمام و کمال اوست
و فیض مقدسش که قدرتش باشد هر شیء را وسعت و احاطه دارد پس او حکایت میکند
کل وجود را بر دوام کبریائیش بر قامت هیچ موجود کوتاه نیاید و بالجمله علم اله
در ازل حاصل بود قبل از ایجاد و بعد الایجاد همان اجمال در شئونات و علوم تفصیلیة
ظاهر و منبسط گشت پس برای علم حکمی است منحاز و برای معلوم حکم دیگر پس علم عین
ذات است بخلاف معلوم و علم بشیء صفت زید است مثلا بخلاف شیء که غیر ذات است
و غیر زید است مثل شیء منهیات بر آنکه تنکشف در عالم حس برای نمودن الوان
و اشکال پرتو افتاب است مثلا در ان شعاع یکی است و منکشفات بشعاع کثیر است
و ممکن است کسی گفته بود از ناحیه خورشید است اما منکشف در جرم آفتاب نیست

بدانکه اینجا دو مقام است یکی مقام کثرت در وحدت و دیگری مقام وحدت در کثرت اول این است
مرتبه اعلی از وجود بوحدت و بساطتش جامع تمام موجودات است بجهت فردانیتش در کمال
براو مترتب می شود تمام کمالاتی که بر همه موجودات مترتب است مثالش انسان کامل بالفعل است
که بوحدتش جامع کل ما فی الوجود است لیس من الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد
انسان کامل بمنزلهٔ کامل است که از ذره تا ذره آیینه های ذات او بیند چنانکه انسان
کامل مرآت حق است یکی از شعراء در خصوص خاتم الانبیاء میگوید عجب آیینه گردیده است پیدا
ز امکان میکند خود را تماشا و علم آدم الاسماء کلها که ان وجود مبارک را مظهر تمام اسماء و صفات
خود قرار داد چنانکه او صیاء کرامش فرموده نحن الاسماء الحسنی و کلماته العلیاء
و اما مقام وحدت در کثرت باین معنی است که فیض مقدسش و رحمت واسعه اش
در تمام جهات ممکنة احاطه دارد احاطه بکل شیء رحمة و علما او همان علم ذاتی او است بلکه
علم فعلی است یعنی در مقام فعلیت است و ایجاد که علم تفصیلی است و گذشت اضافه
اشراقیه اش و فیض مقدسش علم الله تعالی است و مقدم است بر معلومات زیرا
که صورت علمیه عین صورت عینیة است چنانکه در کلمات شیخ اشراق شهاب الدین
معلوم شد و هم چنین این علم با همه علم تغییر نیابد و بما هو حاضر لدی الباری تعالی

تغییر نباید براست بلکه تغییرات در معلومات با هو معلومات بحسبه غلبت بعض ز بعض است
و این انکشاف اشیاء مفصله منطویست در انکشاف و حضور ذاتش بذاته لذاته
که حضور ذاتش بنحو اعلی است از هر وجودی که بوجود واحد بسیط واجب الوجود است و از این
حکماء گاهی تعبیر بانطواء می کنند و گاهی تعبیر می آرند که علم تعالی بذاته مستتبع علم بالعلول
ذات است اولی را علم متبوع و ثانی را علم تابع می گویند پس ثابت شد که عقل
و علم باری تعالی بذاته بسیط است و در عین بساطتش جامع همه معقول است
و کل خیر و کمال بنحو اعلی چنانکه ارسطو در اثولوجیا گفته است بسیط الحقیقة
کل الاشیاء و لیس بشئ من الاشیاء او کثرت در وحدت است و جمله هم وحدت در کثرت
که کثرت معلوم او است متغیر و وحدت در حال خود ثابت و قیوم ما عدا است
و میر داماد مرحوم که متأخرین او را معلم ثالث میخوانند در کتاب تقدیسات خود
می فرماید هذا الحق وجود هست و کل شئ وجودات بعض ماهیت ندارد و سایر ممکنات
ماهیات انیته و بعض بهاء و کمال است همه بهاء و کمال است و ما سوای واجب علی الاطلاق
لمعات نورش و رشحات وجودش و ظلال ذاتش هستند چون کل
هویات موجودات از نور هویت او است فهو الهو الحق المطلق و لا هو

علی الاطلاق

علی الاطلاق الا هو انتهی و قول ارسطاطالیس معلم اول البسیط کل الوجودات و لیس بشئ منها
چنان ذاتی که عقول و جمیع ازو تحاشی دارند در شناختنش راجع است بعلم ذات تعالی
که لا یعزب عن علمه مثقال ذرة چنانکه گفتیم امر همه تابع است اشاره است بمسئله وحدت
در کثرت که علم الله تفصیلا است در جزئیات بلکه راجع است بفقر ذاتی موجودات امکانیه
و غناء ذاتی واجب الوجود یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی و شعر
شیخ محمود شبستری در این مقام می سراید سیه روئی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد والله اعلم
و بعبارت جامعه امر الله این است که وجود منبسط است بر هیاکل ممکنات که فیض اقدس خوانند
و خود انبساط فقر رترا در موجودات فیض مقدس می گویند عن امر الله و کلمه کن اول
کلمه است که جمیع ممکنات را خلق کرد تابع وجود تعالی است بلکه تبع محض ارتباطی است
مجموعه گویان و متعاقب سبق بعد سبق کردیم تصفح ورقا بعد ورق حقا که ندیدیم جز سبق بتم
تجلی جز ذات حق شئون ذاتیه حق و این امر هم از صقع وجود واجب است
و در این امر الله که گفتیم تبع محض است دفع توهم است اگر توهم شود اگر علی ذات
چرا امر گوید و فعلش نامید و حال آنکه از انبساطش بر اشیاء لازم می آید که
مخلوط باشیاء خلقیه باشد و اگر امر غیر ذاتش باشد علم باو در مرتبه ذات نیست

قال رسول الله ص الفقر سواد الوجه فی الدارین

و بیان دفع توهم این طور است امر الله عبارت از وجه الله است و وجه الله لا هو و لا غیره
زیرا که موضوع در قول ما که می گوئیم او هو او و لیس هو استدعاء استقلال می کند
هر چند این استقلال در لحاظ عقل باشد نه در خارج و او علی الاطلاق ربط است
با دو غیر مستقل در مفهومیت است پس چنانکه وجود رابط و یا معنی حرفی
استقلال نفسی ندارد بلکه آلت لحاظ غیر است بحسب تصور ذهنی مثلا در این
مثال سرت من البصرة الی الکوفة لفظ من که برای ابتداء است و کلمه الی که برای انتهاء است
خود بخود معنی مستقل ندارد بلکه آلت لحاظ اسم و فعل است که اولیت سیر از بصره و آخرش
منتهی بکوفه میگردد اگر حرف نظر از اسم و فعل کنیم هیچ معنی استقلالی ندارد
لیکن در صورت انضمام با اسم معنی موضوع له او فهمیده می شود همچنین وجه الله
که هر شئ باشد مرآت ظهور حق تعالی است نه مرآت بحسب عالم خارج ممکنات
که نفسیت و استقلال ندارند تا حکم شود مترتب شود که انه هو او لیس هو
وقتی که ذات تعالی موضوع حکمی شد وجه الله داخل در صقع ذات است
انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون که محض اراده او ایجاد است
شئ بلا تعقیب مهلت و زمانی موجود می شود انما امره کلمح البصر بلکه اشد است

و کلمح بصر

و کلمح البصر برای فهم ما است که هر چون زمان هستیم و اشیاء غیر زمانیات را درست نمی توانیم
تعقل نمائیم و الا انفکاک علت که اراده باشد از معلول که مراد باشد محالست و زمانیت
و چون واجب تعالی تام و فوق التمام است تعالی عن وجود و مجرد از مجالی و مظاهر است و خدا
ظاهر است بحیثیت بساطت ذاتش حاضر می شود اشیاء بنحو اعلی و فیض مقدس و اقدس
از صقع ربوبیت است و ربط محض است پس مفاد قضیه الله عالم بر می گردد
باین که ذات الله حاضر است للذات غیر منفک از نفس خودش نیست همچنین
که علم بغیر منطویست در این علم حضوری و اگر فیض مقدس و اقدس از صقع ربوبیت
نباشد لازم می آید که تصور شود چیزی اجمل از واجب تعالی الله عن ذلک زیرا که وجودی با خود
بخشید که فیض از صقعش باشد اکمل است از وجودی که محدود باشد پس سزاوار
این است که فیض از صقع ربوبیت باشد از این تقریر معلوم گشت که هیچ وجودی
خارج از حیطه وجود واجب نیست و هیچ معلومی غائب از حضور علم او نیست
در مبحث علم الله نسبت باین جملات خطبه امیر المؤمنین ع قدری تفصیل داده شد برای آنکه معلوم
که تمام اختلافات عقائد حکماء خواه قبل از اسلام از یونانیان و خواه حکماء اسلامی و هم
چنین متکلمین ناشی از مبحث علم الله شده و عمده اقوال آنها راجع بحصولی و حضوری است

وا ینند و فرقه هم در کیفیت استدلال مختلفند که ذکر راه‌ان هر یک موجب تطویل است
چه در نتیجه هر دو فرقه متحدند که ان الله قد احاط بکل شیء علماً چنانکه به برهان ذکر شد
و نکته دیگر این بود که در این خطبه شریفه سایر صفات الله هم ذکر شده است از قبیل قدرت
و اراده و سمع و بصر و کلام و خالق و رازق و موجد بودن از صفات ذات
و فعل که تمام آنها را واجب الوجود دارا بوده قبل از متعلقات آنها از مخلوق و مرزوق
و مقدور و مراد و غیرها در مبحث علم الله تفصیل داده شد که سایر صفات او هم مثل علم او است
بدون تفاوت که تمام صفات عین ذات مقدس است و مرجع همه‌اش بان صفات است
بدون توفیر که الصفات اجهات بعضها بعض نه چنانکه برای غیر سطور گشت
قال امیر المؤمنین علیه السلام فرقها لا من شیء و الفها لا لشیء و قدرها لا باهتمام
یعنی اشیاء ممکنات را از هم جدا کرد بدون اینکه اصلاً یک چیزی بوده بعد آنها را از هم
جدا نموده بلکه از عدم محض موجودشان نمود متفرقه بمشیت و اراده خودش
و هم چنین تألیف و ترکیب آنها نه بسبب جزء و جزء بودن آنها بعد آن اجزاء را
با هم الفت داده ترکیبش نمود چه ممکن مسبوق بعدم محض است مرکبات اسم مثل مفردات
ایجاد شد چون شخصی میخواهد یک فعل بجا آرد اول صورت اجزاء آنها بالقوه فکر میکند
در ذهن اهتمام داده اندازه حدود او را امتحان میکند بعد در خارج بهمان تقدیر بجا می‌آرد

بخلاف

بخلاف تقدیر باری تعالی که بمحض اراده هر شیء المحبب للتاقیت و استعداد خودش ایجاد میکند بدون
فکر و اهتمام و اندازه گیری که قدر عبارت از وست چه اینها صفت بشر است و خدا منزه از
صفات ممکن است لا تقع الاوهام علی کنهه و لا تحیط الافهام بذاته عقل بشر نتیجه تدبیرش محال
و هم بساحت نیافته طریق چه وهم جزئیات را ادراک میکند و عقل کلیات را که محدود در حکم
وهم و عقل باشد در صورت ذهنیه و واجب الوجود محیط است نه محاط محیط محاط شدنش محالست
لا تغوته متی و لا تدنیه قد و لا تحجبه لعل و لا تقارنه مع و لا تشمله هو انما تحد الادوات
انفسها و تشیر الآلة الی نظائرها متی در زمان گذشته استعمال میشود و لفظ قد در زمان
حال و لعل در زمان استقبال که بمعنی امیدواری است و مع در مصاحبت و هو حضوری
و هو در غایب حسی استعمال میشود و این فقرات دفع توهم است که خدا مثل ممکنات
مقرون بزمان است چنانکه در عرف عامه از هم میپرسند که خدا از کی بوده و چه بوده و با که
همراه بود آیا میشود او را دید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام جواب این توهمات را
میدهد که خدا مجرد است یعنی مجرد از زمان و زمانیات و ماده است مثل ما نیست که مقترن بزمان
هستیم و مرکب از مواد عنصری چون او منزه است زمان گذشته او را فوت نمیکند یعنی سبقت از زمان است
و زمان حال باو نزدیک نمیشود و امید در استقبال او را محجوب نمیکند و مصاحبت با کسی ندارد

چه مصاحبت از خواص جسام است و خدا جسم نیست و معیت معنوی قیومیت چنانکه
میفرماید انا معکم که او قائم است بقیومیت خود و موجودات ممکنات قائمند
بقیومیت او مثل معیت نفس با قوای ظاهری و باطنی و باستخوانش که ادراکات
و حرکات آنها بسته بتوجه قیومیت نفس است در حد ذات خودش بنا
هیچ کدامشان نه مدرکند نه متحرک و نه متحرک و نه ساکن بوجود نفس بالعرض
مدرکند و متحرک هم چنانچه تمام موجودات اعم از عقول و نفوس و جسم و جسمانیات
جامد یا متحرک لتقلت زنده دارد آفرینشرا اگر نازی کنند از هم فرو ریزند قالبها
برای توضیح قیمومیت که در این شعر است مثالی بیاورم تا یقین بوجود خدا و امداد کنی
مثلا شخصی در میان خانه بایستد که تمام دیوارها پیش را آینهای کوچک کوچک چسبیده
باشد عکس این شخص بهر یکی یکی آن آینه‌ها منعکس میشود مادام که این شخص
قائم است همه عکوس قائمند و مستقیم به تبعیت این قامت قائم اگر این شخص
کمی خم شد کند تمام آن عکوس بر دو میافتند زیرا که این صورت آنها ظلال و عکوس اوست
این است که بمحض امر و توجه باری تعالی تمام موجودات که بمنزله عکوسند قائم بقیومیت او اند
اگر قدرتش بکشد تمام موجودات هلاک کت افتاده محو و فانی میشوند کل شیء هالک الا وجهه
یقین کردی بقدرتش که در روز قیامت اعمالت باز نافرمانی کنی و با من شرایط عبث مکن

تا بیابی

تا بیابی کیفر اعمالت یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم انما تحد الادوات
و الآلات خودشان محدودند و بنظایر و امثال خودشان اشاره میکنند خداوند عالم
چون غیب الغیوب است باشارات حس و عقل نمی‌آید بعد حضرت امیر دلیلش را میفرماید
و فی الاشیاء توجد افعالها در اشیاء آثار و فعلش ظاهر است و عن الفاقه تخبر الادوات
در افعال عباد بودن ادوات و اسباب برای اتمام کارشان است که بدون اسباب
نمی‌توانند کار کنند پس ادوات خبر از احتیاج مخلوق میکند در فعل و خداوند غنی بالذات است
و عن الضد تخبر التضاد ضدین دو امر موجودیست که میانه‌شان غایت تباین باشد
مثل سیاهی و سفیدی خدا ضد ندارد و الی اشباهها تؤول الاشیاء و مع الاحداث اوقاتها
شبیه بمثل خودش برمیگردد و شبیه میشود خدا شبیه ندارد و لم یکن له کفواً احد اوقات تمام
اشیاء مقارن حدوث است یا بحدوث ذاتی و یا بحدوث زمانی و بالاثار
تفترق صفاتها اسم آلتست که جز از مسمی دهد پس باسم هر شیء صفات آن شیء
از صفت شیء دیگر جدا میشود مثلا سنگ و خاک را جمادات میگویند که صفت انها بیوست
و صلب است از نباتات که روئیدنیها باشند جدا میشوند در مرتبه که آنها نامی و مرطوب هستند
که اوساط صامت ملیت است و حس حی نامیه است و از حیوانات که جانورها باشند
الگاجدا و صفه ممتاز ند که اینها علاوه بر نمو و تولید شد دارای روح حیوانی غضبی و شهوی هستند و حس علاوه غره

و منها فصلت و الیها آلت منعتها منذ القدمیة و حمتها قد الازلیة و نفت
عنها لولا التجربة از صفات اشیاء مشابه از هم جدا شدند اگرچه از حیث
تشابه در تحت یک نوع و یا یک صنف مندرجند لیکن بحسب صفات متضاده یا متباین
از همدیگر ممتاز هستند مثل بخل و سخاوت و جبن و شجاعت و جهل و علم که
افراد یک نوع متحد در حقیقت واحد بحسب تشخص این صفات مابه الامتیاز دارند
چون صفات حادثند عارض بر معروضات خودشان دلالت می کنند که خود
انها هم حادث است و لفظ منذ که معنیش قدمیت زمان گذشته است و قد که برای
تحقق ماضویت است کفایت در عدم حدوث انها می کند چه مسبوقند بعدم ازلی
و هم چنین لولا التجربة که برای امتناع جزاء عند امتناع شرط است وافی بر اهلیه
انها می کند مثلا بگویند که فلان شئ اگر اهلیه با خدا بود قدیم بود زیرا که نفی
عند النفی است اعنی اهلیه بودنش با خدا چون ممتنع است پس قدیم بودنش
هم محال است بعلاوه فرض شئ تحقق شئ را دلالت نمی کند و نهایت نمی نماید
افترقت فدلت علی مفرقها و تباینت فاعربت عن مباینها
افتراق اشیاء از هم دیگر بواجه مفرقت و تباین انها کاشف از مباینت انهاست که مباین دارند
که خدا باشد

بها تجلی

و بها تجلی صانعها للعقول و بها احتجب عن الرؤیة و الیها حاکم الاوهام و فیها اثبت
الغیرة و منها انیط الدلیل سبب موجود شدن اشیاء واجب تجلی کرد بر عقول
و او را متجلی محل ادراک نمود که عقول بدیدن اشیاء می فهمد که انها را صانعی هست و انها
اثر ان مؤثرند و بجهة ادراک و فهم عقول معلوم گشت که خدا نمیتوان بچشم حسی و بصر
رؤیت نمود زیرا که جسم نیست و بصر الوان و اشکال اجسام را ادراک میکند لیکن بنور تقوی
و چشم بصیرت وجود بسیط الحقیقة مدرک نمیشود لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار
و نیز محاکمه اوهام باقتضاوت عقل است چه اوهام مدرک معانی جزئیه است و عقل مدرک معانی
کلیه است و جزئیات باید منتهی بقانون کلی شود تا صحت و بطلان ان مدرکات جزئیه
معلوم گردد مثلا اوهام جزئیه فرقه اشاعره از ظاهر این آیه شریفه و جاء ربک و الملک
صفا صفا رؤیت بصری برای خدا قائل شده اند که در روز قیامت می آید مرئی می شود
علی الخصوص تابعین احمد حنبل که به تجسم خدا هم قائلند و حاکمه این عقیده واهمه که بچه
شیطان است ملقب بخناس الذی یوسوس فی صدور الجنة و الناس و این بچه ابلیس
که در صدور تمام بشر هست این قسم توهمات زیاد می کند و صحت و بطلان این متوهمات باید
در حضور عقل فطری که مرآت و مجلای نور الانوار است محاکمه شود و عقل میگوید خدا
مجرد است و شئ مجرد را نمیتوان بچشم دید و آمدن و رفتن حالات اجسام است پس تاویل این آیه لازم است که جاء امر ربک
تا خلاف این کفر صدق کند کفر طایفه مجسمه ملازم گردد این بچه شیطان سایر توهمات عامه

این برهان منطقی است بشکل اول که بدیهی الانتاج است

بواسطه عقول استدلال بر وجود واجب می شود که تمام مخلوق محتاجند و هر محتاج یک شخص
غنی میخواهد که رفع احتیاجش کند پس تمام مخلوق یک واجب غنی بالذات لازم دارند و انتم الفقراء
و الله الغنی بالعقول یعتقد التصدیق بالله و بالاقرار یکون الایمان با دراک عقول
مومن تصدیق خدا می کند زیرا که او مدرک است و اجسام جامدند با شعور نیستند سایر
جمادات چون عقول می بینند که خودشان مجرد از مواد هستند با اینکه مخلوقند
تصدیق می کنند که صانع مجرد تام فوق التمام هست که انها را مجرد خلق کرده زیرا که معطی
شئ فاقد شئ نمی شود فهو الوجود البحت و الواجب الصرف منزه است از نقصان ممکن
و بجهت اقرار عقول ایمان و تصدیق بخدا ثابت و حاصل میگردد این
اقرار زبانی مسلم ظاهر نیست و اقرار قلبی که عقیده است ثابت اقرار باطنی است
لا دین الا بمعرفة و لا معرفة الا بتصدیق و لا تصدیق الا بتجرید التوحید
و لا توحید الا بالاخلاص و لا اخلاص مع التشبیه و لا نفی مع اثبات الصفات
و لا تجرید الا باستقصاء النفی کله اثبات بعض التشبیه یوجب الکل
و لا یستوجب کل التوحید ببعض النفی دون الکل و الاقرار نفی الانکار
و لا ینال الاخلاص بشئ من الانکار

هیچ دین

هیچ دینی مستقر نمیشود مگر بشناختن خدا و هیچ معرفتی حاصل نمیگردد مگر بتصدیق کردن وجود
باری تعالی و هیچ تصدیقی متحقق نیست مگر بواحد دانستن واجب الوجود و مجرد بودنش
از نقصان و صفت امکان و هیچ توحیدی ثابت و مفید نیست مگر با خلاص
از صفات زائده بر ذاتش و هیچ اخلاصی میسر نمیشود با تشبیه کردن خدا بموجودی
از موجودات ممکنه چنانکه فرقه مشبهه کرده اند که گفته اند خدا بصورت جوان
امرد می آید در روز قیامت و بعضی مشبه مجسمه گفته اند که در ثلث آخر شب بصورت
جوان خوشرو بدنیا نازل می شود و این اعتقاد بیک روایتی کرده اند از خاتم الانبیاء
حضرت صادق علیه السلام میفرماید علماء عامه دروغ گفته اند ملائکه رحمت الهیه
از آسمان اول بر متهجدین که نماز شب را در وقت سحر میخوانند نازل میشوند بار رحمت
خدا زیرا که خدا مجرد است خالص از تجسم و هیچ نفی صفات اسلام حقیقی نمیآورد
مگر نفی کردن تمام صفات در مرتبه ذات بسیط و کمال الاخلاص نفی الصفات عنه
و هیچ تجریدی تام حاصل نمیشود مگر اینکه استقصاء کنند در نفی صفات سلبیه از واجب الوجود
که صفات سلبیه باشند نه مرکب است نه جسم نه جوهر نه عرض با ترکیبات و تعالی قوه غنی ذات خالق
چون طایفه اشاعره که تابع ابوالحسن اشعری هستند قائلند بر اینکه خداوند عالم یکذات است
با آن هفت صفات ثبوتیه که انها را معانی قدیم میدانند که ذات تعالی قائم مقام انها است

بتوسط آنها کار آن صفات را ادای [میکنند] صفات معانی حال در ذات الله هستند و ذات
محل آنها است و زائد بر ذات [اینها] هستند و در حقیقت هشت قدیم قائلند ذات با صفات
سبعه مثلاً می‌گویند خدای را اند بتوسط علم و ایجاد می‌کند بسبب قدرت و خلق می‌کند بتوسط اراده
و هکذا و بطلان این عقیده این است که خدا در حد ذاتش علم ندارد [جاهل است] و عاجز است قدرت
ندارد و هکذا و اعتقاد بتعدد قدماء لازم می‌آید که منافات با توحید دارد و آنکه لازم
می‌آید که واجب محل باشد و هر حال محل حادثست منافات با قدم ازلی بودن
دارد اینست که امیر المؤمنین رئیس الموحدین می‌فرماید که باید تمام صفات زائده نفی کرد
و صفات ثبوتیه را عین ذات دانست باین طریق که در مبحث [علم] ابرهان مسطور شد
و اثبات بعض تشبیهات موجب این می‌شود که تمام تشبیهات را قائل شده اند
چنانکه بعضی از عامه خدا را شبیه بعقول و ملائکه قدسیه تشبیه کرده اند نه باجسام
بعضی این است که حلول و اتحاد قائلند مثل نصاری که باقنوم ثلثه قائلند خدا و روح القدس
و عیسی علیه السلام و یا مثل یهود که عزیر را ابن الله گفته اند و یا مثل عوام و جهال که منتسب بشیعه
هستند امیر المؤمنین و یا سایر ائمه را خدا می‌دانند از باب حلول و اتحاد نه
از باب مظاهر اسماء الله بودن و یا بابیه و بهائیه حالیه خذلهم الله که میرزا حسینعلی را
خدای مجسم می‌دانستند و ادله‌شان را [illegible] کرده‌ام که اینها تشبیه بعض و لوان بعض است که منجر بتشبیه
کل است زیرا اشیائی که شبیه بکل چیز شبیه باشیاء دیگر هم هست و تشبیه کل لازم می‌آید سبحان الله عما یصفه المشرکون

و مومن

[illegible]

و مؤمن موحد نمی‌تواند معتقد تمام توحید بنفی کردن بعض صفات و یا تشبیهات بدون اینکه
نفی تمام تشبیهات کند و خدا را منزه از صفات مخلوق بداند بدون شائبه تشبیه
و الاقرار نفی الانکار چون حضرت امیر علیه السلام فرمودند که باید نفی صفات نمود توهم این
می‌رفت که نباید در واجب الوجود صفاتی قائل شد چنانکه بعضیها از کمال الاخلاص نفی الصفات
عنه منظور فهمیده اند نه باین معنی که گفتیم که نفی صفات زائده باید [کرد] و عینیت [را] قائل و معتقد شد
برای رفع این توهم فرمودند اقرار نفی الانکار است شرح این عبارت که اثبات عینیت [صفات] می‌کند این است
در مقام کنت کنزاً مخفیاً که مقام غیب الغیوبی و ذات بحت بسیط است بدون تصور اسماء و صفات
چنانکه امیر المؤمنین در خطبه دیگر برای این مقام می‌فرماید لا اسم له و لا رسم له و لا صفة و لا موصوف الا هو
یعنی وجود واجب در مرتبه احدیتش نفی تعینات با تمامها دارد نه اسم دارد نه رسم و نه صفت
دارد و نه موصوف بصفتی است بلکه ذات صرف است فقط و در مرتبه واحدیتش که
مرتبه اسماء و صفات الهیه است متصف بصفات می‌شود و اسماء و مسمی می‌گردد و از هم ممتاز می‌گردد
که گفته می‌شود عالم قادر حی الخ چنانکه معنی قول ما که می‌گوئیم که وجودش عین ذاتش است این است
که واجب الوجود موجود بذاته است نه بوجود دیگر از او فائض شده و او عین ذاتش است
پس متحد می‌شود حیوة و علم و قدرت و سایر صفات که ثبوتیه است مثل اتحاد صفت و موصوف
که در مرتبه اولی [احدیت] بوده و عقل حکم بمغایرت می‌کند در مرتبه ذهنیه عقلیه مثل تغایر صفت و موصوف

در تصور عقلی که میانه مفاهیم است با اتحاد آنها در نفس وجود خارجی یعنی عقل
حکم می‌کند که علم غیر از قدرت است و اراده است در نزد عقل چنانکه عقل حکم بمغایرت
می‌کند میانه جنس و فصل و اما در وجود خارجی نیست مگر ذات واحدیت فقط
چنانکه جنس و فصل شیء واحد است در خارج که آن را نوع می‌گویند و از این جهت است
که امیر المؤمنین فرمودند کمال الاخلاص نفی الصفات عنه و در مرتبه ثانیه امتیاز
می‌یابد علم از قدرت و او از اراده و صفات الله تکثر پیدا می‌کند و از تکثر اینها
تکثر اسماء لازم می‌آید مثل عالم و قادر و هکذا و مظاهر اینها هم متکثر می‌شود از عقول و نفوس و غیر اینها
بحسب تکثر اسماء الله و حقایق الهیه بعضی از بعض ممتاز می‌گردد و جائت الکثرة کم شئت
بدون انثلام وحدت حقیقیه چنانکه گذشت و اقرار باین صفات نفی کردن
الانکار است یعنی عالم است جاهل نیست و قادر است عاجز نیست و مرید و مختار است
مضطر نیست در افاعیلش مثل سوزاندن آتش که حرارت لازمه ذاتی است
و نمی‌تواند نشاید که آتش باشد حار نباشد چنانکه بعضیها گفته اند که خدا در ایجاد
مخلوقات فاعل مضطر است نه موجب مختار و بعض از متکلمین نادان این نسبت را
بحکماء داده اند که آنها خدا را فاعل موجب[2] می‌دانند بفتح جیم و این مغالطه است زیرا
که حکما خدا را فاعل موجب می‌دانند بکسر جیم یعنی خدا اول اسباب است که اثر را ایجاب و اثبات
می‌کند

[2] یعنی مضطر در ایجاد مخلوقات

می‌کند بعد اثر را موجود می‌کند الشیء ما لم یجب لم یوجد تا علت ایجاب نکند معلول قدم بصحنه
وجود نمی‌گذارد پس معلوم گشت عیاناً که اقرار بخدا نفی کردن انکارهای دیگران است و مخصوص
بالاخلاص کامل نمی‌رسد بانکار بعض دون بعض که می‌گوید مثلاً خدا بعض صفات را دارا است
بعضی را نه بلکه باید که هر صفتی که موجب نقص یا تشبیه باشد انکار کنند تا اخلاص در توحید داشته باشد
و کل ما هو موجود فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کلما یمکن فیه یمتنع فی صانعه هر صفت
و حالی که در موجودات خلقیه پیدا می‌شود از خالقش باید نفی کرد و هر چه در ممکنات
ممکن است در صانعش ممتنع است و این صفات و حالات و اجزاء و ترکیبات
و سکون و حرکات و جسم و جسمانیات و آنچه لوازم امکان است از حدوث
و ابتداء و انتهاء و ماهیت و عوارض وجود و ما لازم است که از صانع و خالقش نفی کرد
و حدوث و عروض اینها را بر واجب ممتنع دانست زیرا که تمام اینها از لوازم ماهیت
امکانیه و یا از عوارض جسمانیه است چنانکه گذشت خدا جسم نیست و مجرد است از صفات
ممکنات و تفاصیل بعض از اینها را حضرت امیر المؤمنین در جملات بعد نفی می‌کنند
لا تجری علیه الحرکة و لا یمکن فیه التجزیة حرکت و سکون که از لوازم جسم است در خدا جریان
ندارد و حرکت خودش قطع مسافت است که برای متحرک آناً فآناً حادث می‌شود و معدوم
می‌گردد چه در میانه اشیاء از حرکت و زمان و مسافت مگر جزئی موجود نمی‌شود که وجود
و عدمش آنی است و از اعراض غیر قار بالذات است منطبق هم که وجودش ملتزم عدمش است

جزء جزء در مرکبات است خواه مرکب خارجی باشد مثل جسم که البته مرکب از دو جزء و باز بادقت
و یا مرکب ذهنی مثل انسان که در ذهن مرکب از جنس و فصل است که حیوان ناطق باشد
چون خدا مجرد از ماده است پس مرکب نیست تا تجزیه بود و جنس و فصل ندارد تا مرکب
ذهنی و مفرد خارجی باشد زیرا که جنس و فصل که از ترکیبش نوع حاصل می‌شود در ممکنات است نه
خدا و جه آیت ولا الاتصال ولا الانفصال چه اتصال هم میانه دو جزء است و چون خدا جزء ندارد اتصال
هم ندارد و نیز وکیف یجری علیه ما هو اجراه و یعود علیه ما هو ابداه و یحدث فیه ما هو احدثه
چه طور جاری می‌شود بخدا آن حرکتی که خودش او را اجراء کرده در حرکت فلک الافلاک
و چه طور برمی‌گردد بسوی او چیزی که خودش او را اظهار کرده و ایجاد نموده است
که تجزیه و ترکیب باشد چه کائنات را از اجزاء اربعه عناصر خلق کرده است
و مخترعات و ابداعیات که نفوس و عقول باشند از اجزاء ماهیت و وجود موجود
نموده است پس باید حادث شود در خدا آن چیزهائی که در حادثات است
و خودش احداث نموده و از عدم بوجود آورده اذاً لتفاوتت ذاته و لتجزی کنهه
و لامتنع من الازل اگر این صفات حرکت و تجزیه و حدوث در او جایز باشد خدا
مثل ممکنات باید ذاتش متفاوت باشد چنانکه ممکنات باهم تفاوت دارند و علاوه
تعدد باری تعالی لازم می‌آید و حال آنکه واحد مطلق است و اگر جزء داشته باشد باید کنه او تجزیه
قبول کند و آن وقت ممتنع می‌شود صدق ازلیت بر باری تعالی زیرا که ازلیت با حدوث تنافی دارد

ولما کان

ولما کان للازل معنی الا معنی الحدوث ولا للباری الا معنی المبرء اگر حدوث برای تعالی
جایز باشد باید ازلیت معنی نداشته باشد مگر معنی حدوث و اینطور نیست زیرا که ازلی
آن موجود را می‌گویند که مسبوق بعدم نباشد باین معنی که خودش خودی است امتناع
از عدم دارد و الله واجب الوجود بر او صدق نمی‌کند و حادث آن موجود را گویند که مسبوق
بعدم باشد و از لیس بایس آورده باشند مثل ممکنات * ستایش پاک یزدان را
که از هیچ بوجود آورد این همگان را و علاوه در این هنگام باری معنی ندارد الا معنی مخلوق
مبدع و حال آنکه خدا باریست بر این دلیل قدرت کامله او و مبدع مخلوق است بضعف قابلیتش
ولو کان له وراء لوجد له امام ولالتمس له التمام اذ لزمه النقصان چون جسم دارای شش
جهات است فوق و تحت و امام و وراء و یمین و یسار اگر خدا عقب داشته باشد پس
باید برای او جلو هم باشد با سایر جهات و این صفات اجسامند و در این وقت نباید
مر خدا را تام تمام که فوق التمام بدانم چه برای او نقصان پیدا شد و خدا ناقص نیست
تا تام چنانکه ببرهان ذکر کردیم و کیف یستحق اسم الازل من لا یمتنع من الحدث چگونه
سزاوار است باسم ازلی کسی که حدوث بر او صدق می‌کند و امتناع از عدم ندارد و هوا...
و کیف یستأهل الدوام من تنقله الاحوال و الاعوام چه طور شایسته ابدیت است
کسی که ایام و سالهای زمان او را از حالی بحالی منتقل می‌نماید از بچگی بجوانی بعد به پیری بعد بمرگ بابدیه ازلیه

نخست ایجاد هر چیز

و کیف ینشیء الاشیاء من لا یمتنع من الاشیاء و چه گونه می‌تواند اشیاء را ایجاد بکند
کسی که امتناع از حدوث اشیاء ممکنه ندارد بر خودش شعر ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش اذاً لقامت فیه آلة المصنوع و لتحول دلیلاً بعد ان کان
مدلولاً و لاقترنت صفاته بصفات ما دونه اگر این اقسام در واجب جاری بشود
باید قوایش با آلت مصنوعات باشد مثل بشر اگر قوای و اعضای و گوشت و استخوان نباشد
او را بدن بشر نمی‌گویند و نیز باید دلیلی بر خدای دیگر غیر از خودش باشد در صورتی که خودش
مدلول خالق بود زیرا که هر مصنوع دلالت دارد بر صانعی غیر از خودش که هست
و از همه بدتر این است که باید متصف باشد بصفات اشخاصی که پست‌تر از خودش
هستند مثل خدای بهائیان که ... تابعین خودش از جمله صفات رذیله
تمام شد شرح خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام باختصار چون آخر خطبه شریفه نفی
صفات ممکنات و حالات و عوارض حیوان و نفی جسم و جسمانی بودن خدا را
بدلیل و برهان نمود لازم افتاد که مرتبه نبوت و ولایت مطلقه نوشته شود تا مردم عوام
کالانعام بدام اشرار از جهت عدم شعور جزئی که حیوانات دارند و این گوساله‌ها ندارند
که معتقد شده اند بنبوت یا ولایت بعضی شیادان که ادعاء مراتب نبوت و یا امامت
نموده اند برای جمع آوری مال دنیا و یا برای ریاست براین حیوانات هر یک که همشان از آن ...

از جمله

از جمله آنها در هزار و دویست و شصت هجری سید علی محمد شیرازی مختل المزاج اول ادعای مهدی بعد
قطبی بعد بابی الله نمود تابعین او منسوب به بابیه شدند بعد بعض تابعین امیرالمؤمنین ... اهم
ایج رعاع و اتباع کل ناعق باب ادعای مهدویت موعود نمود سفله مردم تابع هر صدای بودند
بعد از آن میرزا حسینعلی بهاء نوری مازندرانی همان رویه را گرفته ادعای صاحب الزمانی بعد ادعای
نبوت و بعد از آن خودش را خدای مجسم نامید نه مثل اقطاب که خودشان را مظهر تمام اسماء
و صفات الهی میدانند بلکه مثل تابعین احمد بن حنبل که حنبلیه و مشبهه و مجسمه که خدا را
شبیه بانسان و مجسم بصورت پسر جوان مرد میدانند و این جماعت بهائی میرزا حسینعلی را
خود خدای مجسم دانستند ... بعد از وفاتش خدا ... عقابتی رسیده است
پس لازم است که این خطبه شریفه را بزبان فارسی ساده ترجمه نمائیم تا مسلمین بفهمند که خداوند
چه صفات ثبوتیه و سلبیه دارد و منزه از اوصاف بشریت و هم انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام
بلکه دارای چه مقامات و مراتب بودند و چه خصائص داشتند که سایر افراد انسان
ندارند و هر کسی صاحب آن کمالات باشد آن نبی یا ولی امام است نه هر حیوان ...
که متصف بصفات ارذل حیوانات است این مقام را ادعاء نماید باید قبول کرد
و تابع شد مگر اهل دنیا نه اهل دین و آخرت که اهل دنیا مثل خودشان مایل و تابع اند
برای جمع آوری جیفه دنیا الناس الی امثالهم اشبه ... ناریان را طالب اند

بعض مردم عوام مثل خر گمراه معتقد در دنیا ... و تابع شوند بصدای هر اغواء کننده
از حیوانات مثل صدای خر و یا بانگ کلاغ
نوریان مر نوریان را جاذبند

٢ الأشراق الأول قال صدر المتألهين شیرازی فی الشواهد الربوبیة ٢ بدانکه برای انسان مقامات و درجات
متفاوته هست بعضها حسّی است و بعضی خیالی و بعضی فکری و بعضی شهودی است
و این منازل در مقابل عوالم است که مرتبهٔ بعضها بالاتر از مقام دیگری است
پس اوّل منازل انسان درجهٔ محسوسات است پس مادامیکه انسان در این منزل است
حکم او حکم کرمیست که در باطن زمین است و او را حرکات نامنظم کرمیست سرخ و دراز
بی دست و پا که از حواس خمسهٔ ظاهری غیر از لامسه هیچ حواس را ندارد و یا مثل شب پره است
که در هوا طیران میکند بدور چراغ که پروانه میگویند که درجهٔ اینها از درجهٔ حسی بالاتر
نیست اگر خیال و حافظه داشتند بعد از احساس حرارت آتش خود را دوباره
در آتش نمیسوزاند و بعد از این منزل برای انسان درجهٔ خیال است و مادام
که انسان در این منزل است مرتبه اش مثل مرغ هوائی است و یا سایر حیوانات
بهیمی زیرا که مرغ و گاو و خر وقتی از یکجا اذیّت کشید از آنجا میگریزد یا شیر را بانجا
نمیگذارد زیرا که بمرتبهٔ دوم رسیده که متخیّلات خود را حفظ کرده بعد از غیبوبت
آنها از حواس ظاهری مادام که انسان در این منزلست هنوز ناقص حیوان
ناقص است و بعد از این منزل سیم است که درجهٔ موهومات است انسان در این منزل
حیوان کامل است مثل اسب که او مثلا از شیر میگریزد هر چند که شیر را ندیده باشد که تجربه اذیت

[illegible]

وتنفرش

و تنفرش از شیر بجهت اذیّت نیست بلکه بالطبع و بخیال است و هم چنانکه گوسفند که از گرگ
میگریزد اما از گاو و شتر که شکلا و جثة بیش از گرگ است بزرگتر است نمیگریزد زیرا که آن
سوزش بالطبع است و در طبیعت اینها اذیت نهاده نشده است تا این سه منزل انسان
با حیوانات شریکست بعد از این ترقی میکند بعالم انسانیت پس ادراک میکند
اشیائی را که داخل حس و خیال و وهم نیست و احتراز میکند از امورات آینده
و ادراک میکند اشیاء غایب را که از حس و خیال و وهم دورند و میطلبد آخرت و بقای
ابدی را بجهت اعمال صالحه و احتراز از صفات ذمیمه در این صورت نام انسانیت
بر او حقیقة اطلاق میشود و این حقیقت عبارتست از روح ناطقه که منسوبست بخدا
در قوله فنفخت فیه من روحی و در این عالم درهای ملکوت برایش مفتوح میشود
و مشاهده میکند ارواحی را که مجرّدند از غشاوه و پردهٔ این قالبهای بدنی و این ارواح
حقایق محضند و مجرّد از لباس تلبیس و حجابهای اشکال و اینها صورتهائی هستند
که مفارقند از ابدان عنصری و اینها را اصحاب معارج مشاهده میکنند که ملائکهها باشند
هر کسی باندازهٔ تصفیهٔ باطنی خودش از صفات ذمیمه و تحلیهٔ قلبش و شرح صدرش
بصفات حسنه و اخلاق محموده بعضی در خواب میبینند و بعضی ها در بیداری آشکارا

چنانکه از اساطین سالفین نقل شده است از الجمله افلاطون از نفس خود کسی
این مشاهده را حکایت میکند و هم چنین سقراط و فیثاغورس و انباذقلس
و نیز این مشاهده را ارسطاطالیس در کتاب معروف خود که اثولوجیا است میگوید
که خلع روح از بدن نمودم و هم یکه ها را مشاهده نمودم و از عرفاء حقه من این
مشاهدات در کتب نقل شده است و این عالم روحانی عظیم الفسحة و الوسعة است
که نهایت ندارد و مرتبهٔ انسان در این منزل مثل راه رفتن است در روی آب
در این نشأه است حیوة حیوان عقلی و طبقات کثیره دارد زمین این
مکان سقف عالمیست که در زیر اوست چنانکه زمین بهشت کرسی است
و سقفش عرش الرحمن است چنانکه خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در شب معراج دید
بعد انسان از این منزل بمرتبهٔ بالاتر ترقی میکند مثالش راه رفتن
در هواء از اینجهت است وقتی که پیغمبر خاتم گفتند حضرت عیسی ع در روی
آب راه میرفت فرمودند اگر یقینش زیادتر میشد در هواء راه میرفت
چنانکه خاتم الانبیاء در معراج جسمی در هوا راه رفت از اینها گذشت
فاستوی علی عرش الرحمن حضرت جبرئیل را در افق مبین بصورت اصلی دید

واما

و اما تردد در محسوسات مثل راه رفتن است در روی زمین چه تمام این عالم محسوسات
بمرتبهٔ زمین است برای عالم ارواح و میانهٔ این زمین و منزلهٔ آب عالمی است
جاری مجرای کشتی است در آن عالم شیاطین متولد میشوند حتی اینکه انسان
از عوالم بهائم گذشت بدرجهٔ عالم شیاطین میرسد و عالمی که عالم موهومات است
که اهل حیله و تزویر و تدلیس کنندگان از اهالی این عالمند از افراد نوع بشر
و از عالم موهومات انسان سفر میکند بعالم ملائکه روحانیین بدانکه برای
وهم عالمی غیر از عوالم سهگانه نیست که ذکر شد زیرا که مدرک مفهوم سوای مدارک
خیال و عقل نیست و عالم او امریست مردّد میانهٔ اینها و تا که محل مستقر
ندارد اگر تابع خیال شد متخیله میناماند و اگر مطیع عقل گشت متفکره میگویند
اینچنین است حکم عالمش پس مآل و مرجع شیاطین و شبیه آنها از افراد بشر
و ذریه و لشکرشان بهلاکت و هواهاست تا واصل شوند بجحیم اشرار در حول نار
و تمام این عوالم منازل هدایت است و لیکن منزل آخری که عالم ارواح باشد
هدایتیست منسوب بخدا که قال الله قل ان الهدی هدی الله و همان هدایت است
که ما مأموریم بخواندن و خواستن آن شبانه روز در نماز اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم و هم الانبیاء و الائمه ع

پس معلوم گردید که مقام هر آدمی و منزلتش بقدر ادراک و فهم اوست چنانکه
امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید النّاسُ أبناءُ ما یُحسِنون یعنی مردم اولاد آن مرتبه
هستند که فهمیده اند و ادراک نموده اند و قیمة المرء ما قد کان یحسنه والجاهلون
لأهل العلم أعداء یعنی قیمت و بهاء مردم بقدر علم و عملشان است و مردمان جاهل
با اهل علم دشمنند زیرا که نادان هر چه نمیداند با او دشمن است بجهة عدم
سنخیّت حالا باید مردم بفهمند که بچند می ارزند اگر این عوام هم با همین
انعام چهارپا داشتند اقلاً بقدر خر قیمت داشتند حالا چون هم پا دارند
خرند بهیچ نمی خرند اگر لباس حریر پوشیده اند بقول سعدی ره این حریر معلّم
در تن این حیوان لا یعلم چه زینت دارد خر عیسی اگر بمکه رود باز
گردد هنوز خر باشد بلکه اینها اخسّ و بدترند زیرا انسان [illegible]
گاوان و خران بار بردار به ز آدمیان مردم آزار حالا انصاف
ده در این دار دنیا ای فهمی که اهل بهشتی یا جهنم چه که مستی و پستی
پس محقق گشت ای انسان یا کرم ضعیف است یا حیوان بهیم یا سبع یا شیطان
اگر از این مراتب گذشت ملائکه میشود و برای ملائکه مقامات است

لقوله تعالی

لقوله تعالی وما منّا الّا له مقام معلوم بعضها ملائکه رقیب و عتید هستند که اعمال مردم را می نویسند و حفظ می کنند که کرام کاتبین است
و بعض از آنها یکی راکع دیگری ساجد و آن یکی خاضع و خاشع و بعض مقرّبین است
که رشتشان بالاتر از این است که التفات بآسمان و زمین نمایند نظرشان
دوخته است بحضرت ربوبیّت انّما همیشه در دار بقاء هستند چه محفوظ انّما وجه الله است
که همیشه باقی است کلّ شیء هالک الّا وجهه و ماسوای اینها برگشتشان بفناء است یعنی
ارض و سماء و آنچه در میانه اینها و متعلّق باینهاست این است معنی قول الله سبحانه
کلّ من علیها فان و یبقی وجه ربّک ذو الجلال والاکرام و این عوالم منازل سیر
انسان است تا ترقّی کند از پستی درجهٔ بهائم باوج درجهٔ ملائکه بعد ترقّی می کند
بدرجهٔ عشّاق جمال از مجتلی و عشّاق حقیقی طواف می کنند در حول حضرتش
چشمشان بملاحظه جمال حضرت الوهیّت است و جهه را تسبیح می کنند و تقدیس
می نمایند از صفات امکان هیچ وقت خستگی و کسالت ندارند در این عبادت
و این غایت کمال انسان است و این مقام ملکیّت که انبیاء و اولیاء سلام الله علیهم
در این منزلت اشتراک دارند کلّ بحسبه و بعد از این فرق میان مرتبه نبوّت و ولایت [illegible] می شود

الاشراق الثانی در اصول معجزات و خوارق عادات گذشت که انسانی که برسد
بحدّ کمال مرکّب است از سه عالم از جهة مبادی ادراکاتش که قوّهٔ حسّاس و قوّهٔ
تخیّل و قوّهٔ عقلیّه باشد و ثابت شد هر صورت ادراکیه منقسم از وجود مطلوب است
و برای هر یکی از اینها قوّه و استعداد و کمالی است و کمال عبارتست از بیرون آمدن شیء بالقوّه بجهة
حرکت جوهریش بالفعل شود پس کمال عقلی انسان آنست که اتّصال پیدا کند
بملاء اعلی و مشاهده کند ذوات ملائکه مقرّبین را و کمال قوّهٔ مصوّره آنست
که انسان را برساند بمشاهدهٔ اشباح مثالیّه و مغیّبات و اخبار جزئیّه را
لذا تها تلقّی نماید و اطلاع پیدا کند بر حوادث گذشته و آینده و کمال قوّهٔ
حسّاسه آنست که انسان را موجب باشد که شدّة تأثیر در موادّ جسمانیه داشته باشد
بحسب الوضع زیرا که قوّهٔ حسّیه مصادق تحریکیّة که موجب انفعال مادّه ها
و خضوع قوّهٔ جرمانیّه است و اطاعت کردن جنود بدنیّه است و خلیفه کم است
از افراد انسان یکی کسی که این قوای سه گانه در وجود او بمرتبه کمال رسیده باشد
پس هر کسی که اتّفاق بیفتد در او مرتبهٔ جمعیّه [illegible] در کمال این سه نشأه
برای اوست رتبهٔ خلافت اللّهیّه و مستحقّ است بریاست عامّه خلایق
و او رسول است از جانب خدا و وحی برای او میشود و مؤیّد است بمعجزات و غالبست بر
دشمنان خود حسّی و برای این شخص سه خصلت است

الاشراق الثالث

الاشراق الثالث در شرح این خصایص است امّا اوّل آن عبارتست از این که صاف
خالص باشد نفسش در قوّهٔ نظریّه که ادراک علوم توحیدات بمرتبه که شدید الشّبه
باشد بروح اعظم و روح القدس و اتّصال پیدا کند باو هر زمانی که اراده کرد
بدون اینکه محتاج باشد بکثرت تعمّل و تفکّر تا افاضه کند روح القدس بر او علوم لدنیّه
بدون تعلیم بشری علّمه شدید القوی ان هو الّا وحی یوحی نزّله علی قلبک
روح الامین شاهد این مقام است بلکه زیت عقلش که منفعل است از نزول وحی
از غایت استعدادش روشن میشود بنور عقل فعّال که عقل عاشر است جبرئیل
چنان عقل فعّال که در حقیقت خارج از ذات مقدّس آن رسول الله نیست اگرچه او را
مسّ نکرده است تعلیم بشری بمحاق فکر و سنگ بحث و تکرار علم زیرا که نفوس مقدّسه
تفاوت دارند در درجات حدس و اتّصال بعالم نور کسی که تزکیهٔ نفوس کرده است
محتاج به تعلّم بشری نیست در تمام علوم و کسی که غبیّ بلید باشد فکرش ادراکات نمیکند
و تعلیم هم در او اثر نمیکند حتّی اینکه پیغمبر خاتم در حقّ این اشخاص مخاطب شد بآیهٔ شریفه
انّک لا تهدی من احببت و انّک لا تسمع من فی القبور و لا تسمع الموتی و لا تسمع
الصّمّ الدّعاء زیرا که اینها هنوز بمرتبه و درجهٔ استعداد حیوة عقلانی نرسیده اند گوش باطن ندارند

تا کلام الله معنوی را بشنوند و حدیث ربانی را بفهمند صم بکم وعمی فهم لا یعقلون اما محمد رضا قمشه‌ای
آنانکه به بینی بلباس بشرند چو انسند ملتبس بلباس بشری و بعض شدید الحد سها اما مستعد
از حیث کم و کیف سریع الاتصال اند بعالم ملکوت که ادراک میکند بحسب حدس خودش
اکثر معلومات را در زمان کم با ادراک شریفی نورانی الوقت اسم ان نفس نفس قدسی است
چنانکه امیر المؤمنین فرمود که از رسول الله یک کلمه یاد گرفتم هزار کلمه که از هر کلمه‌ای هزار در مفتوح می‌شود از این
جهت پیغمبر فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها کسی که اراده یا کرفتن حکمت کند باید از ان در وارد
شود و از این حیث باب الله نامیده شده و اهل بیتش که ائمه هدی هستند نا فهم و تدبر
چنانکه در مراتب مردم اشخاصی هستند که منتهی می‌شوند در طرف نقصان وجمود ذهنی و جمود
نور قلبش بمرتبه که هیچ صدر و فکر ندارند که انبیاء از ارشاد انها عاجز می‌مانند حضرت عیسی می‌فرماید
عالجت الاکمه والابرص وعجزت عن معالجة الحمقاء قوله تعالی سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون هم چنین در مرتبه ان اشخاص هستند که منتهی می‌شوند در طرف کمال
و قوه حدس و شدت اشراق بنفس قدسیه و تجرد می‌شوند منتهی می‌شود با خر معقولات
بدون تعلم ادراک میکند اموری را که دیگران از ادراک ان عاجزند مگر بتعب فکر و ریاضت
در مدتهای زیاد چنانکه جماعت عرفاء صوفیه برای ادراک بعضی از این امور این همه ریاضات
میکشند در الوقت ان صاحب نفس قدسیه را نبی و رسول نامند و این اعلای اعلا اقسام معجزات
و کرامات است و این جماعت خیلی کمند

و اما خاصیت ثانیه

و اما خاصیت ثانیه آن است که قوهٔ متخیله بمرتبهٔ قوی میشود بحیثیتی که در بیداری عالم غیب را
مشاهده میکند و متمثل میگردد برای او صور مثالیه غیبیه مثل صور ملائکه و می‌شنود اصوات حسیه را
از ملکوت اوسط از مقام هورقلیا که اقلیم هشتم است و سایر اقالیم سبعه حسیه هستند که عبارتند
از هفت آسمان و هم چنین می‌شنوند اصوات را از بالاتر از مقام هورقلیا که مرتبه جبرئیل و ملائکه
قدوسیانی باشند پس آن چیزی که چشم نبی می‌بیند از عالم ملائکه می‌باشند که وحی نازل میکنند
و آنچه می‌شنود از کلام منظوم کلام الله است مثل قرآن و یا می‌بیند کتاب الله را که مجموعاً در صحیفه
نوشته شده است مثل توریة که یکدفعه بر حضرت موسی نازل شد بخلاف قرآن که متدرجاً نازل
شد که تا ثابت باشد در قلوب مؤمنین چنانکه خدا میفرماید لنثبت فی فؤادک
و مشاهدهٔ صورت ملکی که وحی آورد و شنیدن کلمات الله تعالی اختصاص به نبی دارد فقط
و وصی و ائمه در این قوه با نبی شرکت ندارند اما دیدن ملائکه غیر وحی آورنده و یا شنیدن
صوت آنها را ائمه هدی علیهم السلام دارا بودند می‌دیدند و می‌گفتند و می‌شنیدند غیر از وحی آیات
آیات قرآن و احکام الهی زیرا که مرتبه نبوت در وجود محمد صلی الله علیه و آله ختم شد حتی در اخبار داریم که حضرت
صادق علیه السلام با ملائکه صحبت میکرد یکی از اصحاب خاص وارد شد بعد از رفتن ملائکه عرض کرد
اینها که بودند فرمودند ملائکه عرض کرد که ملک بشما نازل می‌شود فرمودند بلی نازل می‌شوند زیاد
و اینها هستند که می‌بینی پرهایشان از بوکی زیر کوچک با لهای ایشان که در پرواز اینجا می‌افتد ما انها را
جمع میکنیم و رشته درست میکنیم برای بچه‌های خودمان اگر شخص بکتب احادیث نگاه کند از این اخبار خیلی می‌بیند

و بقیهٔ اخبار ... عالم ... در ... از ... عالم ... انبیاء ... اعلای عالم ... صحبت ... انفس عالم [illegible]

و اما خاصه ثالثه ان قوه‌ایست در نفس نبی از جهت جزء حکمت عملی و قوای محرکه اش حاصل می‌شود
از حیث عبودیت و اعمال صالحه و اخلاق حسنه را که دارا است لقوله تعالی انک لعلی خلق عظیم
ان قوه کف نفس اثر میکند در هیولای عالم عناصر که از او صورت و هیئت در تخریب شکل میکند
از ماده و لباس دیگر برای می‌پوشاند مثلاً مؤثر می‌شود در استحاله هواء با برد و باران حادث
می‌شود و یا طوفان و زلزله حادث می‌شود برای هلاک کردن اشخاص فجره که از امر خدا سرکشی نموده‌اند
و یا برسولش اطاعت نکرده‌اند و یا دعایش را در عالم ملک و ملکوت می‌شنوانند تا شفاء مریضی
می‌دهد و تشنه‌گان را آب میدهد با استسقاء و حیوانات و جمادات و نباتات برای نبی
خاضع و خاشع می‌نمایند و یا بنطق و تکلم در می‌آیند مثل سنگریزه در معجزه خاتم الانبیاء محرر این سطور قریب
هزار معجزه از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در کتب معجزات و اخبار دیده‌ام حتی از سایر ائمه اثنی عشر علیهم السلام
و این قوه متصرفه نبی و یا ولی امری ممکن است نه محال زیرا که در حکمت مبرهن شده و در عرف عام بین
الناس نیز ثابت شده است که اجسام مطیع نفوس هستند و متأثر از آنها می‌شوند و صور کائنات
متعاقب بر مواد عنصریات می‌شوند بجهة تاثیر نفوس افلاک است بدون اشکال و هم چنین نفس انسانیت
قوی گشته شبیه بنفوس فلکیات می‌شود مثل تشبه اولاد با بابای خودشان پس ان نفس انسانی
مؤثر می‌شود در هیولای عناصر مثل تاثیر نفوس افلاک و اگر نفس انسانی قوی نشد در عالم عناصر دیگر
نمی‌تواند اثر کند بلکه اثرش در عالم خاص خودش که بدنش است و هیچ نفسی نیست مگر اینکه در عالم خاص

خود

خود مؤثر است چنانکه اگر توهم کرد صورت مکروهی را مزاج بدنش استحاله پیدا میکند و حادث می‌شود رطوبت
عرق و رعشهٔ بدن و وقتی که صورت غلبه و غضب برایش متصور گشت بدنش گرم و رنگش سرخ می‌شود
و وقتی که در نفس اماره و شهوانیش صورت نکاح واقع شد حادث می‌شود حرارت گرم باد آورنده حتی اینکه
برمی‌خیزد آلت تو قاع و انتعاض میکند و غیر از اینها و این حوادث در بدن حاصل میشود بمجرد تصورات و خیالات
پس معلوم گشت شرط هر سخونی این نیست که بالذات باید گرم باشد مثل آتش بس اینکه اکثر جهه
متاثر از اوهام گشت یا از اوهام عالیه و یا از اوهامی که شدید التاثیر ند در بد فطرت و یا بعادت
و اکتساب پس بعید نیست که برای بعضی نفوس قوهٔ کاملیه باشد که مؤید از مبادی عالیه است پس
ان نفس بتنهائی مثل همه نفوس عالم است در انوقت سزاوار است که مؤثر باشد در غیر بدن خاص خودش
بهمان طور تاثیری که در بدن خود داشت در این هنگام اطاعت میکند با او هیولای عالم عناصر مثل طاعت بدن
برای نفس خودش و صاحب این نفس قویه مؤثر می‌شود در اصلاح عالم و اهلاک چیزهائی که مفسد عالم
و مضر بر عالم است تمام اینها بجهة زیادتی قوه شوقیه محرکه است و اهتزازات بلندی که در ان قوه است
موجب شفقت و مهربانیست بر خلق الله مثل شفقت پدر بر اولاد بلکه هفتاد مرتبه زیادتر چنانکه در حضرت
پیغمبر رحمة للعالمین است که میکرم بر یتیمها شدید تر رؤف و بر بیوه‌ها و عجزه مثل پدر مهربان و بر بیوه زنان مثل شوهر کریم است
فی زیارة الجامعة اسمائکم فی الاسماء و انفسکم فی النفوس و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و هو الحق اللهم هدی الله
قلب عالم کبیر و عین الله و سمیعه و یدالله و قدرة الله هستند با این تصرفات در عالم امکان میکنند بحول الله و قوته

و ... عالم ... [illegible]

تتمیم عرشی جوهر نبوت که آن مجمع انوار عقلیه و نفسیه و حسیه است بجهت روح و عقلش یکی از ملائکه
مقربین است و با آیه نفس و ذهنش فلکی از فوق است از ادناس حیوانیت و لوح محفوظ است
از مس کردن شیاطین و بحسش ملکی است از عظماء سلاطین پس نبی بوحدانیه مخصه اش
ملک و فلک و ملک است و جامع نشئات سه گانه است بسبب کمالش بسبب روحش
از ملکوت اعلی است و بنفس شریفش از ملکوت اوسط است و بطبعش از ملکوت اسفل است
او است خلیفة الله و مجمع مظاهر اسماء اللهیه و کلمات الله التامات کما قال نبینا ص اوتیت
جوامع الکلم و برزخ است میان قوس وجوب و امکان و ظل الله الم تر الی ربک کیف مد الظل
تنور کیف مد الظل نقشی از بساط است کو دلیل نور خورشید خدا است اشراق چهارم
در فرق که اشتهی است میانه نبوت و کهانت و سحر و غیر از آنها بدانکه مجموع این امور سه گانه با توجه
که ذکر شد اختصاص با نبیاء دارد لیکن هر جزئی از آنها در غیر انبیاء پیدا می شود و افضل اجزاء
اجزاء نبوت که علم بحقایق است کما هی علیه در اولیاء محقق می شود لکن بتبعیت آن نبی بجنب باطن
کران نبی و وصی که در حقیقت ولایه مطلقه نور واحد هستند چنانکه پیغمبر فرموده انا و علی من نور واحد
لیکن در عالم ظاهر متبوع و تابع هستند نبی اصلیست و ولی وصی تابع او است فرقی ندارند مگر در نبوت
کما قال النبی یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی شعر نبی و ولی هر دو نسبت بهم دو تا و یکی
چون زبان قلم و هم اخبار از بعض مغیبات جزئیه از حوادث کائنات گاه از اوقات در کاهن
پیدا می شود و هم چنین قوت تاثیر نفس متعدی می شود در ابدان دیگران گاه از اوقات موجود می شود
در نفوس قویه مثل چشم زخم زدن در نفوس شریره که بهین نظر تیز تعجبانه کردن اثر می کند در بدن
اشخاص

اشخاص زنده خواه انسان یا غیر آن تغییر مزاج می دهد تا بمرتبه که از عقب آن فاسد می شود بسبب توهم تا میمیرد
از این جهت است که پیغمبر فرموده العین یدخل الرجل القبر و الجمل القدر یعنی زخم چشم مرد را در گور می افکند
و شتر را بدیگ می اندازد و قوت زخم چشم بدخورد در حدیث است که صاحبان عیون شریره خواستند که بر
پیغمبر اصابه عین برسانند آیه و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم الی آخره نازل شد پیغمبر
خواند اثر نظر بد پیدا نشد از این سبب است که برای رفع نظر و دفع اصابه عین خواندن و نوشتن این آیه موثر است
حتی بعضی حکماء گفته اند در تیراندازی اگر تیرانداز اول نظرش بر جای نشانه که میان انگاره نشان نکند زمین
بی انکار خورد اگر خواهد انگارانش نقرار نهد و جای دیگر را نشانه قرار دهد نمی تواند زیرا که آن جایگاه اول
بسبب نظرش متقرر است نه نشانه گاه دوم باتفاق گفته اند تمام قوای بشر سم بصر دارند مثل زهر مارها
تفاوت در شدت و ضعف دارند مثل افعی و گرزه و غیر آنها از مارها علاجه وقتی که این نوع
اثر در نفوس شریره خلقیه جایز شد پس جوازش در طرف خیر از نفوس قویه عظیمه شدیده
الباطن ارجح و اولی است چه طور تجاوز نمی کند تاثیر نفوس شریفشان با بدان دیگران
و حال آنکه وحدت نفسانیه انها حاوی نفوس عالم است چنانکه گذشت و مستخدم قوای
طبیعیه انهاست و مستحق است که مسجود ملائکه سفلی باشند لقوله تعالی فاذا نفخت فیه من روحی
فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم الا ابلیس بلکه اشرف انبیاء مسجود ملائکه علیین گشت
در شب معراج وقتیکه ارتقاء بحضرت الوهیت نمود و تعلیم اسماء حسنی نمود حضرت آدم ملائکه را از آن جهت ملقب بمعلم الملائکه شد

چه گونه قادر نمی شود که احاله کند هیولای عالم را با حداث حرارت و یا برودت و یا تحریکی زلزله یا جمع و تفرق
و اصول استحالات و انتقالات در عالم که سفلی است منبعث می شود از حراره و یا از برودة و حرکت
چنانکه این استحالات واضح است وقتی که بهواء نگاه کنی از حدوث ابر و باران و گرمی و خشکی هوا
و مثل این تصرفات و انقلابات را معجزه می گویند در انبیاء و کرامات می نامند در اولیاء و ائمه
و میانه مردم و تمام مردم این تصرفات و این خاصیت را معظم می شمارند بجهت انس انها بمحسوسات
چنانکه کفار قریش بخاتم الانبیاء می گفتند مرده ها را زنده کن یا باغ میوه دار بیار و یا طلا و نقره و امثال اینها
بعد از این مردم اخبار از مغیبات را اعظم معجزات می دانستند بسبب جهل و نادانی غالب
اما ارباب اولوا الالباب و حکماء افضل اجزاء نبوت از قسم اول است که علم بحقایق اشیاء کما هی علیه باشد
بعد وحی و بعد از این قسم از این جهت است که کلام الله که قران باشد اعظم معجزات است که شامل تمام
حقایق و عطانه اصول دین است که معرفت الله و صفات انبیاء و ملائکه و کتب الله و دین و روز قیامت است
از این سبب است که هیچ کس از فصحاء عرب و بلغاء عرب نتوانست که مثل یک سوره کوچک
نظیرش را بیاورند با آن فصاحتی که اعراب در آن زمان داشتند زیرا که کلام فعل متکلم است تا شخص خدا
نباشد نمی تواند مثل قران تکلم نماید تمیز کرده قران از لب پیغمبر است هرکه گوید حق گفته کافر است
چه نبی لسان الله است که تکلم باین کلام معجز و فصیح بودن معجزه قران از این جهت است که همیشه باقی است
در حال اعجاز و اما سایر معجزات که اخبار از حوادث و تصرفات باشد جزئی است با انقضاء زمان
منقضی شده مثل شق القمر و امثال آن و اخبار از حوادث زمانیه و انقلابات

و فرق دیگر این است که سحر و کهانت و شعبده با سباب طبیعی انجام می یابد مثل سحره فرعون که ریسمانها را مجوف کرده
پر از جیوه نمودند بجهت حرارت آفتاب آن جیوه ها گرم شده بجنبش آمده به تخیل مردم که ساحرین آنها را زنده نموده اند
بخلاف عصای حضرت موسی که بمحض اراده نبی بخلق حیات بید المعبود تمام آن ریسمانها را بلعید که بقوت نفس قوی
حضرت موسی باذن الله حی شد چنانکه نظیر آن را در این شیشه ها که میزان الحرارت می گویند بسبب گرمی جیوه آن
بالا می آید و بسبب برودت می نشیند و پایین می آید و هم در بعضی اقسام سحر خواص ادویه مخدره یا غیر آن را
که در میان جاهل عالم بکیفیات آن خواص طبیعی نیستند با هم تمزیج نموده حوادث محیر العقول نشان میدهند
و یا باشکال هندسی از مثلث و مربع بودن بشکل جام یا غیر آن کارهای عجیب از قبیل عداوت و محبت
بعمل می آورند و یا در کهانت الفاظ منظم مشتق از مفردات کلمات می رانند که اکثر از اوقات
بعد از ترکیب جملات آن معنی مفید ندارد مثل کلمات سطیح و عبد المسیح عرب یا سایر کاهنان اعراب
بجهة ملکه شدن قوای وهمیه آن نوع کلمات جن و شیاطین با هم تلفیق کرده صدق و کذب آنها با هم
مخلوط گشته تکلم می نمودند و یا مفردات بطریق عزائم می خوانند که معانی آنها را مخاطبین نمی فهمیدند
مثل عزائم که جوکیهای هند می خوانند و نفس مخاطبین بجهت نفهمیدن معانی کلمات بر وحشت افتاده منفعل
می گشت متاثر می شد مثل مستنطقین و جن گیرها و طلسم نویسها که نفوس ضعیفه از قبیل کودک و زنها از
کلمات آنها متاثر می گشتند با جن و راه می بینیم ظاهراً در محسوس و حال آنکه بجهت تخیل آنها در مبطل الیم حس
مشترک است از قوای باطنی بتصور مرتسم گشته چنان می بینند که در عالم ظاهر می بینند و نتیجه اثرش در طبیعی
ثمر ظاهر می گویند این اشخاص بیابند جن و باغ آنها را که محض شده معالجه کنم بعد از آن دیگر جن و شیاطین نه بینند و هکذا

و امّا معجزه و خوارق عادات هیچ وقت با سباب طبیعیه و اشکال ریاضی و کلمات غیر مفهمه نیست بلکه
بواسطه متصف بودن نبی و ولی بصفات الله العلیاء و اسمائه الحسنی است که مظهریت آنها وارده و قدرت الهیه
لقوله تعالی و ما تشاؤن الّا ان یشاء الله و بهوای نفس تکلم نمی نمایند هر چه می گویند کلمات صحیح و ادعیه بلیغه است
لقوله و ما ینطق عن الهوی ان هو الّا وحی یوحی و در خصوص حضرت روح الله عیسی باید و شرع آنکه و الّا بر فرض که
نه باستعمال ادویه طبی و تحیی الموتی باذنی تنفخ الطیر باذنی که صورت خفاش را که از گل می ساخت
و النفس علوی اش می دمید زنده می شد زیرا که روح الله بسبب تجلی که مسیح بعض نبی جامد حیوة پیدا می کرد
و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله یک لشکر را در صحرای خشک بی آب که عطش بر آنها غلبه کرده مشرف بموت
بودند از انگشت سبابه اش آب داد و یا در استسقاء بردن ابر از هواء آب باران برای اهل مکه جاری نمود
و یا از برکت گوساله جابر در روز حفر خندق تمام اهل مدینه را غذاء داد و هنوز ان یک بزغاله باقی بود
۲ دارای سبب و اهم این معجزات بشدت قوه حاسه نبی است که تصرف در هیولای عناصر عالم امکان نموده یا از عدم بوجود
آورده یا با انقلاب عنصری بعنصر دیگر می نمود چه قدرت الله القاهره و المشیة و الاراده بوده فتبارک الله
احسن الخالقین و مثل معجزه حضرت امام علی النقی علیه السلام در مجلس متوکل جنیت که آن شعبده باز
در وقت غذا خوردن نانهای سنگ نازک که در برابر حضرت امام علیه السلام بلند می کرد متوکل می خندید غیرت الهیه
متغیر آمده رو کرده باند و صورت شیر که در مسند بود فرمودند زنده شو بگیر این شعبده را اندو صورت
وجود خارجی متصف پیدا کرده آن خبیث را پاره پاره کرده تمامه خورده در مجلس علاق منقض گشته لوض کرد ۲ متوکل
یا بنی عم ... این شعبده را ... حلوا را بر گردانند فرمودند که عصای موسی ان ... سحره را که خورد را کر
بر گردانند این صور تمام جسد شعبده را باقی خواهند کرد این معجزه ایجاد ... حقیقتانه صورتا
اگر

قوه متصرفه حاسه اش بود

اگر معترضی اعتراض نماید که در علم حکمت مبرهن است که عرض قائم بنفسه نیست وجودش حال در جوهر است
و وجود مستقل بنفسه در خارج وجود جوهری ندارد بلکه به تبعیت وجود جوهر است یعنی موجود ان بوجود جوهر
مثل سفیدی که در کاغذ است که رنگ سفید با قطع نظر از محلش که کاغذ است وجود مستقل خارجی ندارد در این
مقام اند و صورت شیر که در مسند بعضی عبارت است از نقش و هیئت و رنگ اینها عرضند و انتقال عرض بر دو جوهر محالست
و وجود خارجی مستقل پیدا می کند چه طور موجود شدند و حال آنکه قدرت برای محال تعلق نمی گیرد
نه برای محال جواب این سؤال از خاصیتهای نبی و ولی که نوشتیم معلوم است از باب ایضاح مقصد را می نویسیم
نفس هر فرد از افراد انسان در مملکت بدن خودش متصرف است اما در بدن دیگری تعدی نمی کند اما نفس نبی
و ولی که متصل بمبادی عالیه است از شدت و قوت مثل نفوس عالم علوی در سفلیات متصرف است و نفس
امام علیه السلام بوحدتها الحقه بمنزله نفوس تمام عالم است تاثیرات و تصرفاتش متعدی بغیر می شود
و از آن حیث که قلب شریف آن محل مشیة الله است چنانکه در خبر است نحن مشیة الله بمحض اراده اش
وجود ذهنی ایشان صورت وجود خارجی می پوشد موجود مستقل میکردد این صورت ذهنیه امام علیه السلام
که موجود شد شعبده را پاره پاره کرد خورد نه صورت شیر که در پرده بود که آن عرض بود نه جوهر اما
صورت ذهنیه که در خارج ایجاد کرد جوهر با عرض هیئت شیر بود که بمحض اراده اش موجود می شود بلا مهلت زمان
اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون بالاصالة است و در اینجا نفس شریفش همانرا باذن الله تعالی آفرید
قلّ نسبتی بود میان آهن و آتش و لیک ... فعل نار آید ز آهن چنانکه ائمه هدی بنور الله
منور عالمند چنین متصف بصفات الله اند از آنچه ما شیه زمره هر حیات وحماتشان بکیمیای تجرد

الاشراق الخامس در کیفیت انذارات بدانکه آنچه واقع شده و یا واقع خواهد شد از کائنات و حادثات
همه اش محفوظ است در الواح عالیه و صور کائنات بتمامه موجودات در ذکر حکیم و کتاب کریم
نوشته شده است بقلم حق اول با لوح نفوس سماویه یا در صحایف متعینه غیبیه زیرا هیچ چیز صادر نمی شود
از مبدء اول و خالق موجودات بر سبیل گزاف و بیهوده و یا بقصد کردن غرضهای جزئی که زود فانی شود
چنانکه جهال متکلمین عامه اینطور گمان کرده اند که خلقت اشیاء بگزاف و دلبخواه است و قصد باری تعالی
از خلقت کائنات نفع رسانیدن است بافراد بشر یعنی حیوان و باز مستقیم تمامه ان هم جماعت اهل سنت
علامه ان هم الّا کالانعام از رشحیه ثلاثه است تا به هر دو سی خود تعالی الله عما زعمه الجاهلون نفوذ
من نکردم خلق تا سودی کنم بل بکردم خلق تا جودی کنم پس صدور کائنات از واجب الوجود بالذات
بر سبیل عنایت است و استتباع است بانوار قاهره و ذوات طاهره و تشعشع شعاع غیبیه
چنانکه در حدیث قدسی است خطاب بر وجود محمدی و آل احمدی صلی الله علیهم شما را برای خودم خلق کردم
و سایر مردم را برای خاطر شما الوجود کالمقدس و انوار منوره علت غائی موجودات هستند
بالجمله انذارات دلالت دارند بعالم جزئیات قبل از وجودشان و یا بعد از وجودشان
از حوادث کائنات و این انذارات شأن نفوس سافله و کار قوای منطبعه در ابدان
نیست چنانکه ظاهر است و الّا باید همه نفوس این را دارا باشند زیرا که همه انسان نفوس جزئیه
و قوای منطبعه دارند و حال آنکه بالحس و العیان می بینیم که این مقام را ندارند و خبر از غیبیات
نمی توانند بدهند مگر او حدیون از انسان که انبیاء و اولیاء باشند یا باطاهر تو که ناخوانده
علم سموات تو که نابرده ره در خرابات کی حریف ما شوی هیهات هیهات
تو که سود و زیان خود ندانی ... بیاری ...

پس معلوم گشت که این انذارات از مواطنی است که در آنجا جزئیات متحقق می شوند و اطلاع بر آنها برای اتصال
نفوس ما هاست بجواهر مقدسه که احاطه بجزئیات دارد از کلیات بعکس ادراک مردم
پس برای آنها ضوابط و قواعد کلیه است که جزئیات از آنها افشاء می شود باین معنی که فیض
از مبادی عالیه فائض می گردد با لواح نفوس عالیه از صور مثالیه بلاماده و این نفوس منفعل
می شوند از آن صور از جهت قوه خیالیه اش و بعد از آن فاذ متقابل می شوند صور کائنات هیولائیه
و آن نفوس عالیه علم بهم میرسانند بلوازم حرکات نفسانیه خودشان از جهت صور مثالیه
که آن علم آنها عبارت است از حرکات مواد هیولائیه در صور جسمانیه خودشان بجهت مطابقت
عوالم با همدیگر و صورت دیگر بر دارد آنچه در بالا است قال الامام حضرت رضا علیه السلام بعلم ما ههنا
با هناک یعنی علم کائنات حاصل می شود از صور مثالیه نفوس افلاک چنانکه منجم ماهر از
مقارنه و مثلث و مربع بودن ستارگان در حرکات با هم علم جزئی بهم میرساند بحوادث مستقبله
پس از وافق این مقدمات معلوم می شود صحت منامات و انذارات بسبب اتصال نفوس
انسانیه است باین جواهر عالیه از تقدیر اتصال نفوس ما باین عوالم محقق می شود صحت خوابها
و انذارات پس آنچه می گوید انسان در حال بیداری ادراک می کند دو قسم است اگر نفس قوی باشد
وافی بضبط کردن جوانب و اطراف خودش که مشتغلش باشد او را مشغول نکند از مدارک عالیه
و قوه متخیله اش قوت داشته باشد که حس مشترک را استخلاص بدهد از مشاهده ظواهر عالم

بسوی مشاهدهٔ صور مثالیه که در باطن می‌بینند و رؤیت که برای او واقع شود انچه که ما در خواب
می‌بینیم بدون تفاوت پس بعضی از انها که در بیداری می‌بینند وحی صریح است که احتیاج بتأویل
ندارد و بعضی از انها بطور رؤیت بلکه محتاج بتأویل است و تأویله لا یعلمه الا الله والراسخون فی العلم
که آیات متشابهات قران که معجزه است باید خود نبی داند و تأویل نماید که ایشان راسخ در علم‌اند
و اگر دیگران تأویل کنند برای ابتغاء فتنهٔ خودشان که ریاست بخواهند آیات متشابه را بخودشان
تأویل کنند مثل جماعت وهابیه در عرب و طایفهٔ بابیه و بهائیه در عجم خذلهم الله چنانکه مخذول
منکوب شدند دیگر چه حاجت است با آنکه جبرئیل امین دعا می‌کند مستجاب می‌گردد
و یا آن چیزهائی که می‌بینند شبیه بخوابهائی است که اضغاث احلام است در صورتی است که قوهٔ متخیله
در انتقال صورتی بصورت دیگر و در حکایت آن صور معنوی با محاکات عجیبه مغالطه کرده است
و تصرفات الکیکه نموده است که ممکن نباشد این صور و اشکال را بصورت اصلی برگرداند که اهل
این در علم مثال چه ... اگر در خواب ببینند اضغاث احلام می‌نامند و اگر در بیداری ببینند
شیطنت و مصور شدن خناس یوسوس فی صدور الناس در نظر این شخص است که التفات
از ابالیه جنبه برای حشمتی داشته و برای خیالش وجهه حاصل گشته است و گاه اوقات
برای ضعف طبیعت است و یا مرضی که عارض گشته او را مثل مستسقی ... جنی گردد که بنظرش چنین
می‌آید که ما صور جن و شیاطینی را می‌بینیم که مشغول می‌شوند باستنطاق تجربه و یا از نهانی بر ما درکی را
که حقیقت ندارد

۲ می‌کنند

که ضعیف القوی و ناقص العقل فطری باشند با مور متفرقات شفاف و یا باشیائی الکم بسیاری مثل ناخن
ابهام انها با مرکب سیاه شفاف که در حس انها است و یا مرون را با رعشه و تزلزل می‌آرد و یا بعضی
بعضی صوفیه و کهنه برقص و آوازه خوانی و دست زدن و طرب نمودن بشعرهای شهوت انگیز که اسم آن بعقیده خودشان
عشق می‌نامند که تمام اینها موامن حواس و اختلال دماغ می‌آرد و گاه از اوقات یاوراد و عزائم
و بادعیه که معانیش مفهوم نیست الفاظش موجب ترسیدن از جن و شیاطین می‌شود و قتی که استنطاق
کردند مثل یا قوذا الکبابه مرا شم ملغوکی یا اهتل افاد مرا ضلعوکی آمد آمد ناجی را ببینید
اما قسم دوم که بطریان مرض باشد مثل سحر و جانی و یا ممرورین در قوهٔ متذکره و حافظه که ضعیف شده
و در دماغ او رطوبت زیادی جمع شده در حس مشترک صور مختلطه می‌بینند مثل صوری که توهٔ باحره و آب
جاری آنا فانا می‌بینند و یا از کثرت سوداء خاکستری دماغش سوخته بر خیالی که می‌کند در نظر آشکار
موجود می‌گردد و قس علی هذا این جماعت که ادعاء نبوت و امامت و کاذبه و کهنه که می‌کنند مجعولات
که چیزهائی را که هوای نفس شان آمده رشته ایشان گشته انها را مثل انبیاء حقه می‌دانند معتقد
می‌شوند و ما لهولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا مجعولات یا یحول الهم خرطبت یا بحکم الهم
که همه را الضلالت انداخته ضال و مضل گشته‌اند برای حفظ دنیا خودشان را گشته‌اند
بگذار تا بمیرند در جهل خود پس ثابت است فرق میانه نبوت حقه و کهانت و سحره و شیطنت جنیه
قال الله تعالی انما نملی لهم لیزدادوا اثما ... انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا و سعیرا

بعقیده خودشان

الاشراق السادس در فرق که اشتباه است میانه وحی و الهام و تعلیم بتحقیق ثابت شده نفس انسان
متعقلات که تجلی کند در او حقایق اشیاء تماماً خواه واجب باشد و یا ممکن مگر اینکه این تجلی و انکشاف
ضروری و لازم می‌ار آن نیست و اف ان محجوب از رؤیت این حقایق است با سباب خارجیه
که ذکر کردیم در مثال مرآة پس اشتغال باین اسباب سدی است که حائل گشته میانه نفس انسان
و لوح محفوظی که در او منتقش است جمیع چیزهائی که بقضاء خداست تا روز قیامت پس تجلی
می‌کند حقایق علوم از مرآت لوح عقلانی بمرآت لوح نفسانی وقتی که این حجاب زائل شد
چنانکه اگر حجاب میان دو آینه اگر برداشته شود هر چه در آن آینه است باین آینه میافتد منتقش
می‌گردد و این حجاب گاه بدست برداشته می‌شود و گاه بوزیدن باران پرده بلند می‌شود الهام خفی
شخص گاه اوقات باین حقایق علم پیدا می‌کند بقوهٔ فکریه متصرفه در تجرید صور از غواشی و انتقال
از بعضی ببعضی و گاه اوقات بوزیدن بادهای لطف الله که حجاب منکشف می‌شود و غواشی
مرتفع می‌گردد از جلو چشم بصیرت در آن هنگام تجلی می‌کند در نفس انسانی بعضی حقایق اشیاء
که در لوح اعلی مثبت است و این حالت گاه از اوقات در خواب حاصل می‌شود و ظاهر می‌گردد
بعضی چیزهائی که در زمان آینده حادث خواهد شد و تمام ارتفاع حجاب بعد از موت است و بمرگ
پردها از روی کار برداشته می‌شوند چنانکه امیر المؤمنین فرموده الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا
مردم در خواب غفلتند وقتی که مردند بیدار می‌شوند حقایق را می‌بینند پشیمان می‌شوند که ما چرا اعتبار نموده
از روی آینه نفس برنداشتیم که عواقب امور را ببینیم [illegible] اینقدر یا حسرة علی العباد نسرائیم
ببینیم

دگاه اوقات

و گاه از اوقات حجاب برداشته می‌شود بر نفحات ربانی و بلطف پنهانی ایزدی ان وقت لمعانی در قلب حاصل می‌شود
از پشت پردهٔ غیب از اسرار ملکوت گاه اوقات دائمی است بقاء این اسرار و گاه مثل برق خاطف
روشن می‌شود می‌گذرد و لیکن دوامش شاذ است پس معلوم گشت حصول علوم در باطن انسان
بوجوه مختلفه است تارة کسب می‌شود بطریق تحصیل و اکتساب و تعلم و تارة این علوم هجوم می‌آورد بر انسان
گویا یکدفعه تماما برای او القاء شده است از موطنی که نمی‌داند از کجا است خواه بعد از طلب و شوق باشد
و یا بدون طلب و دومی را که هجوم علوم یکدفعه باشد حدس و الهام می‌نامند و این هم بر دو قسم است
زیرا که شخص یا مطلع نمی‌شود بر سببی که این علوم را افاده کرده است و یا مطلع بر سبب مفیدی می‌شود
که آن مفید شاهد ملک است که ملهم حقایق است از قبل فیاض مطلق که آن عقل فعال است که در
قرآن اسمش جبرئیل است که ملهم علوم است بر عقول منفعله پس آن قسم اول را که اطلاع بسبب پیدا
نمی‌کند اسمش را حدس صائب می‌گویند و استبصار که پیغمبر فرموده اتقوا من فراسة المؤمن فانه
ینظر بنور الله و این الهامات مبانی حقیقی و موحدین مخلصین هستند و قسم دوم را که اطلاع بسبب باشد
و لیکن مشاهدهٔ ملک مفیض نمی‌کند الهام و نفث فی الروع می‌نامند و قسمی که مشاهده ملک می‌کند
وحی می‌گویند که اختصاص بانبیاء دارد و الهام اختصاص باولیاء دارد و آن قسم کسبی
آن طریقه نظار و اهل بصیرت است از علماء و الهام با اکتساب فرق ندارند در نفس فیضان
صور علمیه و در قابل بودن و محل گشتن عقول برای فیضان علوم و هم چنین در فاعل فیض مفیض

لیکن فرق دارند در طریقهٔ زوال حجاب و جهت حجاب از حیث زحمت و تعب و ریاضت و طول زمان
که در کسب است که در الهام نیست آنی است بدون زحمت و تعب و شوق و طلب که برای اولیاء
منکشف می‌شود و وحی و الهام هم فرق ندارند در هیچ چیز بلکه در شدت ظهور و وضوح و نورانیت
و شاید هم بعضی فرق دارند که در وحی نهایت نورانیت و وضوح است و در الهام کمتر است
پس معلوم گشت که علوم برای ما حاصل نمی‌شود مگر بواسطه ملائکه علمیه و عقول فعاله لکن بطرق
متعدده و راههای مختلف چنانکه سبحانه و تعالی میفرماید و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیاً
او من وراء حجاب او یرسل رسولا پس التکلیم همه بندگان هر اعتبار است از افاضه علوم بر نفوس انها
بوجوه متفاوته مثل وحی و الهام و تعلیم بواسطه انبیاء و رسل و معلمین که با شعه انوار انبیاء مستضیء
شده اند در تعلیم متعلمین علوم حکمیه بکسب و کتاب و ریاضت و متخلق شدن باخلاق الهیه
از وراء حجاب بشریه اما الانبیاء سیما خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله کما قال الله تعالی علمه شدید القوی
که جبرئیل است در لباس حسن صور اصبح زمان خودش که بصورت دحیه کلبی بود کلام الهی را نازل
میکرد از باطن بحسب ظاهر از وجود مقدس که ان رقیقه ملائکه حقیقیه باشند و شاید همه علوم
حقیقیه و حقایق عقلیه باشد در کسوه کلمات فصیحه ملفوظه مسموعه که بگوش ظاهر هم میشنید
و ان ذوات حقایق بقوه باصره هم میدید حتی بعضی از صحابه با توجه فیض قدسی بمقامی رسیده بودند
مثل ابی ذر علیه الرحمه که انهم بحسب ظاهر هم جبرئیل را در حضور پیغمبر بصورت دحیه کلبی دیده اند و حس ظاهری
که سمع و بصر باشد استعداد را که بود از سیر قوایش کما قال الله فی سوره الاسراء و انه هو السمیع البصیر

الاشراق السابع

الاشراق السابع در کیفیت اتصال نبی بعالم وحی الهی و قضا و قدر و تأویل مرآة لوح محفوظ و لوح محو و اثبات
که در اوست بداء و نسخ احکام چون دانستی که حقایق اشیاء ثابت است در عالم عقلی
که مسمی است بعلم الله و در عالم نفسانی که مسمی است بلوح محفوظ و ام الکتاب و در الواح قدریه
که قابل محو و اثبات است کما قال الله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب
و جمیع این کتابها از آن کتابهاییست که بدست رحمن نوشته شده است زیرا که غایات الالهیه
اقتضاء ایجاد نموده و انشاء کرده است بوفق علمش بذاتش که علم فعلی باشد بر سبیکه ماسوای
انها از آثار جود و قدرت خداست چنانکه مهندس اول صورت ابنیه را در نسخه
خود می نویسد بعد بعد آن خانه ها را ابداع وجود می آورد اول نوشته دست اوست و آخر اثر
قدرت دست اوست هم چنین فاطر آسمانها و زمینها بر نفس خودش کتابت رحمت کرده
و اخراج نسخه عالم نموده از اول تا آخرش پس ایجاد کرد عالم را بوفق نسخه که در نفس رحمانی
بوده بدستهای ملائکه عالیه که متخدم ملائکه علامه بودند وقتی که وجود عالم بصور رتبتی
تمام شد خلق کرد خداوند عالم نوع بشر را از زمین بعد از آن اراده کرد که از خود انها خلیفه
قرار بدهد برای انها در دنیا که آن خلیفه نایب خدا باشد در عمارة آخرة پس عطا کرد بر انسان
قوی و مشاعری که انها آلات حس و تخیل و تعقل باشد وقتی که انسان احساس کرد صورت
عالم را از آن صورت صورتی با تجرد او برآید و از حس بخیالش میرسد چنانکه انسان
هرگاه نظر کرد باسمان و زمین بعد چشمهایش را هم گذاشت صورت آسمان و زمین را در خیالش می بیند

[illegible]

بعد

بمرتبه که گویا ظاهرا مشاهده میکند بعد همان صورت از خیالش بعقلش منتقل میشود بر وجه اعلا و اکمل
در این مقام در عقل حقایق اشیاء حاصل میشود بان نحوی که حس او ظاهرا ادراک کرده است و در خیالش مرتسم شده
پس انچه در عقل حاصل گشته موافق است با عالمی که در نفس او موجود است پس عالم کون مطابق
در نسخه با عالمی که موجود است در لوح عقل و آن قلوب ملائکه مقربین است چنانکه پیشتر دانستی
نسخهای لوح عقلی مقدم است بر آن وجودهائی که در لوح قدریست که آن لوح قدری هم مقدم است
بر وجود کونی جسمی در اینجا امر منعکس میگردد یعنی وجود حسی تابع وجود خیالی است
و وجود خیالی تابع وجود عقلی است یعنی وجودی که در قوه عاقله انسان است و در حکمت اشراق
ثابت و مبرهن گشته است اتحاد عقل با معقول و حس با محسوس و خیال با متخیل این
بی بضاعت هم قدری از مطلب در مسئله علم الهی ذکر نمودم با برهانش تفصیلش در مقام خودش است
پس ادراک انسان هر مرتبه را از صورت عالم همان اتحاد اوست با ان مرتبه و تحقق انسان است
بوجود المقام و این وجودات بعضی حسی است و بعضی خیالی مثالی و بعضها عقلی پس وجود آخر
عقلی است بعد نفسی است بعد از آن حسی است و بعد از آن ماده و جسم است این در قوس نزول است
اگر بخواهد ترقی کند در قوس صعودی باید دایره وار صعود کند نه بخط مستقیم چنانکه در قوس
اول آخرش ماده بود در قوس صعودی اولش ماده پس حس بعد خیال و بعد نفس و بعد عقل میگردد
تا دایره تمام گردد و دو قوس بهم رسد تا قاب قوسین گردد تا ترقی کند بان مقامی که از آنجا نزول کرده
والله

والله هو المبدء و المعید قال تعالی کما بدأکم تعودون مولوی از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم ز حیوان
سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم یعنی از جسد بشری بمیرم در برزخ ملکی شوم ظاهر
بار دیگر از ملک پران شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون که مقام فناء فی الله و بقاء به بقاء الله است نه بوجود مادی بشری فانی
وقتی که انسان باین مقام رسید اطلاع پیدا میکند بر علوم و حقایقی که در قضاء الهی و تقدیر
ربانی است چنانکه حکایت کرده است نبی خاتم از نفس خود در شب معراج بر عروج در آسمانها بالاتر شد
که صریر و آواز نوشتن قلم را شنید کما قال الله تعالی لنریه من آیاتنا انه هو السمیع البصیر گوش مبارکش
کلام الهی می شنید بدون واسطه ملک و چشمش آیات الهیه العظمی میدید بدون حجاب پس کتابت
عقلیه مصون است از تبدل و تغیر و نسخ و تحریف و اما کتابت نفسیه لوحیه محو و اثبات
را راه دارد و نسخ احکام از آن انشاء میشود و تعبیر عنیت که شنیدن صریر اقلام از پیغمبر (ص)
اشاره باشد بان صوری که در عالم قدر است از نوشته های قلم عقلی که رتبه قدر پایین تر از
رتبه قلم عقلی است و الواح حسی در زیر الواح محفوظ است زیرا که هر چیزی که قلم عقلی نوشته است
تغییر و تبدل بردار نیست چه انها حقایق علوم عقلیه است که همه آنها کلیات است و تغییر در جزئیات است
که ان کلیات ابدا از لوح محفوظ محو نمیشود و این اقلام هرچه می نویسند در لوح محو و اثبات که لوح
قدریست جزئی دار این الواح قدری نازل میشود شرایع و صحف و کتب الهی بر رسل از اینجهت
که در یک شریعت دیده میشود ناسخ و منسوخ در احکام و نسخ عبارتست از انتهاء مدت حکم اول نه از رفع آن حکم

مجملی از این کتابت تفصیلش را مطالب و مقامات در رساله معراجیه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نوشته ام

چنانکه جمعی از علماء اصول فقه رفع حکم آن دانسته‌اند و بحقیقت علوم پی نبرده‌اند زیرا که امر شیء که در خارج وجود شد
هیچ وقت مرتفع نمی‌شود بجهت اینکه هر حادث یک سببی دارد و برای آن سبب سببی بیش از آن است و بهمان
طور سلسله اسباب میرود تا منتهی شود باموری حتمیه قضائیه و اسماء ربیه الهیه ولن تجد لسنة الله تحویلا و لن تجد
لسنة الله تبدیلا و کسی که به تحقیق این امر را فهمید در کیفیت نشو کثرت و تغییر از حضرت احدیه
سرمدیه چنانکه گذشت براو حقیقت حال مشتبه نمی‌گردد و قدمش لغزش پیدا نمی‌کند در اینطور
مقامات الأشراق الثامن در بیان این است که برزخ در حد مشترک میانه عالم معقولات
و عالم محسوسات نشسته است و برزخ است میانه این دو عالم بدانکه برای قلب انسانی که
نفس ناطقه است مجرد و مدرک کلیات و جزئیات مقامی است که او مثال عرش و مستوی رحمن است
چنانکه عرش مستوی رحمانست الرحمن علی العرش استوی و دو دَر دارد یک درش مفتوح است بعالم ملکوت
و آن عالم لوح محفوظ و مثل و ملائکه علمیه و عملیه است چنانکه ذکر شد و یک دَر دیگرش باز است بطرف
قوای مدرکه و محرکه و خلق سبحانه چنانکه عالم را سه گونه آفرید یکی از آنطبقه ملائکه روحانیین است
که صرف عقولند بدون شهوت و یکطبقه بهائمند که مرکب شهوتند بدون عقل و صنف دیگر
بنی آدم که در آن نوع بشر هم شهوت و هم عقل ایجاد کرده و بهائم طور انسان را سه قسم خلق کرده است
یک جماعتی از آنها مستغرقند در معرفة الله و ملکوتش داخل تلک آیات الله نتلوها علیهم
و اهتزاز عاشقانه می‌کنند و وجد می‌نمایند در عظمت و کبریای خدا و ندو متحیر در شعشعه جمالش هستند
انما المهتدون و از اولیاء الله که برای آنها باب ملکوت باز است همیشه در ناز و نیاز ند

بابا طاهر

بابا طاهر خوشا آنان که الله یارشان بی بهشت جاودان بازارشان بی خوشا آنانکه
دایم در نمازند بحمد و قل هو الله کارشان بی یکقسم دیگر از نوع بشر بهائم مکتب در شهواتند
و محبوس در زندان طبیعت و دنیا و اند و مقیدند بزنجیرهای شهوات و اغلال نفس اماره بالسوء
فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا منسلک گشته‌اند ان هم الا کالانعام بل هم اضل اهل دنیاءاند یحبون عرض الدنیا
و متاع غرور را طالبند خداوند قهار انها را از زیر آتش برمی‌کشد و ان غرفه و نعیم آخرت را از انها
محروم میدارد بی شبهه زیرا که لذات خودشان را در دنیا برده‌اند از پر کردن شکم و فرج و تحت
و باب ملکوت را بروی انها می‌بندد و درهای جهنم را بروی انها می‌گشاید مگر اینکه توبه کنند و عمل صالح
نماید دیگر صنف دیگر از انسان در حد مشترک نشسته میانه عالم معقول و عالم محسوس
انسان کاهی با حق است که محب خدا است و گاه با خلق است که رحم می‌کند و مهربانی می‌نماید بر بشر
و این شخص وقتی که در میان جمعیت است یکی از انها محسوب است و ما انا الا بشر مثلکم گویا هیچ
خدا را نمی‌شناسد و با عالم ملکوت آشنائی ندارد و وقتی که خلوت نمود با محبوب و معبود خودش
و مشغول بذکر الله و خدمت حضرت الوهیت مستغرق شد گویا هیچ خلق را نمی‌شناسد و انها را نمی‌بیند
و این سبیل انبیاء و مرسلین و صدیقین و عباد الله الصالحین است که فرموده اهدنا الصراط المستقیم
و هیچ شبهه نیست که جامع طرفین در مرتبه عالی است از انطرفی که محجوب است از احد طرفین بجهة تنگی
سینه اش و عدم طلاقت زبانش شعبتر میانه چون خط مستقیم است که اهرو جانبش را رسیده است

پس نبی لابد است باید از خدا اخذ نماید و متعلم از خدا باشد بعد بسط عباد الله گردد معلم و هادی
ایشان باشد از خدا سئوال می‌کند جواب می‌شنود و مردم از او می‌پرسند جواب میدهد تا ظم طرفین
و واسطه بین العالمین است سمیع است از طرفی و زبان است بطرف دیگر و هم چنین است حال
سفراء الله بر بندگانش و شفعاء روز قیامتش و برای قلب نبی دو دَر گشاده است یکی باب
داخلی باطنی است که مطالعه لوح محفوظ و ذکر حکیم می‌کند و از انجا علم یقینی لدنی میاموزد از علوم
ما کان و ما یکون و احوالات عالم از گذشته و آینده و احوال قیامت و حشر و نشر و حساب
و برگشت خلق را به بهشت و یا جهنم بدرستیکه این دَر باز میشود برای کسی که متوجه بعالم غیب
باشد و منفرد باشد در ذکر الله علی الدوام و دَر دیگر هم قلب نبی باز میشود بسوی حواسش
تا خبردار باشد بر سوانح و حوادث مهمات خلق و آنها را هدایت می‌کند بحر دنیا می‌کند
از شر پس محقق شد که این انسان باید ذات نبی کامل شده باشد در هر دو قوه و اخذ کرده
باشد حظ وافر از وجود و کمال از واهب الصور نصیب بجلقتش که وسعت داشته باشد برای هر دو
طرف و وفاء کند بحق هر دو جانب پس نبی می‌شود بآن علومی که خدا برا او افاضه کرده است بر عقل
بر قلبش و عقل مفارقش و ولی از اولیاء الله و حکیم الهی میشود و بآن معجزات و کمالات
از پیغمبران میریزد بقوه متخیله عقل و متصرفه اش رسول الله میشود بحوادثی که واقع میگردد
و خبر دهنده از گذشته و حال که موجود است و این اکمل شرایط انسان است تا رسول الله باشد
و بعد از این با همه این مقامات باید در زبانش قدرتی باشد که متخیلات خودش را با فصح کلمات
اداء نماید و قدرتی داشته باشد بر حسن ارشاد و هدایت مردم بسعادات قصوی

ولسوی

ولسوی با عمال صالحه که مرد و مرا لسعادات دنیا و آخرت بکشد و نیز باید قوه نفسانیه قوی
داشته باشد که بمناظره و مجادله در علوم بکند با اهل مجادله چنانکه قرآن را که ملاحظه می‌کنی
هر نبی و رسول این مناظره علمیه را با کفار و مشرکین زمان خود کرده غالب گشته‌اند فبهت الذی کفر
و نیز باید شجاع و قوه بدنیه داشته باشد که مباشرت جنگ کند با ابطال و پهلوانها برای
اعلاء کلمة الله العلیا و باطل کردن و شکستن کلمه کفر و منع کردن اولیاء طاغوت لیکون
الدین کله لله و لو کره المشرکون جنگهای بدر و احد و غزوه خندق و حنین قبت قضیه است
الأشراق التاسع در تعداد صفاتی است که باید حتما رئیس اول و رسول الله داشته باشد
و اصول این اوصاف دوازده است که فطری رسول الله است نه کسبی است تمیز سایر مردم
اول آنست که باید جید الفهم باشد هر مطلبی را که می‌شنود جواب بدهد بالنطوری که گوینده
قصد کرده است و مطابق واقع باشد بحسب فهم سائل چه طور می‌شود که نبی جید الفهم نباشد
و حال آنکه ذهنش در غایت اشراق عقل و نور است نفس است یکاد زیتها یضیء و لو
لم تمسسه النار دوم آنست حفوظ باشد مطالبی را که می‌شنود و یا می‌فهمد و یا حس می‌کند
که هیچ وقت فراموش نکند و نسیان عارضش نگردد چه گونه دارای اینمقام نمیشود و حال
آنکه نفس شریفش متصل بلوح محفوظ است همه چیز را میخواند از لوح سیم آنست که صحیح
الفطرة و الطبیعة باشد و معتدل المزاج و تام الخلقه و قوی الاعضاء الآلات باشد
در اعمالی که میخواهد بجا آرد و این اهم است زیرا نفس شریفش کمالات فیض افاضه می‌کند بر مزاج اتمش

چهارم آنست که حسن العبارت باشد بمرتبه‌ای که هر چه در ضمیرش باشد آنرا با فصیح کلمات و احسن
عبارات بمیدان بلاغت بیاورد که مستمعین بسهولت بفهمند چه کوته میشود که این صفت را
نداشته باشد و حال آنکه شأنش تعلیم و ارشاد است و هدایت کردن عبارات است
برای اظهار خیر پنجم محبّ علم و حکمت باشد که خسته نشود از تامّل در معقولات و اذیّت
نه بیند در آن زحمتهائی که در راه علم میکشد البتّه شائق است زیرا که علوم ملایم ذات شی است
و ملایمت لذّت تقویت روح میکند ششم این است که بالطبع شره بشهوات نداشته
باشد مگر بقدر ضرورت طبع از اکل و شرب و پوشاک و اجتناب کند بالطبع از لهو و لعب
و لذّات نفسانیّه را مکروه بدارد و این امر حقیقی است زیرا که لذات نفسانیه حجاب عالم
نور است و رسیدن بعالم غرور است پیشی از این صفت مغضوب است و متروک
دنیا و مجاور بین عالم قدس است شعر چون خوری بیشی ببین بالای تو   نخوری جز بیش بالای تو
از این جهت امّت مرحومه را امر بقناعت و روزه نموده است تا صفاء ذهن پیدا کنند
و بخار غذاء و باد نخوت از جهت سیری بر دماغشان نه پیچد تا غافل و متکبّر نشوند
هفتم باید کبیر النفس محبّ کرامت نفس باشد که نفسش را بزرگ شمارد از ارتکاب هر چیزی
که قبیح و پست باشد و بلند همّت باشد بالطبع بمباشرت کارهای بزرگ نه خسیس
و اختیار نماید از هر جنس طرف عقلاء نیکش را و اجتناب نماید از جهت نفاسیّت و لیتر آن
زیرا که در ارتکاب امور شرف زیادتی قربت بعنایت خدا   همّت بلند دار که مردان روزگار
از همّت بلند بجائی رسیده‌اند
اتم

هشتم باید رئوف عطوف بر تمام خلق باشد و غضب بر او مستولی نگردد وقتی که مشاهده منکر نماید
مگر لله و متعطّل حدود الله نشود بلکه اجراء بدارد بدون اینکه تجسّس نماید زیرا که بنّی ستار است
و شاهد سرالله در لوازم قدرت است نهم باید شجاع القلب باشد از مرگ و کشته شدن
نترسد چه طور نباید چنین باشد در صورتی که آخرت بهتر است برای او که از دنیا چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام
میفرماید پسر ابیطالب بمرگ شائق تر است از بچّه شیرخوار به پستان مادرش که او در موت
لقاء الله تعالی پس عزمش قویست در چیزهائی که میخواهد بجا آرد و جسور است در کار خودش
که قدم میگذارد نه ضعیف النفس دهم اینست که باید جواد باشد زیرا که بنّی میداند
که خزینه رحمت خدا تمام شدنی نیست و بخشش نمی‌افزاید مگر زیادتی را در جودش
یازدهم باید ~~هشاش~~ بشاش باشد از تمام خلق وقتی که بجلوه گاه
عبادت میرود زیرا عارف بحق است و بنّی خبیر بموجودات است از جهة تحبّب و دیدار
دوازدهم باید خشن و لجوج نباشد و ان کنت فظّا غلیظ القلب لانفضّوا من حولک
زیرا که ترش روی مردم از او گریزان میشوند نمی‌تواند مردم جمع نماید بموعظه تا هدایت بخیر نماید
و طبیعتش نرم و رام باشد وقتی که بعدالت میخوانند و سخت و صلب باشد اگر
بجور و ظلم بخوانند اشدّاء علی الکفار رحماء علی المؤمنین و اینها خصائص است که بنّی تعالی
ذکر نمودیم کمتر انسانی پیدا میشود که این صفات مجموعا در وجودش متحقق گردد بکمال اتمّ

و وجود این انسان نادر است قطعا زیرا که مادّه‌ای که قبول کند این صفات را کم واقع
میشود از مزاجها و استعداداتی که قبول این صفات نماید نادر است پس مفطور نمیشود
باین صفات محموده مگر آحادی از بشر از این جهت است که انبیاء واحدا بعد واحد ظاهر گشته‌اند
چه این اسرار را هر سری شائق نیست و خرقه خلافت را بر دوش هر بی سر و سامانی نکنند
الاشراق العاشر در اثبات بنّی است بدانکه لابدّ است در دایره وجود که رسول از
جانب خدا باشد تا مردم طریق حق را بیابند و آنها را هدایت بصراط مستقیم نماید زیرا که آنها
نمی‌توانند همیشه باشند بشخصه چه نوعش منحصر بشخص نیست مثل مجرّدات که نوعش منحصر
بشخصش است از آنجهة دوام و بقاء دارد امّا انسان مثل سایر حیوانات مرکّب
از عناصر اربعه است و کلّ مرکّب کائن فاسد خواهد شد بسبب انحلال اجزائش پس
در بقاء نوع خودش باید افراد داشته باشد و آن افراد بجهت ضعف و ناتوانی و محتاج
اند نمی‌توانند تنها زندگانی کنند مگر بتمدّن و اجتماع و تعاون بهم دیگر پس ممکن نیست وجود
انفرادی آنها از جهت افتراق اعداد و اختلاف احزاب و انعقاد ضیاع و عقار
و عمارت قراء و بلاد گشته پس مضطرّ شدند در معاملات و مناکحات و جنایات
که از آنها واقع میشود بسبب قوّه شهویّه که جلب منافع کنند و قوّه غضبیّه که دفع
منافرات

منافرات از خود نماید بقانونی که مرجوع الیه کافّه خلق باشد بجهت آنکه قانون حکم
بعدالت کنند تا هرکس براه مستقیم آن قانون راه برود و رفتار نماید و الّا بجهة اندو قوّه مذکوره
با هم دیگر جنگ میکنند بهمان فساد میکردند نسلها منقطع و نظام عالم مختلّ میشد بجهت
اینکه طبیعت انسان است که محتاج الیه خود را بخواهد و قهر و غضب کند بهر کسی که مزاحمت مشتهیات
اوست از اینجا معلوم شد که قانون ملکی مذهب روسیّه فاسد و باطل است و این قانون را
شریعت مینامند و این شرع لا ابالی گیست شارع میخواهد که معیّن کند برای آنها منهجی که بر آن
رفتار نمایند تا امر معیشت آنها منتظم گردد در دنیا و این قانونهای موقّتیّه که اهل دنیا
هر کدام برای مملکت خودشان وضع نموده‌اند وافی بانتظام تمام اهل دنیا نیست بجهت
نقصانش زیرا که در وضع قانون علم احاطه بتمام حالات و معاملات بشر با هم دیگر لازم است
و الّا آن قانون ناقص و فاسد و مفسد بحال بشریت است چنانکه در قانونهای فرنگیها می‌بینید که
مخالف هم است از آنجهت جنگ بین الملل میکردند تا چه برسد بقانون حالیه ایران
که تقلید از فرنگی کرده‌اند و قانون شرع خود از دست داده‌اند یا حسرة علی العباد
ما یأتیهم من رسول الّا کانوا به یستهزؤن   الله یستهزئ بهم و یمدّهم فی طغیانهم یعمهون
پس واضع این قانون باید کسی باشد که ارتباط بخدا داشته باشد که علم احاطی دارد

تا برای این مردم سنت و طریقه بگذارد و بجهت عمل بران تقرب بخدا پیدا کنند و برای انها فرض
کنند احکامی را که امر آخرت را فراموش نکنند و سفر الهیه کنند تا به بهشت بروند و بترسانند
انها را از روز جزاء و کیفر اعمال سیئه و مختصراً هدایت کنند بشر را بصراط مستقیم و لابد است
این شخص باید انسان باشد زیرا مباشرت ملک برای تعلیم انسان باین وجه که گفتیم
مستحیل است و بر فرض اگر هم ملک باشد خدا در قرآن میفرماید وقتی که مشرکین گفتند باید رسول هم
ملک باشد اگر ملک نازل شود الملک میشوید علاوه بر آن اگر ملکم هم باید بصورت انسانی
و متلبس بلباس شما باشد تا بتواند صحبت بشما تعلیم نماید الناس الی ربهم [illegible] پس معلوم شد که آن شارع باید
انسان باشد نه ملک و معلوم است که سایر حیوانات هم نخواهد شد بجهت پستتر مرتبه انسانی
از انسان و لابد است این انسان باید خصوصیاتی داشته باشد که سایرین نداشته
باشند چنانکه ذکر کردیم والا ترجیح بلامرجح و یا ترجیح مرجوح لازم می‌آید که بیشتر عقلی قبیح است
و این تخصیصات باید آیات الله باشد که دلالت کند که شریعت او من عندالله است
الخدائی که عالم و قادر و غافر و منتقم است تا مردم بر قانون خاضع باشند و منقاد گردند
و اقرار به نبوت او کنند و آن آیات معجزه است با اقسام ثلثه چنانکه ذکر نمودیم
و چنانکه لابد است در عنایت الهیه برای نظام عالم از فرستادن باران از آسمان

[illegible]

بزمین تا رفع حاجت مردم گردد پس نظام عالم بی نیاز خواهد بود از وجود کسی که بانها بشناساند
موجبات صلاح و فساد دنیا و آخرت را بلی خدائی که ترک نکرده است روئیدن موی
ابروها که برای زینت بشر است و ضرورتی نیست و هم چنین گودی کف پا را که لازم نیست
بلکه برای استقامت گذاشتن پا بزمین است چه طور رحمت میگذارد وجود رحمة للعالمین را
که مردم را بحکم قانون میراند بسوی رحمت و رضوان خدا در دو عالم پس نگاه کن بچشم بصیرت
بعنایت پروردگار در دنیا و بلطفش چه طور آماده و مهیا کرده وجود این شخص بزرگ را
برای نفع دنیا و سعادت عقبی و خیر هر دو تا این شخص خلیفة الله در زمان بعونه تعالی
اولشان آدم و آخرشان خاتم ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین
حکایة لطیفه امام فخرالدین رازی که از اهل جماعت و سنت است در فروع و در اصول الدین اشعری
مذهب و بخلفاء اربعه قائلند روزی در بالای منبر مسجد جامع ری چهارده حدیث نبوی از پیغمبر
نقل کرد در احکام بیت الخلاء و مستمعین همه اهل سنت بودند گفت ایها الناس پست‌ترین
احکام شرع در نظر شما احکام بیت الخلاء است که چهارده حدیث من برای شما از پیغمبر نقل کردم
و اشرف احکام نبوی نصب خلیفه و وضع ولایت است چه طور میشود پیغمبر ما در حق شما این همه
حدیث گوید و اشرف امور را که نصب خلیفه است ترک کرده باشد و هیچ کس را معین ننموده است
در غدیر خم انصاف بدهید شایسته است این کذب به پیغمبر نسبت که به امت واگذار نمود تا امت معین نمایند

نصب [illegible] بغدیر خم [illegible] الکرام

الاشراق الحادی عشر در بیان احکامی که بر کافه ناس واجب است در شریعت انبیاء علیهم السلام
و این نیز لازم است که خلق را الزام کند در شریعت خودش بر طاعات و عبادات تا بجهت
عادت بران اعمال از مقام حیوانیت برسند بمقام ملائکه پس بعضی از عبادات وجودیه است
یا نفعش مختص بخود عابد است مثل نماز و ادعیه و اذکار برای حفظ خضوع و خشوع عابد را اگر
باشد بجهت شوق بسوی خدای معبود و یا نفعش عام است برای خودش و دیگران مثل صدقات
و قربانی کردن بعضی عبادات در حج و بعضی از عبادات عدمیه است که ترک عادات است
یا اختصاصی است مثل روزه و یا عمومی است برای خودش و دیگران مثل اینکه خود را نگه دارد از دروغ
گفتن و از اذیت نوع خود از انسان و یا از جنس خود که حیوانات باشد نباید بی ضرورت انها را
اذیت کرد سعدی مرنجان تو موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
و مثل خاموشی که حکمت است و بقدر ضرورت و احتیاج حرف زند والا باید صامت باشد
چه از صفات مؤمن خالص ترک مالایعنی است یعنی کلامی که فایده و مقصود ندارد نگوید و نشنود
و نامه عملش را بسخنهای بیهوده سیاه نکند زیرا حرف زدن اعمال انسانی است که ملک می‌نویسد
و هم چنین باید برای مردم سفری واجب کند که شبیه بسفر آخرت باشد که از اهل و عیال وداع کنند
و ترک اوطان نموده طالب رضاء رب خودشان باشند چنین حرکت موتی از قبر بصحرای محشر
و یوم موعود که همه جمعند تا بدین جهت متذکر باشند یوم یخرجون من الاجداث الی ربهم ینسلون
تا زیارت کنند هیاکل الالهیه و مشاهد نبویه و نحو اینها را الخ و عریان کفن پوشی
مثل روز قیامت

وچون

و چون پیغمبران برای اجتماع و اتفاق بشر آمده اند در تحت لواء الهی باید سنتی باشد عباداتی را
که در آن عبادات اجتماع نموده از حال همدیگر اطلاع پیدا کنند زیرا المسلمون کید واحد
و انما المؤمنون اخوة و طریق مواساة با همدیگر داشته باشند مثل نماز جمعه و جماعات
تا علاوه بر ثواب محبت و مودت میانشان مؤکد گردد و به اطراف بعد آید [illegible] و غیره
و این عبادات و اذکار را باید مکرر بعد از مکرر برامت واجب کند در هر روز و شب
والا ذکر معبود خود را فراموش میکنند و مهمل میگذارند انوقت شیطان و نفس اماره برانها
غالب گشته از پروردگار خود محجوب گشته مهجور میمانند چنانکه پیغمبر میفرماید مثل نماز پنجگانه
مثل نهریست که از در خانه شخصی می‌گذرد هر کس روزی پنج مرتبه دست و پا و صورتش را
در آن آب بشوید هیچ چرک و کثافت در بدنش نمی‌ماند هم چنین است نماز یومیه هر نمازی
که میخواند در این پنج وقت آن نماز شستشو میدهد آن گناهانی را که کرده است از وقت
این نماز تا وقت نماز دیگر ان الحسنات یذهبن السیئات الصلوة عمود الدین اگر ستون
نباشد خیمه میخوابد و بزمین میافتد اگر کسی نماز را ترک کند خانه دینش خراب شده لا دین له
جالس در این زمان میان متمدنین طهران خالی است که صلاة قائمه صلوة را مسخره می‌پندارند
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون وقتی که قدم بگودی قبر گذاشتند و دنیا را گذاشتند
انوقت میفهمند چه متاعی را از دست داده اند میگویند بار الها برگردان تا عمل صالح بجا آوریم جواب میشنوند کلا انها کلمة هو قائلها

الأشراق الثاني عشر در اشاره کردن است بحکمت معاملات و سیاسات و حدود و دیات
از کلمات گذشته ظاهر شد دنیا منزلی است از منازل سایرین الی الله تعالی و نفس انسانی مسافر است
بحضرت ربوبیت و برای این نفس منازل و مراحل است بحسب سیر صعودی الی الله از هیولویه
و جسمیه و جمادیه و نباتیه و شهویه و غضبیه و حساسات و تخیل و توهم این مراتب و منازل
تا بمرتبه انسانیت است بحسب سیر تکوینی و اما سیر تکلیفی انسان از اول منزلش تا آخرین
بحسب طریقه مرتضویه که صاحبان اخلاق نفسانی لابد باید آن مقامات را سیر نمایند تا تخلق
باخلاق الهیه کردند هزار منزل است که در کتب اخلاق مسطور است تا متخلق متصف باین اوصاف
شود مؤمن مخلص و عارف بالله بمرتبه کمال نمی گردد مثل توبه و انابه و محاسبه و مراقبه و مروت
و فتوت و توکل و تبتل و صبر و رضا و تسلیم و خلاف غیظ که اصولش عفت و شجاعت و سخاوت
و حکمت است بعد از این ان شاء الله تعالی در اخلاق نفسانی مسطور خواهد شد بعونه و شیخ سعدی
هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن   اگر خلاف کنم سعدیا بسوی تو باشم   دیگری میگوید
از در دوست تا بکعبه دل   عارفان را هزار و یک منزل   و آخرین منازل در منازل السائرین مذکور است
انتها مرات انسانیت است از اول درجه اش تا آخر شرفش بعد از آن ملکیه است بر طبقات ملائکه
متفاوته بحسب قرب و بعد آنها از حیز اعلی در رتبه قصوی تا بمبدأ اول و لابد است از برای
سالک باید مرور از این منازل بکند تا برسد بمقصود اصلی و محبوب حقیقی و تفاوتهای
نفوس که سیر الی الله میکنند متفاوتند بعضی قریب و بعضی بعید و بعضی واقف و بعضی راجع

و جمیع انبیاء علیهم السلام

وبعضی

و بعضی سریع السیرند مقبلند و مدبر و برخی بطئ السیرند در اقبال و ادبار بحسب که حکمت الله جاری شده در قضا
و قدرش در حق بندگانش و انبیاء صلوات الله علیهم رؤساء قوافل و امراء مسافرینند و ابدان
مراکب مسافرین است و ناچار است در تربیت مراکب و تادیب و تهذیب و طهارت آنها تا سفر
تمام شود پس امر معاش در دنیا که آن عبارتست از حالت تعلق نفس بر بدن از ضروریات
امر معاد است من لا معاش له لا معاد له که معاد عبارتست از انقطاع بسوی خدا و تبتل الیه
و این سفر تمام نمیشود مگر اینکه بدن انسان سالم ماند و نسلش باقی و نوعش مستحفظ گردد و این
هم تمام نمیگردد مگر با سبابی که حافظ وجود این قوتها باشد و با سبابی که جالب منافع
او گردد و دافع مضار و مفاسد آنها بشود پس از این جهت خداوند عالم و قادر خلق کرد
غذاء و مساکن و مناکح و ملابس و غیر اینها خلق لکم ما فی الارض جمیعا برای بقاء شخص
و مهیا کرد برای او شهوت که داعی باشد بر خوردن و آشامیدن و راحتی جستن و قوه
غضبیه را او داد که دافع باشد هر شیئی را که مانع از این ضروریات است و آلات معده و اسباب
دیگری که بعیدند برای زراعت و حرث و اجراء قنوات و اتخاذ بیوت و خانه ها و خلق مناکح
و حدم نمود برای بقاء نوع انسان بدانکه این امور محقق بعضی بدون بعضی نیست زیرا که عنایات الهیه
شامل تمام افراد بشر است و غرض در خلق جمیع اینها سوق دادن جمیع مردم است بجوار الله تعالی
و دار کرامتش بجهت شمول رحمتش بکافه ناس اذا اراد الله شیئا فهیئ اسبابه

و انسان چنانکه گذشت غالب است بجهت قوه غضبیه و شهویه حب تفرد که عکس تمدن او بناشد
و غلبه کردن بر دیگری اگر چه منجر بهلاکت قومی و طوایفی گردد چنانکه در این جنگها در جنگ عمومی بین
الملل مشاهده گردید چه قدر نفوس را تلف گردید بجهت حب تفرد و عطش ممالک عاریه شدن بر بساط
زمان حتی آنکه بر عتیق که طیارها درست کرده اند که با آسمانها صعود کنند و با نجوم مسلط شوند
کار زمین را گرسنگان پرداختن تا صاعقه ملک قهار چه طور اینها را بسوزاند و بجحیم برساند
غرض اگر این انسان را مهمل بگذارند بدون سیاست عادله و حکومت آمره و زاجره
در تقییمات و تخصیصات عالم مشوش میگردد با هم دیگر برای ریاست و جلب منافع شهوی
و دفع مضار نفسانی جنگها میکنند و خون همدیگر میریزند و نسلها مقطوع میگردد و اعراض
مینمایند از سلوک و عبودیت و ذکر الله را فراموش میکنند قال الله تعالی و ما خلقت الجن و الانس
الا لیعبدون پس لابد است برای واضع شریعت کل برای آنها قوانین وضع کند
در اختصاص اموال و عقود و معاوضات قال الله تعالی لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة
عن تراض و قال لیس للانسان الا ما سعی و عقودی و ایقاعاتی وضع کند در مناکح برای بقاء نوع بشر
و مداینات و سایر معاملات و قسمة مواریث و موجبات نفقات و توزیع غنائم و صدقات
و شناسانند برای آنها ابواب عتق و کتابت و استرقاق و اسیری و تزلیفهاند برای آنها علامات
تخصیص در وقت استخدام از اقرار و ایمان و شهادات و ضمان و وکالت و حواله و جعاره

و برای مقننی هم

و برای مقننی است نیز یاد دادن ضوابط اختصاصات بمناکحات در ابواب نکاح و صداق و طلاق
و عده و خلع و مبارات و ایلاء و ظهار و لعان و ابواب محرمات نسب و رضاع و مصاهرات
و واجبات است بر نبی نیز که امت را هدایت کند با سباب دفع مفاسد از عقوبات که زاجره است از مفاسد
مثل آنکه امر بقتال کفره کفار و اهل بغی و ظلم کند و تحریص و ترغیب نماید آنها را بجنگ برای حفظ بیضه اسلام
از این قبیل است قصاص و دیات و حدود و تعزیرات و اما جنگ با کفار برای دفع جاحدین و منکرین
حق است از تشویش اسباب دیانت و معیشت که سبب اینند و تا انسان توجه پیدا نمیکند بسوی خدا
و اما قتال اهل بغی که با امام مفترض الطاعه باغی میشوند بجهت این است که آنها میخواستند باضطراب
و تشویش اندازند دین قویم را از ناکثین و مارقین و قاسطین و اهم بزنند سیاستی را که نبی شارع
که بسته بود از دست حافظ شریعت و حارس دیانت بگیرند این بود که ذوالفقار علی در نیام
آرام نماند و بر فرق هر عتیهای کوادب میخورد جهت تا شریعت محمدیه را بجای خود که است سلام الله علیه و سلم
چون حارس سالکین الی جوار الله و کافل محققین و نایب رسول الله رب العالمین بود در حفظ حدود الله
و احکام از حلال و حرام آرام ننشست تا بمغفر خود ملحق گشت و اما قصاص و دیات برای دفع کردن
از اهلاک النفس و اطراف و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب که مباشر را از اجر و دیگران را مانع است
و وارث را مطمئن القلب و خوشنود نماید این حیوة عرضی و کثرت نسل و حفظ انساب

واما حد سرقه و قطع طریق برای دفع کردن طمع‌هایی است از پامال کردن اموال مردم که اسباب معاش
انها است که بکدّ یمین و عرق جبین بدست آورده تا بتوانند براحتی اشتغال بحضرت ربوبیت نمایند باید
دست دزد را برید تا دست دراز باموال ناس نکنند و اما حد زناء و لواط و قذف و فحش برای این است
که ناموس مردم محفوظ بماند و امر نسل و انساب مشوش نگردد تا رحم از میان آباء و اولاد منقطع
نگردد الولد للفراش وللعاهر الحجر اگر اینطور نباشد زیاد ابن ابیه پسر ابا سفیان و برادر معاویه محسوب شود
و ملحق به بنی امیه میگردد مسعودی در مروج الذهب نوشته که یکی از بدعتهای معاویه الحاق زیاد بن ابیه است برای سفیان

الاشراق الثالث عشر در اشاره کردن است باسرار شریعت و فائده عبادات و طاعات

چنانکه در پیش اشاره کردیم که حقیقت انسان حقیقة جمعیة است و وحدة تالیفیه دارد به نهایت
شبه وحدت عالم صاحب مراتب متفاوته است در تجرد و تجسم و صفاء و کدورت از اینجهت باو
عالم صغیر گفته میشود قال امیر المؤمنین علیه السلام اتزعم انک جرم صغیر وفیک انطوی العالم الاکبر
زیرا که جمله انسان منتظم است از مراتب موجودات عالم و موجودات باکثرتش منحصر است در جنس
و هر جنس طبقات کثیره دارد متفاوت در شدت و ضعف که احصاء آنها را غیر از خدا کسی نمیداند
و ان اجناس عقلیات و مثالیات و محسوسات است اهم چنین انسان چنانکه گذشت
مشتمل است بر شیئی مثل عقل و جزئی مثل نفس و شیئی مثل طبع و هر یکی از آنها لوازمی دارد که منفک از آن نشود
و کمال انسان در اینست که از مقام طبع منتقل گردد بحد عقل تا یکی از سکان حضرت الالهیه
شمرده شود و این وقتیست که باطنش منور بعلم گردد و از دنیا و اوساخ آن دوری جوید بجهت اعمال صالحه
چنانکه

چنانکه طبقات عالم کبیر تمامه بطوریست که بیکرشته منتظم شده است که بعضی متصل بان بعض دیگر است
مثل حلقه‌های زنجیر واحد که بهم دیگر متصل است که آخرش حرکت میکند بحرکت حلقه اول باین معنی
که آثار و هیئات تنازل و تصاعد میکنند از علا بسفل و از سفل بعلو بوجهی که راسخون در علم میدانند
اهم چنینست آثار و هیئات نفس و بدن تصاعد و تنازل میکنند از یکی بدیگری که هر یکی از بدن
و نفس از فعل هم دیگر منفعل و متاثر میشوند بسبب اتحادی که در مرکب که معلولیت نه اتحاد حسی
پس هر صفت جسمانیه و یا صورت حسیه که صعود بعالم نفس کند بهیئت نفسانیه متصور میگردد
و هر خلق و یا هیئت نفسانیه که نازل بر بدن شود بر آن هم انفعال حاصل میگردد مناسب بدن
این سخن معتبر به پای و آشکار در صفت غضب مثلا که صفت نفسانیست که ظهورش در بدن
سرخی یا سیاهی رخ است و حرارت بدن است نگاه کن بصفت خوف چه طور اثر میکند در زردی
صورت و ارتعاش اعضاء و صفت شهوه چه طور ظاهر میشود نفخه او در اعصاب و آلة رجولیت
و هم چنین فکر کردن در معارف الالهیه و یا شنیدن آیه از آیات صحف منزله از ملکوت اعلی
چه طور موجب قشعریره تن و رقت قلب صنوبری میگردد از حرارة شوق الهی بخار قلب آب شده از حدقه
چشم اشک میریزد و یا موجب شهقه گشته از خود بیحال میگردد پس نظر کن که صورت
محسوس جزئی چه طور صورت معقولات کلیه میشود وقتی که از آلة حس بقوه عاقله منتقل میگردد

و در عالم شهادت مشهود میشود و حال اینکه از این عالم غائب شده است و چشمها دیگر او را نمی بینند
اما در حضور بصیرت عقل حاضر و مشهود است حالا که این مقدمات برایت روشن و هویدا گشت
بدانکه غرض از وضع نوامیس و ایجاب طاعات استخدام غیبیات برای شهادت و خدمت شهوات
بقوه عاقله و ارجاع جزء است بسوی کل و سیاقت دنیا است بآخرت الدنیا مزرعة الآخرة
و گردانیدن محسوسات است بمعقولات و تحریص و ترغیب کردن است مردم را برسیدن باین مقامات
و نهی کردن شارع مقدس منکرات را بعکس این امور است تا ظلم و وبال بگردن شخص نیاید
و از بدی عاقبت و شومی آن بپرهیزد تا بجهنم و گودی عمیق نیافتد فضولی بغدادی بزبان ترکی میگوید
من آتشی زاهد جهنمده اود اولماز   هر کیم اوزی یاندرمغه اود آپاره دور معنیش بیتش که لر وعظ سر ٢ یا پنجه
مغرور نگوی جهنم آتش ندارد هر کسی برای سوزانیدن خودش با خودش آتشی همراه میبرد و تجسم
اعمال این است که اعمال صالحه موجب ایجاد حور و لعیان و غرس اشجار و بناء قصور جواهر میگردد
چنانکه خاتم الانبیاء فرمود هر کسی سبحان الله بگوید در بهشت برای او یک درخت نشانده میشود عمر گفت
یا رسول الله پس ما خیلی درخت در بهشت داریم فرمود بلی اگر خشکی نکنید و نسوزانید یعنی بجهة
اعمال سیئه و هم چنین او جهنم گودی عمیق و وادی غیر ذی زرعست اعمال سیئه مردم مجسم گشته
مار و عقرب و چاه و بیر و آتش میشود نظر کن با آیات قرآن در خوردن مال یتیم که یاکلون فی
بطونهم نارا است و در ندادن زکوة و صدقه سرخ کردن نهاده است در آتش و داغ نمودن است
و لیت است و قس علی هذا سایرها
چنانکه حکما

چنانکه حکماء گفته‌اند وقتی که عدالت برپا شد شهوات خدمت عقول میکنند و وقتی که جور برپا گشت
عقول خدمت شهوات میکنند مثل زمان حالیه که عقول اسیر نفس اماره گشته است متصدی طالب
زینت تن و آرایش بدن و جالب متاع غرور گشته‌اند غافل از آدم نیستند آدمیند و انسان نیستند بشرند
سعدی علیه الرحمه میفرماید   مردی که هیچ جامه ندارد باتفاق   بهتر ز جامه که در او هیچ مردمیست   این زخارف
پوست خز و سنجاب و پشم گوسفند و پر غاب است و قند آب کرم پیله و ابریشم باف استخارجی و فلزات
مال معادن است تو چه داری از خود از آنکه نه هنر و نه کمال نه غناء ذاتی و نه سعادت مآل
خسر الدنیا والآخرة و ذلک هو الخسران المبین نظر کن که الحق این ها همه اند حق در پیش خود چه کمال ساختی
غرض پس طلب آخرت اصل تمام سعادات است و حب دنیا رأس کل خطیئة است این قاعده را
در نزد خود یک اصل جامع قرار بده در حکمت هر مامور به و منهی عنه که در شریعت الالهیه وارد شده
و از زبان مترجم کلام الله که خاتم الانبیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم باشند صادر گشته زیرا وقتی که
تدبر و تفکر کنی کم در هر مطلب که حکم شرعی است خالی نمی‌باشد از تقویت جنبه عالیه و جنبه الهیه و ملکوتی انسانی
برو ره چنین رو که ره روان رفته است   راه رفته است بعد از آن رفتست وطرف باطل را ترک کنی
و اعراض کنی از شهوات با دشمنان خدا جنگ کنی که در میدان تو است از نفس اماره و هوای نفس
و خواهشهای او که جنود ابلیسند و این جهاد اکبر است تا باب قلب برای تو مفتوح گردد و شرح صدر حاصل شود
تا کعبه مقصود برسی و سوره له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب که در آن جهنم گشوده میشود اهل تعالی

الأوّل شهراً و الآخر ربع عشر، در اشاره کردن بمنافع بعض عبادات بخصوص و معظم آنها ارکان
پنج گانه است در عملیّات. امّا سرّ نماز خشوع جوارح و خضوع بدن است بعد از تنظیف باطن و تطهیر ظاهر
با ذکر خدا به زبان و تحمید و تمجید ربّ العالمین و اعراض کردن است از اغراض حسیّه و امتناع از محسوسات
بلکه داشتن حواس و ذکر احوال قیامت و آخرت و ملکوت و تشبّه جستن است بملائکه مقدّسین
و مسبّحین از بندگان صالحین مخلصین که موجب عروج قلب است و روح بحضرت الوهیّت
و اقبال بحق تعالی است و طلب فیض نمودن از عالم انوار و تلقّی معارف و اسرار معرفت و استمداد
کردن از ملکوت سموات از اینجهة است که نماز عبادتی است که شامل است بر هیئات خضوع
و خشوع و بمشقّت انداختن اعضاء و جوارح با شرایط تنظیف و تنزیه و قصد قربت بدون
سمعه و ریاء و صدق نیّت و از کاری که نعمتهای خدا را متذکّر می‌شود و ثناء ربّ العالمین می‌نماید
بانطوری که معبود حقیقی اهل اوست و شایسته حضور است و قرائت کردن کلام الله المجید که
نازل شده در وحی الهی بر عبد مقرّبش وقتی که معراج کرد بعالم نور با تدبّر و تفکّر کردن معانی
کلمات شریفش و تامّل نمودن در حقایق معانی تا نردبان معرفت بنده باشد بسوی خدا
و معراج مصلّی باشد بوجه الله الکبری قال النبی صلعم الصلوة معراج المؤمن و امّا رکوع تمکین کردن
نماز گذار است از خودش بخدا اگر بفرمائی که گردنم را بزنند در عبودیّت هیئت که گردن کشیده
با پشت برابر کرده خم شده در حال انقیاد هستم در نوامیس افلاطون همان معنی ذکر شده موافق است
با روایتی که از امیر المؤمنین علیه السلام وارد گشته و امّا سجود که گذاشتن پیشانی است که اشرف اعضاست
بر خاک که اخسّ موجودات است بجهة تذلّل عبد در درگاه معبود و بعلاوه این ذلّت ازاله غرض میکند
که علامت تسلیم

که صفت تکبّر نفس امّاره است که این صفت یکی از موذیات روح ناطقه است و امّا الصوم بسبب کفّ
نفس از اکل و شرب و هوسهای ظاهر او باطنا از مبطلات روزه است شهوت غالبه را می‌شکند
و شیطان اعدی عدوّ الله را [illegible] ضعیف می‌کند که نفست باشد و مجاری لشکر ابلیس را تنگ می‌کند و گرسنگی
روزه دار را بیاد فقراء می‌اندازد که یکوقت از غذا ایشان با نها بد [illegible] که وقت افطار و مقابل بخورد
شعر گر خوری بیشی ببین پای تو / نخوری جبرئیل پای تو چه در روزه ذهن صاف می‌گردد و بمعرفة الله بهتر
انس می‌گیرد از اینجهت شارع علیه السلام تاکید زیاد در صوم واجب و سنّت فرموده تا مؤمن متّصف
بصفت ملائکه شود و بخار غذاء دماغ را پر نکند که خواب و کسالت می‌آرد و از اینجهة پیغمبر فرموده
الصوم جُنّةٌ من النار یعنی روزه سپر آتش است که مظهر غضب قهّار است و امّا الحج چنانکه دانستی
هر علت با معلول خود و هر مفیض با مستفیض عنه خود مناسبت تامه دارد پس تاکید مناسبت
میانشان موجب تاکید افاضه و استفاضه است و از برای هر حقیقت عقلیّه که در این عالم است
مثال جسمانی است کسی که نظرش از مشاهده عقلیات قاصر شد بر آن شخص لازم است که بایستد
در مقابل مثال او تا بالمرّه محروم از ثواب نباشد و اعراض از خطاب الهی نه نماید چنانکه واجب است
بر روح تمسّک بحضرة قدس حقیقی همچنین واجب است بر هیکل انسان و قوایش که متابعت
روح نمایند در عالم مثال و شبح و حکایت آن نیز گر کسی متفکّر در امر قدس باشد بدنش هم
خالی نیست از هیئات و حرکاتی که مناسب ارتباط ظاهر بباطن گردد پس توجّه کردن به بیت الله
و احرام در سبیل الله بستن حرام کردن لذّات و شهوات حیوانیه از زن و طیب و عطر و غیر از اینها است

که در کتب فقهیه در باب حج مذکور است حجّ و وداع کردن اهل و عیال و دوستان و ادای دیون و تزکیه مال و حقوق
گویا تمام ملاذ دنیا را ترک گفته رو بمحشر عام گذاشته در حضور ربّ الارباب ایستاده استغفار و استعاذه بادی برد
انقطاع کلّی از دنیا و توجّه بعقبی سر و پا برهنه از قبر برخواسته در حضور خالق الوری ایستاده اگر احکام
حج را ملاحظه کنی از احرام و طواف و سعی و وقوف در عرفات و قربانی در منی و باره طواف النساء بجا آوردن
برای حلیت المحرّمات تماما احوال محشر است که اسرار و حکم هر یکی یکی را نوشتن در اینجا مقصود نیست باید در کتب
اسرار عبادات خواند این رساله چون مختصر است مقصود شرح رسالت است غرض با این اعمال ظاهری باید
حاجّ متوجّه حقایق آنها گردد که سفر نفس الی الله است و این محقق نمی‌گردد مگر به نیّت خالصه که روح را
مستعدّ و مهیّا نماید که از بیت نفس متوجّه به بیت الله و کعبه مقصود و وجهه کبری گردد به سبب تجرید از قوای بدن
و لذّتهای دنیوی و طواف سبعه کردن که حواس خمسه و خیال و وهم که هفت در جهنم است بروی خود بستی
و بگو در جنّت عدن که هشت درگه کردن ادخلوها بسلام آمنین و درنگ [illegible] و عبادات تشبّه با شخاص عالیه
و احباب ذکر یمه نمودن در حرکات شوقیه دوریّه که حاصل است از اشراقات مبادی عالیه که فائض می‌شود
باین حاجّ تا آخر شوقمند شود بمبدء کلّ او زیرا از ذات او است اوّلیش و انتهایش هم باوست چنانکه گذشت
فلکلّ وجهةٌ هو مولّیها آن محبوبی است که افاده کرده بر حاجّ شوق را که طایف درگاه می‌شود و نفس امّاره را
قربان می‌کند خطاب یا ایّتها النفس المطمئنّة ارجعی الی ربّک راضیةً مرضیّة می‌شنود و طوبی له فطوبی له
و امّا الزکوة موجب برگردانیدن نفس است از امور دنیّه و متاع غرور و مال فانی به
بذل کردن اموال فی سبیل الله تا تشبّه با سخیاء نموده و مال دنیا در نظرش حقیر و پست نماید
و تحصیل

و تحصیل ملکه تنزّه است و ترک مال نمودن برای صلاح عالم و مؤنه و معونت و صرف بر فقراء و مساکین و غیر اینها
از طوائف مستحقّه محتاج برای رفع احتیاج آنها و نیز منافع دنیا مشترک و محصور است و جلبش بر بعضی از مردم
تبعیّت عقلا و هر چیز که احتیاج مردم بر او زیادتر است واجب است که باید میانشان همه مشترک باشد
و قسمت کردن در میانه آنها لازم است خلق لکم ما فی الأرض جمیعاً خداوند غنی بالذات صاحب
مال و خلق عاجز و مضطر بند باید عاجز کمتر برد و صاحب مال زیادتر چنانکه حکایتش در فقره در باب
اضطرار به مذکور است و بعلاوه تمام اعضاء و جوارح و دست و پا را هم خالق صاحب مال داده است بنده
فقیر محض است حالا که بعون الله مالی به دست آورده بحکم صاحب مال که غنی است حصّه او را به فقراء و مساکین باید
داد الفقراء عیال الله و الاغنیاء امناء الله چون این اموال را احتیاج مردم زیادتر است از این
جهت تفضّلاً در اقوات و حبوبات اربعه عشر و در نقود ربع قرار داده است تا همه در قوت
قوّت گیرند و تصدّق و انعام مال متوجّه حضرت منعم نمایند و شکر بجا آرند و لئن شکرتم
لأزیدنّکم و لئن کفرتم یعنی کفران نعمت نمودید ندادید آنها را از خشم و غضب می‌نمایند تا داغ دل ان الله غنی حمید
نهشته باشید و امّا جهاد دفع اعداء الله و محاربه قطّاع الطریق و مفسدین فی الأرض است تا مجاهد
خلق را از مهالک آخرت نجات دهد و توجّه بنفس این دنیا را ترک کند و عادت دادن
نفس است به بذل مال و ریختن خون و ترک اهل و ولد در سبیل الله در اعلاء کلمه توحید و ابقاء دین
اسلام پس زهوق روح از دنیا با این حالت موجب حسن خاتمه و قدم گذاشتن است بحضرت ربوبیت
و بصفت ملائکه مردفین مقدّسین و داخل شدن بحزب حضرت جبرئیل و انبیاء و صدّیقین و شهداء و حسن اولئک رفیقاً

دیگر که در جهاد شهید گشت هیچ خیری از او فوت نشده است که بر او حسرت برد زیرا که امور دنیا تمامش در صدد
زوال است و در وجودش آفات زیاد است غرض از کارهای دنیوی رسیدن و فهم نمودن توشهٔ آخرت
و مناسبت پیدا کردن با اهل الله است که آن هم به شهید شدن حاصل میگردد یکمرتبه بجوار رحمت الهی نایل میگردد
این مقدار از حکمت و اسرار که در این مقام مذکور شد بقدر طاقت فهم ماست و ما عاجزیم بجمله اسراری که حکمای عظام
بما افاده کرده است و یقیناً میدانیم انچه از حکم و اسرار نامتناهی است غامض است که افهام ما بانها نمیرسد مگر اینکه
یقیناً میدانیم بسبب فیض که واهب العلوم و معلم الحقایق افاضه کرده است که غرض واضع نوامیس اصلاح
کردن جزء اشرف ماهاست که النفس باشد و قصدش به تهذیب جوهر باقی ماهاست در روز قیامت
اکثر و اوکد است از اصلاح جزء لیت ما که بدن و هیکل است و فاسد است بدرستیکه انسان مرکب است
از جوهر صوری ناطق و جوهر مادی میت صامت بجهت ترکیبش از این دو جوهر حاس متحرک صاحب
قوهٔ شهوت و غضب گشت اگر ببیند و قوه تابع شد خواهشهای اندو تا ربجا آورد و سعی نمود
در تحصیل آرزوی آنها و رخواهد ماند از حق باقی حتی بکلیه انتقام که غایت جهد و کوشش در تمهید اسباب
اینده و جانور دارند پیش عقلا از بهائم شمرده میشوند بلکه عند الله اضل من الانعام هستند در حقیقت
از افراد جانوران درنده و گزنده نه بهتری گاوان خران باربردار بر زادمیان مردم آزار پس شریعت
نبویه وضع شده است از بابت لطف من الله سبحانه در مداوی کردن این مرض موذی و شکستن فقرات
خنزیر و سگ و شکستن اینها لشکر ابلیس شکسته گشته منهزم میکردند و حیله های ان ملعون دفع میشود
که انسان بجهت اینده و قوه از صراط مستقیم برمیگردد زیرا که باطن انسان پر است از دواعی اینقواها

وارد

وارد انسان مثل شخص غریب است که واقع شده در مملکت بدن در شهر این دو دشمن که هر کدام او را
برکشد بطرف غرض خود و او را استخدام میخواهد اگر اطاعت کرد او را بنده میشمارند و غلام ابدی قرار میدهند
دیگر نجات ندارد از دست اینده دو دشمن مگر بتائید الله و تعلیم نبوی پس از این جهت خداوند عالم ارسال
رسل و انزال کتب نمود که این مردم را هدایت کنند بر رشد و از راههای کج معوج بصراط مستقیم هدایت کنند
پس کسی که تصدیق نبی نمود و کتابش را گوش داد و حکم شرع احمدی نمود هدایت یافته و خلاص گشته
از رقیت نفس اماره و عبودیت هوی و کسیکه ایمان نیاورد یا ظاهراً استهلالاً بهی کفت و تقلیش
تصدیق نکرد مثل منافقین گمراه و ذلیل است و کلام الهی را پشت گوش انداخته و قول النبی را
کأن لم یکن پنداشته تحقیق خود را بضلالت انداخته و تابع هوی شده در راه وی باقی مانده و باسفل
السافلین افتاده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من کان فی هذه الدنیا اعمی فهو فی الآخرة اعمی و در ترتیبش
اهدنا الصراط المستقیم طریق نبی و آل نبی است صراط الذین انعمت علیهم بالنبوة و الولایة و الهدایة المقصود الاعلی
غیر المغضوب علیهم که مغضوبهای تابعین قوهٔ غضبیه نه از گذشته کان مثل یهود و از سلیل منکرین
معاندین منکرین حق الولایة و لا الضالین تابعین قوه شهویه نه از نصاری که علی را خدا دانستند
و یا قبول نکردند منافق شدند و از مسلمین کم و اینهائی هستند که از روی شهوت پرستی و خوشامد
یا غافل گشته یکی از ائمه هدی را خدا از محرم دانستند و از حد عبودیت حقیقی انها متعدی شدند و یا مبین
نفسانی برای ریاست حیوانی چند مستکبر گشته مفرط و قاصر آمدند و امیرالمؤمنین را با اولاده
دشمنی دارند دل انها خوارج مارقین نهر خرستان نطفه شیطانی محمد فیض میفرماید مجمع البحرین

[illegible]

این صفحه مکرر نوشته شده است زائد است

لا یتغیر الله بتغیر المخلوق کما لا یتجدد بتجدید المحدود در جواب تغیر هائی
مخلوق تغییر نمی یابد چنانکه تجدد شدن انها محدود نخواهد شد این جمله
جواب رفع توهم است بر اینکه خدا علت وجود مخلوق است چون مخلوقات
تغییر پیدا میکنند از جهل بعلم و از صحت بمرض و از حیوة بموت و امثالها
و تغییر معلول مستلزم تغییر علت است جواب فرموده این مطلب بعکس است
باین معنی تغیر علت مستلزم تغیر معلول است نه بعکس زیرا که مخلوقات
فعل و اثر خدا است و تغییر در نسبت است نه در خود مؤثر بلکه مؤثر در یک حال
قائم و باقی است و نسبتش بان متاثر تغییر یافته است و نسبت امر اعتباری است
که و امر اعتباری اثر در وجود فاعل نمیکند مثل امور اعتباریه که ما نجد ابنا ابزار ند مثل
صنعتگر که یک کاسه ساخت او را فاعل و صانع ان کاسه میگویند و ان کاسه فعل او است
اگر شکند نمیگویند صانع از حال درستی بصورت شکستگی در آمد می گویند شکسته شدن
نقشش بکاسه است نه بصنعتگر و نسبت درست بودن تغیر یافته است اسم تغییر مخلوق
هیچ اثری در صانع باری تعالی نخواهد کرد و هم چنین محدود شدن کائنات موجودات است
و تفصیل این مطلب در مبحث علم باری تعالی خواهد آمد که همیشه عالم بوجه قبل از معلوم و بعد از ایجاد
فرق نمی کند در علم ازلی

بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه بعضی از خطبهای امیر المؤمنین علیه و آله السلام و وصایا و مواعظ و آداب و سنتی که از احکام نبویه
آداب علیه السلام که اصحاب بود در اربعمائة باب للدین و الدنیا فرموده‌اند حجامت کردن بدن را صحیح
میکند و عقل را محکم می‌نماید (زیرا که حجامت کردن تنقیه میکند اطراف پوست بدن را از خونهای
فاسد غلیظ و خون رقیق را زیادتر از خون کثیف خارج میکند و حجامت را نباید در اول
ماه نمود بجهة اینکه اخلاط در اول ماه هنوز حرکت و هیجان نیافته است و در اواخر هم نباید حجامت کرد
چه اخلاط از ماه آن ناقص و کم است بلکه در اواسط ماه زیاد در از زمان اخلاط بر هیجان آمده
هیجان اخلاط تابع است بر زیادتی نور در جرم قمر چه زیادتی نور دماغ را در کاسه سر زیاد میکند
و آنها را در بحرها و قناتها زیاد میکند و حجامت کردن بر پشت سر بالای نقرات کردن نفع
میدهد از سنگینی ابروها و مژها را سبک میکند بجهة بیرون کردن بخارات و بادهای کثیف
از آنجاها و نفع میدهد از جرب دگری چشم و گندگی دهان نیز و حجامت کردن بر کاهی گردن
نفع میدهد از درد سنگینی و گلو و حجامت کردن بر دو رگ پشت که با یکی نقره و بالای
کاهل است میانه دو شانه منکب است و مراد از حجامت در این حدیث این حجامت است
نفع میدهد از ارتعاش و لرزیدن سر و نفع میدهد باعضائی که در سر است سفید و دی
و درد دندانها و گوشها و چشم و بینی و گلو و حجامت کردن بر نقره موروث نسیان است
حقیقة کما قال سیدنا صاحب شریعتنا محمد صلی الله علیه و آله زیرا مؤخر دماغ موضع قوه حافظه
و الحفظ را حجامت نقره ضعیف میکند بسبب اخراج روح او آنوقت فراموشی رو میدهد
و حجامت کاهی معده را ضعیف میکند و خفقان میآرد و حجامت در منفعت نزدیک
مفصد کردن است خون را لطیف میکند و خون خفیف را بیرون میآرد و حجامت
بر پشت سر و میان سر اختلاط عقل و دوار در سر کمی میارد و بریار زود میآرد بجهة خروج
ریح بخاری اما نفع میدهد از جرثها و بثورات که در انها کوچک است متورم که در بدن حادث میگردد
از ریاح و بخارات غلیظ و فاسد

و گرفتن موی شارب از نظافت است و این از سنتهای پیغمبر است و آدمی حالی بشره را نرم میکند و
میکند مخ دماغ و بجهة این عقل و شعور زیاد میشود بجهة ترطیب دماغ که هرچه خشک شود شعور کمتر میگردد)
و موضع طهارت را از صورت و دست آسان میکند در جریان آب وضو و گرد و غبار عضوها را
میبرد و رنگ صورت را صفا و جلوه میدهد و مسواک کردن خوشنودی خدا است
و دهن را پاکیزه میکند از بوی گند و این از سنتها است (چه فضولات غذا در بن و میان
دندانها باقی میماند و دهن بوی گند میگیرد و از لقمه انها و میکروب بعمل میآید گوشت و لثه را
میخورد و چرک و ورم حادث میگردد با استعمال مسواک و خلال که چوب نازک باشد ان فضولات را
از میان دندانها خارج میکند. و دهن پاکیزه میشود از آنجهة است که فرموده‌اند من استعمل
الخشبتین امن من عذاب الکلتین یعنی هر کس دو چوب را که مسواک و خلال باشد بعد از غذا استعمال
کند از عذاب و مشقت کلیتین که کار دندانهای کشی باشد سالم میماند چه هرگز دندانهایش را
چرک نمیگیرد تا درد کند بکشد) سر را با خطمی شستن چرک چرب سر را میبرد و کثافات
برطرف میکند و مضمضه و استنشاق مثل به آب نمودن در وضوء و غسل دهان و بینی را
پاکیزه میکند از بلغم زنج و بثور کلّله کردن درد سر را صحت میدهد و شفاء بدن آورد
و سیاه دردهای سر را ساکت میکند (باید از طبیب پرسید که هر درد سر و کدام چه سوطی استعمال کند)
و نوره کشیدن پوست و رگهای بدن را محکم میکند و جسد را پاکیزه میکند از فضولات چرک
رابع که موروث بدن است و ناخن و بخارات ردیه که در زیر جلد جمع شده موجب خارش
و بثور و جرب میگردد بسبب استعمال نوره و اینکه این مواد خبیثه از کرم و میکروب کشته میشوند دیگر شخص
مبتلا باین امراض متعفنه چسبنده نمیگردد) و گرفتن ناخنها درد های بزرگ را منع میکند
و جلب رزق می‌نماید و رز یاد میکند (زیرا چرکهای زیر ناخن که مولد مرد است برطرف میشود)

و موهای زیر بغل تراشیدن پاکیزه میکند شخص را از بوهای گندیده عرقها که از گرمی هوا حادث میشود
و اینچنین بوهای گندیده باعث شد که اعراب بجهة نماز جمعه بمدینه حاضر میشدند خاتم الانبیا علیه و آله
غسل جمعه را مستحب کرد که بحمام روند شستشوی اعضاء و موی زیر بغل تراشند و شارب بگیرند بعد
خدمت پیغمبر حاضر شوند ان الله یحب المتطهرین یعنی علاوه ان بگرد و بهائی که گرمای زیاد بلند است
در زیر بغل و موها رجوع کشته موجب امراض عفونیه شدید چرک شده خارش و برص حتی جذام و
سفلیس میشود با استعمال نوره و تراشیدن موها برطرف میشود بخلاف متمدنهای حالیه
و فرنگیها که هرگز استعمال نوره و نتف الابط و شارب و خصاء و خطمی نمیکنند اکتفاء
بشستن دست و روی می‌نمایند در هر مجلس که حاضر شوند دیگران از بوی گند انها متنفر
بمعیت مراکشت نکلی و همیشه سوزاک و سفلیس مبتلا هستند) و شستن دستها
پیش از طعام و بعد از آن روزی را زیاد میکند علاوه چرک و جرثومه دستها را میبرد و اگر
نخواهند باهم غذا بخورند اگر یکی مبتلا بمرض مسری باشند یا دستش کثیف و قذارت
داشته باشد بشستن عادت پاکیزه میشود المرض بدیگری سرایت نمیکند از مکها و یتلّدن
انها جلوگیری از غذاء دستشان را نمیشوید از این جهة محتاج باستعمال کارد و چنگال
و قاشق گشته اند این احمق که ابه قیمت ندارد استعمال کنی تا محتاج بخارج این
آلات و ادوات نشوی) و غسل عیدها طهور است برای اهتمام کرار آراده خواستن
حاجتهای خود از خدا دارند و این هم از سنت است و نماز شب بدن را صحیح و سالم میکند
(بجهة قیام و قعود با زال بمنزله ورزش است که غذا و هضم میرود و بدن سالم میماند
و خوشنودی خدا است و خوبی خلق است و تمسک باخلاق انبیاء علیهم السلام است

و خوردن سیب معده را نفع میدهد و مضغ اللبان بالضم یعنی جاویدن کندر دندانها را
محکم میکند و بلغم را زایل میکند و بوی بد دهان زایل میبرد و نشستن در مجلس مسجد بعد از نماز
صبح تا طلوع آفتاب (و مشغول تعقیبات شدن واذا فرغت فانصب) اسرع است
در طلب رزق از سفر کردن و راه رفتن در زمینهای دور بجهة رزق و خوردن به قوت
قلب ضعیف است بجهة بوی خوشش و طعم لذیذش و خوردن به معده را پاکیزه میکند
و قلب را درشت و فرحناک می‌نماید و شخص ترسو را شجاع میکند و ولد را خوب بار
میکند و خوردن بنفشه یکدانه مویز سرخ در ناشتاء در هر روز تمام امراض را برد
که مرض مرگ و متعیب است برای هر مسلمانی که مجامعت با اهلش بکند در اول شب ماه
رمضان لقول الله تعالی احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم (اما در غیر وسط و آخر
سایر ماههای دیگر موجب دیوانگی و خلله بچه‌ای میشود که از ان مجامعت متولد شده
زیرا در غرّه ماه که هلال است و آخرش که محاق است و وسطش که بدر است بجهة
نقصان نور ماه و زیادتی که دارد مؤثر است در انعقاد نطفه از این جهة شخص که متولد
بغش و حمله میشود در روز های محاق و وسط دیوانگی و غشی او زیادتر میگردد چنانکه
در خبر دیگر هست) و انگشتر بانگشتهای خود بکنید مگر انگشتر نقره زیرا که رسول الله
فرموده خداوند عالم پاکیزه نمیکند دستی را که در او خاتم آهن (چون رسم کریه است و انگشتر
طلا رسم زینت زنها است بر مردها حرام است حتی اگر در نماز باشد باطل است مثل لباس حریر
که الهم زینت زنها است و رسوم فرنگیها است و فرنگیها آنها حالیه بهره را بعمل میآورند بریش
میتراشند مثل چیزها و خاتم طلا در بر میپوشند مثل زنها و حالا سبیلهای میتراشند که بنظر خرد
بزرگ بیایند

و هر کس در خاتم خود نقش کند اسمی از اسماء الله (و هم چنین اسم انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام)
آن انگشتر را بر گرداند از دستی که بآن استنجا می‌کند (این در صورتیست که نجس نکند و الا حرام است)
و اگر کسی بر آینه نگاه کند این دعا را بخواند الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی و صورنی فاحسن
صورتی و زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالاسلام (حکایت گویند مرد اصفهانی
سی سال در غربت بوده بر آینه نگاه نکرده بود در این مدت گفتند چرا با آینه نگاه نمیکنی
گفت اگر نگاه کنم عکس خود هویدا می‌شود در آینه میترسم که چشمم بصورت اصفهانیها بیفتد)
و قتیکه برادر مسلم تو بمنزل تو بیاید خودت را زینت بده چنانکه برای مرد غریب زینت میکند
که دوست دارد ترا در هیئت حسن ببیند و روزه سه روز در هر ماه که پنجشنبه اول و آخر ماه
و چهارشنبه وسط ماه در بعض اخبار مکتوب است و هر دو مستحب است) و روزه ماه شعبان
و بوی سینه را می‌برد و بلغم قلب را و استنجاء با آب سرد بوی بد را برطرف می‌کند
و شستن لباس هم را می‌برد و آن طهور است برای نماز و موهای سفید ریش را
نکنید که علامت پیریست زیرا که آن نوریست از طرف الله مرحمت شده برای غفران)
کسی که در اسلام از جوانی به پیری رسد آن نور می‌شود برای او در روز قیامت و برای
دیگر است که تکلیف اسلام را بجا آورد و توبه کند چه در پیری هوای نفس و شهوت قطع شده است
شخص جنب مسلم اگر خواست بخوابد نخوابد مگر بطهارت و اگر آب پیدا نکرد تیمم کند بخاک
پاک زیرا که روح مؤمن بعد از خوابیدن بحضور خدا میرود خدا او را قبول می‌کند
و مبارکباد میگوید اگر اجلش رسیده باشد او را در صورت حسنه قرار میدهد و اگر اجلش
نرسیده باشد او را با امنای خودش از ملائکه بجسدش رد می‌نماید و هیچ مسلم آب
دهن را بطرف قبله نیندازد اگر بفراموشی تف دهن بقبله انداخت استغفار نماید

فوت

فوت نکند مرد مسلم موضع سجده را (که مکروه است و اگر دو حرف یا زیادتر از آن پف کردن عمداً
حادث شود نماز شما باطل خواهد شد) و نه در طعامش و در شرابش و نه در تعویذش
یعنی دعا بخواند برای مریضی و بموضع مرض فوت کند زیرا شاید آن شخص مرض
سری داشته باشد و از نفس او بطعام و شراب و مریض میرسد ان هم مبتلا میگردد
و از این جهت است که نهی وارد شده از نفخ کردن قصاب که بعد از ذبح حیوانات
پوست یکجای او را سوراخ می‌کنند و باد میدهند برای آسان کنده شدن پوست از گوشت)
و کسی در راه تغوط نکند و از بلندی هم بر پائین بول نکند و بول کسی بهواء نیز اندازد و
بطرف باد بول نکند که قطرات برگردد بلباسش برسد) و در آب جاری هم بول نکند
هر کس اینها را بکند پس باو مرض یا حادثه برسد ملامت نکند مگر خودش را زیرا که آبها
اهلی دارد و هوا اهلی دارد (چنانکه حالا کشف نمودند که آبها پر از میکروب است و هواء
پر از حیوانات است با ذره بین می‌توان دید و این اخبار دال است بر تصدیق نبوت
و امامت که خبر داده‌اند از موجوداتی که در آن زمان مرئی نبودند بچشم و نبودن این آلات)
شخص در خوابیدن طاق باز (یعنی بپشتش) رو بهای بکند یعنی بطرف آسمان نخوابد زیرا
که نفسش تنگ می‌آید بجهة افتادن جگرها بمعده که تنفس نمیتواند بکشد و اجتماع بخار غلیظ معده
و دماغ خوابهای آشفته و هولناک می‌بیند که چنانکه یا شی سنگینی بروی او افتاده و هر چه بخواهد
حرکت کند نمی‌تواند و در همچنین وقت اگر کسی آن خوابیده را حرکت بدهد جگرها از روی
معده رد می‌شود و بحال می‌آید) نماز را بکسالت نخوانید و در حال نماز سینه را
پیش آوردن و دست کردن را که مکروه است و بنده باید وقتیکه پیش خدا ایستاده
فکر دیگر نکند زیرا از نماز قبول نمیشود مگر مقداری که بحضور قلب در گاه خداوند تعالی است

ذکر خدا را در هر حال و در هر مکان بکنید و کسی در حال نماز التفات بهیچ طرفی بطرف نکند
بدرستیکه بنده وقتیکه ملتفت بجانب دیگر شد خداوند عالم میفرماید ای بنده بطرف من
متوجه شدن برای تو بهتر است که بدیگری متوجه باشی (در خبر دیگر هست چنین نماز گذار در حال
قرائت حمد اگر متفکر شد در امورات دنیا خطاب الله بار دیگر میرسد که در در گاه من استماع کن
بمن متوجه باش و اگر باز متفکر شد خطاب دو باره میرسد و اگر متنبه نشد میفرمایند
خداوند مرا او را مثل خر قرار میدهد در این از سلب شعور میکند چنانکه خر میانه سایر حیوانات
به بی شعوری معروف است و در حقیقه این نماز نیست بلکه عمل بفکر است که هر چه فراموش کرده
در نماز بیادش می‌آید و حسابهای سابق را تفتیش می‌کند و ملک الملکین متحیر و متنفر شد
بحسب عادت چند کلماتی میخواند و سرش را بالا و پائین می‌کند و نمی‌فهمد که در خطاب
ایاک نعبد و ایاک نستعین بکدام معبود عبادت میکند و از چه بزرگواری استعانت
میجوید و حول و قوه میخواهد از اینجا است که دانشمندان و حکیمان گفته‌اند که تمام
تفکرات و تخیلات متعلق بدو قوه است یکی قوه غضبیه و دیگر شهویه است
و از قوه غضبیه در احادیث ائمه هدی بحیوان درنده و خوک تعبیر شده و از قوه شهویه
به بهیمه تعبیر شده است و قتیکه شخص در نماز خواندن متفکر در امور دنیا شد و آن
امور متعلق بآن دو قوه است و در واقع خطاب ایاک نعبد و ایاک نستعین
بآن دو حیوان که خوک و بهایم باشند و این نماز گذار باین دو حیوان که متحیر اوست
عبادت و بندگی کرده است و این حقیقت شرک است بلکه غرض از معبود حقیقی است
و شرک کفر بهتر از این مصلی است زیرا که اگر از مشرک بپرسی بگو بیاید بت و صنم
و این مصلی یکدروغ دیگرهم میگوید اگر بپرسی بگو عبادت میکنی میگوید بخدا و حال آنکه با بندگی [illegible]

نماز

[illegible] خداوند [illegible] بعضی از کفار [illegible] با اعتقاد و [illegible] مؤمن و [illegible] از [illegible] بدرستی که [illegible]

نخورید آن خورده ریزهای غذا را اگر از سفره ریخته پس بدرستیکه آن شفاء هر درد است
باذن الله برای کسی که طلب شفاء کند بخوردن آن ریخته لباس پنبه بپوشید زیرا
آن لباس رسول الله بود و لباس پشم و موئی نپوشید مگر بجهة علت و شبیر دقتی که طعام
میخورید بخورید بگشتان زیرا که بآن طعام خورده اید قال الله تبارک و تعالی بارک الله
خیلی و خداوند دوست دارد یا کریمی را دوست دارد که اثر نعمت خود را در دست بنده اش
به بیند صلهٔ ارحام بجا آرید هر چند بسلام دادن باشد بجهة فرمایش خداوند و اتقوا الله
الذی تسائلون به والارحام و لا تقطعوا ارحامکم و در دهای خود را بچنانچه و چنان کردم
نکنید زیرا با شما حفظه ملکه هستند حفظ می‌کنند و می‌نویسند هر چه بعمل آورید
ذکر خدا را در هر جا بکنید صلواة بر پیغمبر و آل او علیهم السلام بفرستید بدرستیکه
خدا قبول می‌کند دعاء شما را در وقت ذکر بسبب صلواة فرستادن بر پیغمبر و آلش
غذاء گرم را بگذارید تا سرد شود و بتوانید بخورید زیرا رسول الله طعام گرم برایش
آوردند فرمود بگذارید تا سرد شود خداوند عالم برای ما طعام گرم قرار نداده است
برکت در غذاء سرد و گرمش برکت ندارد (علاوه بر این طعام گرم پردهای
سقف دهن و گلو و معده را می‌سوزاند بجهة آن غذاء گرم شخص متألم
می‌گردد و غذاء گوارا نمی‌شود) و بچه‌های خود را اعتقادات حقه یاد دهید
تا با نها غلبه نکند طائفه مرجئه و اصحاب باطله ایشانهای زبانشان را که
دارید تا خیلی سالم بمانید (زیرا تمام کلماتیکه که موجب ابتلاء شخص است در دنیا و
آخرت از زبان جاری می‌گردد و زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد)

[illegible] علیهم السلام [illegible] اعتقاد [illegible] معصوم [illegible] مسلمان [illegible]

و امانات را بصاحبانش رد کنید اگرچه صاحب امانت از قتلهٔ انبیاء باشد
(بدلیل قال امیر علیه السلام الله الطیب الیقین وقال الله حتی تؤدوا الامانات الی اهلها
زیرا صاحب امانت تو را امین دانسته و امین باید در رد امانت صاحبش را امین و خاطر
جمع نماید نه خیانت) خدا را بیاد آورید وقتی که داخل بازار شدید و خلق مشغول
به تجارت و بیع و شری هستند زیرا این ذکر خدا کفارهٔ گناهان و موجب زیادتی حسنات
و از غافلین نباشید (چنانکه اهل بازار در این حین تجارت از خدا غفلت کنند کاملا)
وقتی که ماه رمضان آمد سفر نکنید لقوله تعالی فمن شهد منکم الشهر فلیصمه (مگر از ضرورت)
در شرب مسکرات و مسح کردن بکفش و چکمه عوض مسح بشره با تقیه ندارد
(که عامه سنیها عوض مسح بشره یا در وضو بچکمه یا مسح می کنند خلاف القرآن
و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین رجلین خود بشره را می گویند نه کفش را)
در خصوص ما غلو نکنید و ما را بمنزلهٔ خدا ندانید زیرا ما بندگان مربوب هستیم
خدا را می پرستیم و بگوئید در شأن ما هر چه میخواهید از صفات نیکو غیر از
صفات ربوبیت بالاستقلال زیرا ائمه هدی علیهم السلام مظاهر اسماء علیاء
و صفات حسنی الله هستند مثلا قدرت الله و علی الله و ید الله و امثال اینها
با اینها اطلاق می شود نه بالاستقلال بلکه باذن الله قادرند بقدرت خدا
ما یشاؤن الا ان یشاء الله و فرمود کسی که ما را دوست دارد دشمن عمل ما کار

۱۷ شعبان

و استعانت بجوئید به پرهیزکاری از محرمات زیرا ورع بهترین وسیله ایست که بیاری آن
شخص استعانت می کند در امور دنیا و آخرت نه نشنید در مجلسی که عیب ما را گویند
و آنها که ما را مدح نکنند در نزد دشمنهای ما پس ظاهر کنید دوستی ما را و خودتان را
ذلیل نکنید پیش سلطان زمان خودتان و راست گوئی را پیشه کنید چه صدق نجات
دهنده است و رغبت کنید بثوابهائی که در نزد خدا است و خوشنودی خدا را بخواهید
و طاعت و عبادت و تلاش نمائید و صبر کنید در این رضاء و طاعت چه قدر قبیح است بر مؤمن
که داخل بهشت گردد در حالتی که پرده اش دریده شده است ما را بزحمت و مشقت نیندازید
در طلب شفاعت شماها در روز قیامت بسبب اعمال سیئه که در دنیا بجا آورده اید
و خودتان را رسوا نکنید پیش دشمنان خود در روز قیمت و نفس خودتان را تکذیب
نکنید بمقام و منزلت که عند الله دارید بجهة اشیاء پست حقیر دنیا و تمسک کنید باوامر الله
و پست حقیر نشمارید ضعفاء برادران دین خود را زیرا هر کس مؤمن را حقیر شمارد خدا
او را حقیر می شمارد و میانهٔ اینها در روز قیامت جمع نمی کند مگر اینکه توبه کند از تضعیف (عذر بخواهد)
و قتیکه مؤمنی حاجت مؤمن دیگر را براد فهمید نگذارد که او بتکلف افتد بجهة سؤال حاجت خود
همدیگر را زیارت کنید و مهربانی نمائید و بخشش بهمدیگر کنید و مثل منافق نباشید
که میگوید چیزهائی را که بجا نمی آورد شعر کانوا رجالا فخلوا و ما قالوا جاء رجال قالوا و ما فعلوا اشعر بر درها جاهلیه
اهل دنیا را که خیلی از مهاجرین لعنة الله علیهم جمیعا و تزویج کنید زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمودند هر کس دوست دارد که بسنت من متأسی باشد پس البته تزویج کند چه از
سنت من تزویج است و در تزویج قصد شما طلب کردن اولاد باشد زیرا من بزیادی
عدد امت شماها بر امتهای سایر امم فخر خواهم کرد و نگذارید برادران خودتان را

از شیر زناکاران و دیوانه زیرا که شیر تعدی میکند بمزاج بچه شیرخوار می تضعیف مثل ضعیفه میگردد
خودتان را منزه بدارید از خوردن گوشت حیوانی که چینه دان و سنگدان و انگشت یک
که پشت پای مرغ است نداشته باشد (زیرا غیر از اینها از پرنده ها حرام است خوردن گوشتش)
و پرهیز بدارید از خوردن گوشت هر حیوانی که دندان انیاب درنده دارد مثل سگ و گرگ و گربه
و از خوردن هر مرغی که چنگال درنده شکاری دارد و سپرز را نخورید زیرا که آن از خون فاسد بعمل آمده
(چنانکه در خبر دیگر آمده که سؤال کردند از جگر سیاه و سپرز که چرا آن حلال و این حرام است حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند سوزنی حاضر کردند زد بجگر خون از او بیرون نیامد و به سپرز آن سوزن را زد خون
بیرون آمد فرمود جگر خونی است منجمد شده شبیه بگوشت گشته و خوردنش مثل گوشت حلال است
اما سپرز فقط خون منجمد است هنوز شبیه بگوشت نشده و خوردن خون حرام است حرمت
علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر) لباس سیاه نپوشید چه او لباس فرعون است (پوشیدن لباس
سیاه مکروه است مگر در عباء و عمامه و کفش و چکمه که در اینها لباس مباح است نه سنت)
غدد گوشت را نخورید که خوردن آن محرک رگ جذام است که در بدن است و قیاس در
دین نکنید زیرا دین را بقیاس نمی توان درست کرد البته بر آید قومی که بقیاس دین را
درست می کنند اینها دشمن دین خدا هستند و اول کسی که قیاس کرد ابلیس است
(قیاس تشبیه کردن حکمی است بر حکم مسئله دیگر که مسئله اولی را اصل و دومی را فرع می نامند
و گویند حکم هر دو یک است چنانکه مشرکین بر انبیاء می گفتند ما انتم الا بشر مثلنا انبیاء را
شبیه خود می دانستند چنانکه شیطان در سجدهٔ تکریم حضرت آدم گفت او را از خاک و گل
خلق کرده و مرا از آتش پس من از عنصر بهتر خلق شده ام او هم مثل من است من چرا باید بمثل خودم سجده
کنم بجهة این قیاس و غفلت از حقیقت امر خلافت آدم خطاب فاخرج فانک رجیم
شنید

شنید این قیاس بحسب اصطلاح بود و اما قیاس در فروع که در این خبر وارد شده است
این است که قیاس در لغت عرب بمعنی اندازه و مساوات است و در اصطلاح اصولیین
اجراء حکم الاصل فی الفرع لجامع بینهما و هی علة لثبوت الحکم فی الاصل یعنی حکم یک جزئی را
در جزئی دیگر اجراء نمودن است و در اصطلاح منطقیین تمثیل می نامند یعنی این جزء مثل آن جزء است
پس حکمشان یکی است و این نوع قیاس افادهٔ ظن می کند که در علم معقول معتبر نیست
چه در علوم معقولات باید دلیلش برهانی باشد که افادهٔ یقین کند مثل اینکه هر مرکب قابل است
برهانش این است هر شیء مرکب مرکب از اجزاء بسیطه است و تغییر در آن مرکب عارض می شود
همانی که تغییر یافت آن مزاج و امتزاج بهم می خورد فاسد می شود مثل هیکل و بدن هر حیوان
که مرکب از عناصر اربعه است بعد از کسر و انکسار و فعل و انفعال مابین عناصر اربعه مزاج معتدل حاصل می شود
و این مزاج باندک حادثهٔ خارجی یا داخلی تغییر می پذیرد و سوء مزاج حاصل می شود آخر کار منتهی
می شود بفساد و مرگ می شود بخلاف تمثیل و قیاس که مفید ظن است معتبر نیست مگر در علم اصول
فقه آن هم نزد علماء عامه سیما ابوحنیفه که تمام احکام شرع را بقیاس درست کرد و نوشت
و عمل باخبار و احادیث نبوی نمود و از این جهة عمل ایشان در دین دین را ضایع و محو می کند
مثل اینکه می گوید خوردن شراب حرام است بجهة مست کردن شرب آن انسان را که این
اصل و حکم نبوی است و بعد می گوید بنگ هم در مسکر مثل شراب است پس آن هم حرام است دلیل در نزد ... حرام است
و این قیاس پیش شیعه حرام است زیرا که از ائمه اطهار اخبار زیاد در حرمت عمل بقیاس وارد شده است ... در حرمت قیاس

[illegible]

وزیرا که احکام شرعیه همه منوط بحکم و علل و مصالح واقعیه است که احاطه بر آن حکم جز خدای
علیم حکیم برای بشر ممکن نیست مگر بوحی و الهام الهی که برای پیغمبر است و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی و ائمه هدی علیهم السلام و نظر و آنچه در اخبار از علل احکام وارد شده است
بمنزله حکمت است و غایات آن فقط نه علل زیرا که جزئی نه کاشف می شود و نه مکتسب
چنانکه بعض بیناکلم شریعت اسلام بر جمع مختلفات و تفریق مختلفات است زیرا که می بینیم
که شارع حکم بالحاق نموده است در منزوحات آب چاه برای نجاست سگ و خوک
و گوسفند و با ختلاف بوئیهای نجس و منی و جمع کرده است در موجبات وضوء
میانه خواب و بول و غائط در صورتیکه اینها مختلف است و حکم کرده است [illegible]
بحرمت روزه عید فطر و وجوب روزه روز پیشش و سنت بودن روزه روز
بعدش و حال آنکه هر روز روز است چه فرق دارد باید یکی واجب دیگری حرام باشد
سیمی مستحب پس باید لیل و برهان ثابت شد که عمل بقیاس در دین شیعه حرام است
باید در احکام همه اخبار و احادیث نبوی یا از ائمه هدی صادر شود و بهوای نفس
نمی توان احکام شرعیه درست کرد مثل حکمت را بین که باد داد طلاق مطلق آمد بر باد داد)
و فرمود حرما بجز زید در اوست شفاء از دردها و تابع فرمایش رسول الله باشید که
فرمودند هر کس بر خود در سئوال باز کند خداوند براو باب فقر و احتیاج را باز می کند
و استغفار زیاد بکنید زیرا که استغفار جالب رزق است و نیش بیند از پیدا از اعمال خیر
هر قدر می توانید فردای روز قیامت جزای اعمال را می باید سعدی بر کس عیش بکو بر خود فرست
کس نیارد ز پس تو پیش فرست

حذر کینه

حذر کینه از مجادله و مباحثه کردن با هم در اعتقادات زیرا ان مجادله موجب شک در
اعتقادات است بعض سست شدن اعتقاد دیگر را از علماء بپرسید نه از همدیگر که دلیلش را بفهمید
و باندک شبهه و اعتراض شک در عقاید می کنید) اگر کسی حاجتی از خدا بخواهد
در این سه ساعت بخواهد یکی وقت زوال آفتاب اول ظهر روز جمعه دوم در وقت
وزیدن باد رحمت و برکت الهی که در آسمانها باز می شود و رحمت الهی نازل می گردد
و مرغها بصداهای آهنگ بتسبیح باری تعالی نه در وقت وزیدن بادهای سیاه و زرد
و سام و صرصر که آن وقت علامت نزول عذاب است باید توبه نمود و استغفار کرد
سیمی ساعت آخر شب در وقت طلوع صبح زیرا که در آن ملک از جانب پروردگار
آن وقت ندا می کند آیا توبه کننده هست که توبه اش را قبول کنم آیا سئوال کننده
هست که عطا کنم آیا استغفار کننده هست که گناهانش را بیامرزم آیا طالب
حاجتی هست پس جواب بگوئید دعا خدا را و طلب کنید رزق خودتان را
در وقت طلوع صبح تا طلوع خورشید زیرا ان دعاء اسرع است برای طلب وسعت
روزی از قدم زدن و سعز کردن در بیابانهای زیادی و آن ساعتی است که خدا
تقسیم می کند روزی را میان بندگانش (قال الله تعالی وَاِذا فَرَغتَ فَانصَب
والی ربک فارغب تفسیرش این است وقتیکه از نماز گزاردن فارغ مشغول شدی
بر تعقیبات ادعیه و دعاء مشغول شو تا طلوع آفتاب و در اغب باش برحمت ایزدی
و ثنا و ستایش این است و قلیلکه تمام احکام را بمردم رسانیدی نصب علی بن ابیطالب بولایت و خلافت بکن)

تفسیر دیگر که از نماز فارغ شدی نصب کن و بنشین و دعا بخوان

[illegible]

دا انتظار فرج بکشید و مأیوس از رحمت الهی نباشید زیرا محبوبترین امور عند الله
انتظار فرج است و مداومت کردن بان (چه بعد از پیغمبر خاتم الانبیاء علیه و آله السلام
هیچ کدام از ائمه هدی قادر مطلق نشدند در اجرای احکام شرعیه و هدایت مردم
براه راست از جور خلفاء ضاله و سلاطین قاهره حتی امیر المؤمنین علیه السلام در این
پنج سال خلافت ظاهری نتوانست که ان بدعتهائی که شیخین گذاشته بودند
بردارد بمرتبه که اصحاب خودش که در خدمتش جنگ صفین کردند می گفتند یا امیر
باید با ما بطریقه شیخین رفتار نمائی چونکه امیر المؤمنین بسنت نبوی رفتار می کرد
مردم از دینی برگشتند خوارج شدند با حضرت امیر می جنگیدند مگر کمی از اصحاب خاص
و شیعیان مخلص و سایر ائمه طاهرین اقتدار پیدا ننمودند تا مردم را از جور
و ظلم سلاطین بنی امیه و بنی عباس خلاص نمایند پس باید منتظر فرج شد و ظهور
حضرت حجة ابن صاحب الامر علیه السلام را کشید تا مؤمنین در آن زمان بفراغ بال
مشغول عبادت باشند و براحتی کسب معیشت نمایند و بجهة طول زمان ظهور
و امتداد غیبت نباید از رحمت الهی مأیوس گشت و از عقاید حقه اثنی عشریه
منحرف شد و بحرفهای باطل و پوچ اشخاص که ادعاء مهدویت می کنند گوش
داد زیرا علامت صدق و یقین ظهور حضرت صاحب الزمان آنست که هیچ ظلم و جور
در میان مردم نباشد یملأ الارض قسطاً و عدلاً بعد ما ملئت ظلماً و جوراً انصاف
بدهید آنهائی که ادعا کرده باب الله نمودند ظلم در زمان خودشان و بعد از خودشان
نکرد

قوم سجده کنید بعد از فراغت از نماز دو رکعت صبح در آن ساعت غائب و مواهب خدا
نازل می شود و بجز مکه با شمشیر وارد نشوید مکروه است نماز خواندن در حالیکه جلو روی
او شمشیر باشد زیرا که قبله محل امن است و وقتیکه حج نمودید بزیارت قبر پیغمبر بروید
ترک زیارت قبر او جفاء برسول الله است و با این از طرف خدا مامور شده اید
(چنانکه در احادیث ائمه وارد است که حج واجب گشته که بعد از آن برگردید بمدینه احکام
شرعی را از ما یاد بگیرید) زیارت کنید اهل قبور را که بر عهده شما حق دارند و طلب
وسعت رزق در وقت زیارتها بکنید بجهة اینکه آنها شاد و فرحناک می شوند بسبب
زیارت شما البته طلب کنند مرد حاجت خود را و در نزد قبر پدر و مادر خود بعد از اینکه
برای آنها دعا کنند زیرا آنها در عالم برزخ روح هستند مجرد از کثافات مواد
و اجسام و دعای آنها زود قبول می شود بخلاف نفس که متعلق باجسام و ابدان است
با اندازه علاقه اش اجابت دعاء بتاخیر می افتد یا اصلا قبول نمی شود اگر غرق محبت دنیا باشد
پست و صغیر نشمارید گناهان خود را وقتی که قدرت بر ارتکاب ندارید زیرا که گناه
صغیره بزرگ می شود برای کردن کبیره می شود بجهة نافرمانی خالق که او را حقیر شمرده در حضور
هر یک گناه سجود را طولانی کنید پس کسی که سجده را طول بدهد اطاعت خدا
کرده و نجات یافته از کبر و نخوت ابلیس برای سجده نکردن و تواضع ننمودن
مردود شد طول سجده موجب مالیدن بینی است بر خاک بدترین عذابها برای او سجده است
وقتی که می بیند یک بنده ساجد خاشع است و در حسرت می ماند که چرا آید که من بسبب
این عمل که بجا نیاوردم و نخوت نمودم مردود ابدی گشتم و تمام طاعاتم هباء منثورا گشت
یاد مرگ را زیاد کنید تمام مصائب را بر شما آسان می کند و در روز بیرون از قبر در روز قیامت در حضور
الله میا ایستید

ابن خارزم که کند مذاهب وهابیها که حجاز را که تو تسلط از احترام مرد بنداز این حکمت ابن سعود رتمیل آنها قبور ائمه بقیع را در مدینه خراب نمود و قند الله

اگر چنانچه کسی درد گرفت آیة الکرسی را بخواند و نیت کند که آن درد خوب می‌شود پس از دعوت میباید
از گناهان بپرهیزید چه هیچ بلاء و نقصان رزق نمی‌شود مگر بگناه حتی خراشیدن پوست
بدن و شکستن و مصیبه زیرا خدای عز و جل میفرماید ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
و یعفو عن کثیر (زیرا اگر خداوند قهار بخواهد جزاء اعمال سیئه ما را در دنیا بدهد باید
فوراً عذاب بیاید الا که لطف او ... گاهی مصیبت و کمی مرض و فقر میدهد که متنبه شده توبه
کنیم بطرف او برگردیم اگر مداومت نمودیم و عناد کردیم آنوقت بلاء عظیم نازل میشود چنانکه
امم سابقه را هلاک گردانید بعد از ارسال رسل و انزال کتب چون بهوای نفس تابع شدند و مخالفت
کردند یکی را مغرق دیگری را بخسف بعضی را به باد صرصر نحس مستمر قوم لوط [illegible] و طایفه را مبتلا
کردن بهمدیگر و گرانی نرخهای اجناس و امتعه چنانکه حالا مبتلا هستند و شدیدتر خواهد شد)
ذکر خدا را زیاد کنید در وقت غذاء خوردن و حرف نزنید چه این طعام
نعمتی است از نعماء الهی و رزقیست از رزق قهار او و شکرش بر شما واجب است
و حمدش لازم و آداب طعام خوردن را مراعات کنید قبل از فراغت از آن
زیرا طعام خوردن زایل میشود و بر صحبتش و خورنده اش شهادت میدهد
بحرکات و اعمالی که در حین طعام خوردن بجا آورده است حتی هر یک حرکات
قبیحه و کلمات لغو نگوئید و از مسکرات و منهیات و محرمات از خوردنیها اجتناب
نمائید حتی اینکه اگر مسکری در سفره باشد خوردن سایر غذاها در آن سفره حرام است
اگر چه آن مشروب را نخورد و هم چنین حرف زدن در حینی که لقمه در دهن باشد
مکروه است زیرا در تکلم راه نفس گاه باز میشود بجهت تکلم کردن و قدری از غذاء
اگر بنفسگاه به تردد اُفتد [illegible] میکند می‌کشد چنانکه بارها اینطور شده است
و اما اگر حرف نزند غذاء از مری وارد معده میشود و در تنفس بسته شده است
کر

کسی که راضی باشد بکمی از رزق خداوند از او راضی میشود بکمی از عمل حذر کنید از تفریط که آن
موروث حسرت است وقتیکه حسرت کشیدن فایده ندارد (چه الفائت لا تستدرک
شخص که مالش را باسراف تلف نمود بعد فقیر گشت این ندامت دوباره آن مال را برنمیگرداند)
وقتیکه در جنگ دشمن را ملاقات کردید حرف زدن را کم کنید و ذکر خدا را زیاد
بغض نکنید که بگریزید زیرا آن موجب سخط و غضب خداوند است و متوجه غضب
میشوید وقتیکه از برادرانتان زخمی دیدید یا شله شده یا فلج یا عیب دست یا قطع شده یا مجروح کشته
یا دیدید که دشمن طمع بر قتل آنها دارند آن برادرانتان را قوت بدهید و یاری نمائید
هر قدر میتوانید و درباره همدیگر احسان نمائید که این احسان مرگهای بد را از شما دور میکند
کسی که بخواهد که بداند قرب و منزلتش پیش خدا بچه اندازه است منزلة الهی را پیش
خود به بیند در وقت بجا آوردن گناهان (اگر از خدا ترسید بجا نیاورد پس در حضر
خائفین و مقربین است و اگر خدا را فراموش کرد مرتکب آن گناه شد از زمره غافلین
و رانده شده درگاه الهی و تابع ابلیس است) بهترین چیزها که مرد در منزلش
نگه میدارد گوسفند است کسی که در خانه اش گوسفند باشد ملائکه هر روز او را تقدیس
میخوانند و هر کس دو گوسفند دارد ملائکه هر روز او را دو دفعه تقدیس میگویند
هم در سه روش گوسفند خداوند با وی میفرماید مبارک باشد بر تو این نعمت
یکی از فوائد نگهداشتن گوسفند این است که اگر شخص بر حق بلائی بلاء متوجه بان حیوان
میشود که مال اوست خودش و اهلش سالم میماند و از حیث حفظ فربه کردنش از روی موجب شفاء است

هر مسلمانی که ضعیف القوه شد گوشت را با شیر بخورد پس خداوند عالم قوه را در هر دو تا
قرار داده است وقتی که اراده حج نمودید بعض لوازم سفر را پیش از سفر بخرید
زیرا خداوند تبارک و تعالی فرموده اگر اراده خروج کردید اسباب را مهیا و آماده نمائید
وقتی که در آفتاب نشستید پشت بآفتاب کنید زیرا آشکار دردهای پنهانی را
ظاهر میکند (تا تسکین یابد) وقتیکه حج نمودید به بیت الله زیاد نگاه کنید
زیرا که برای خدا صد و بیست رحمت است در نزد بیت الله الحرام شصت تا
از آنها برای طواف کنندگان است و چهل تا برای نماز خوانها و بیست تا برای
نگاه کنندگان بر بیت الله اقرار کنید در بیت الله الحرام بگناهان خود با آنهائیکه
حفظ دارید یا فراموش کرده اید ای پروردگار آنچه یاد داریم و یکی یکی اقرار
میکنیم یا فراموش کرده ایم از گناهان همه را ببخش زیرا هر کسی اقرار کند در آن
موضع بگناهان خود و بشمارد آنها را یکی یکی و بیاد خویش آورد و استغفار نماید
از آنها حق است بر خدا که آنها را بیامرزد و دعاء خواندن را پیش از
نزول بلاء مقدم بدارید زیرا که درهای آسمانها باز میشود در شش موقف
در وقت نزول باران و در حین جنگ و در وقت گفتن اذان و در
قرائت قرآن و در زوال آفتاب و در طلوع صبح هر کسی جسد میت را
بعد از سرد شدن بدنش مس نماید غسل مس میت بر او واجب است
کسی که غسل میدهد مؤمن را بعد از کفن کردن آن خودش غسل کند و بعد از آن او را
مس نکند و کفنها را بخور ندهید (که آن رسم مجوسان است) و مرده های خودتان را
با طیب

با طیب مس نکنید مگر کافور زیرا که میت بمنزله محرم است و اهل خودتان امر کنید
بکلام خوب در نزد مرده های خود زیرا فاطمه زهراء علیها السلام وقتیکه پدرش علیه السلام
قبض روح شد زنهای بنی هاشم شعرها میخواندند فرمودند ترک کنید نغمهای خود را
و دعا کنید لازم است بر شما دعا کردن و مسلم آئینه مسلم دیگر است اگر از برادران
خود لغزشی دیدید او را مذمت ننمائید بلکه براه راست دلالت نمائید و نصیحت کنید
در رفاقت جوئید خلاف کردن را ترک نمائید و میانه روی با مردم بکنید [illegible]
کسی که سفر کند با حیوانی اول در ورود بمنزلگاه علف و آب آن حیوان را موظف باشد (بعد بار
خود چه اگر مرکب سیر نباشد نه بار میبرد و نه میتوانند سوار شوید در وسط راه سفر میمانید)
بصورت حیوانات نزنید زیرا آنها تسبیح پروردگار خود مینمایند کسی که در سفر از شماها
راه گم کند یا اینکه بترسد ندا کند یا صالح اغثنی ای صالح مرا پناه ده زیرا که برادران
شما از طایفه جن وقتیکه صوت شما را شنیدند جواب میدهند گمراه را براه راست
دلالت کنند و حیوانش را نگه میدارد و هر کس از شماها اگر از شیر بترسد
بخودش یا بحیوانش یا گوسفندانش خطر برود بر خود دایره بکشد بگوید اللهم رب
دانیال و الجب و کل اسد مستاسد و احفظنی و غنمی (آسوده خواهد شد)
و کسی که از شما از غرق شدن بترسد بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور
رحیم و ما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات
بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون و کسی که از گزیدن عقرب بترسد بخواند
سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین انه من عبادنا المؤمنین

عقیقه نمائید یعنی گوسفندی ذبح نمائید برای اولادتان در روز هفتم تولدش و موی سرش را
بتراشید و بوزن آن موی نقره تصدق نمائید پس این واجب است بر هر مسلم
و هم چنانچه کرد رسول الله صلعم برای حسن و حسین (و در حدیث دیگر هست که اگر عقیقه
نکنید آن بچه تلف نگردد خودتان را ملامت نکنید زیرا این قربانی و صدقه رفع بلاء
و آفات از آن بچه می‌کند و اگر پدر شخص عقیقه نکند خود شخص وقتیکه بزرگ شد برای خودش
عقیقه کند کفی است) هر وقت یک سائلی چیزی دادید از آن سائل بخواهید که برای
شما دعاء کنید که دعاء او در آن وقت مستجابست اما دعاء آن سائل در حق خودش
قبول نمی‌شود بجهة آنکه انها دروغ می‌گویند (شاید در واقع مستحق نباشد و بطمع سائل شده است)
اگر کسی که چیزی میدهید دستش را ببوسید بیار و ببوسید برا خداوند عالم آن صدقه را می‌گیرد
پیشتر از آنکه بدست سائل برسد قال الله تبارک و تعالی و یأخذ الصدقات پس تصدق
بدهید زیرا که تصدق آتش غضب خدا را خاموش میکند حرف زدن را از
اعمال خود حساب کنید تا کم تکلم کنید (چه هر چه گوئید ملائکه می‌نویسند صفحه عمالتان ۲ یکرو در خیر
سیاه می‌شود) و انفاق کنید از آن نعمتهائی که خدا برای شما رزق قرار داده است
زیرا که احسان کننده و نفقه دهنده در سبیل‌ها بمنزله مجاهد است بلکن در سبیل الله
کسی که خلف یقین دارد انفاق میکند و نفسش را به سخاوت عادت میدهد
(خلف یعنی باقی مانده چه هر کسی انفاق کند آن برایش در آخرت باقی میماند
و در دنیا موجب زیادتی رزقش می‌شود و الا آنچه در دنیا خرج می‌شود از بین میرود)
ما عندکم ینفد و ما عند الله باق اگر کسی صاحب یقین باشد بعد شکی بر او عارض گردد

یقینی

یقینش خود باشید زیرا که شک دفع یقین نمی‌کند و حکم او را نمی‌شکند (مثلا
شخص وضو ساخت بعد از ساعتی خواست نماز بخواند با این وضو شک کرد که آیا حدثی
از او سرزده که ناقض وضو باشد یا نه اعتنا باین شک نکند و بهمان وضو تعقیب نماز بگذارد)
و شهادات بقول دروغ ندهید و نه نشینید بر سفرۀ طعامی که در آن شراب خورده می‌شود
بدرستیکه بنده نمی‌داند کدام وقت با دموۀ خنده می‌نماید و وقتیکه می‌نشینید غذاء
بخورید مثل غلامان به نشینید که در روی زانوها می‌نشینند و یکپای خودش روی آن
پای دیگر نمی‌اندازد دشمن متکبران و چهار زانو نه نشینید که آن نشستنیست که خداوند
او را دشمن دارد و صاحبش را مبغوض میدارد (بلکه دو زانو مثل مجهای قدیم نه نشینید)
شام انبیاء بعد از تاریکی شب است (که بعد از نماز مغرب و عشاء باشد) و شام
شب خوردن را ترک نه نمائید بدرستیکه ترک آن بدن را خراب می‌کند و علیل می‌شود
تب کردن جلودار مرگ است که خبر میدهد و زندان خداست در روی زمین
در آن تب حبس میکند هر کرا خواست از بندگانش و تب کردن گناهان را
میریزد از مریض چنانکه برگ درختی از پشت شتر میریزد هیچ دردی عارض نمی‌شود
مگر از شکم و معده انسانی (که از خوردن زیاد و ناپرهیزی و الوان طعمه دیگر به
که در تحلیل رفتن دیر و زودی دارند از این جهت مریض می‌شوند پس باید بیک طعام
اکتفاء شود و یا بغذاهائی که در هضم مساوی باشند المعدة بیت کل الداء
والحمیة رأس کل الدواء که به پرهیزکاری امراض سوء الهضم برطرف می‌شود)
مگر زخمها و تب که اینها از خارج بجسد انسانی وارد می‌شوند (مثل تبهائی که بسبب

و حرارت آفتاب و خستگی عارض می‌شوند که آنها را حمی یومیه می‌گویند با استراحت
و عرق کردن خوب می‌شوند بخلاف تبی که از تعفن اخلاط بعمل آمده معالجۀ آن
منضج و مسهل است چون آن تب از داخل است رفع مایه تعفن اخلاط می‌خواهد)
بشکنید حرارت و سورت گرمی تب را بخوردن بنفشه و آب سرد بدرستیکه
که حرارت تب از جرگ جهنم است (یعنی جهنم معده که نماینده جهنم خارجی است
زیرا که خداوند در خصوص آن جهنم خارجی هم در قرآن می‌فرماید هل امتلأت
قالت هل من مزید یعنی هر چه کفار و مشرکین و اهل گناه را با آتش جهنم می‌اندازند
همه را می‌سوزاند فانی می‌کند خدا می‌فرماید آیا سیر شدی و پر گشتی در جواب میگوید
زیادتر بریزید هم چنین جهنم معده هر چه غذا و میریزید میگوئید سیر شدی میگوید
زیادتر بریزید سیری ندارد همه را به تحلیل برده خالی می‌ماند و دود و بخارش بدماغ صعود میکند)
هیچ مسلمانی دواء نخورد تا آنوقتی که مرض غلبه بر صحت نماید (آنوقت دواء بخورد
زیرا که خود دواء مغیر مزاج است مگر در وقت ضرورت که غلبۀ مرض باشد)
و دعاء کردن رد میکند قضاء لازم را خودتان را عادت بدهید بدعاء
کردن قبل از نزول بلاء وضوء تجدیدی ده حسنه دارد پس همیشه با وضو باشید
کسالت را از خودتان دور کنید زیرا شخص کسل حق الله را بجا نمی‌آورد (لا تقربوا الصلوة
و انتم کسالی و لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری یکی اهل کسالت برآرد و کسالت ...)
خودتان را نظیف و پاکیزه کنید باستعمال آب از بوهای گندیده و با این عادت
کنید بدرستیکه خداوند ... دارد از بندگانش تا قاذورات و بوهای بد دیگر را
که هم نشینهای خود اذیت استشمام بدهد و انها بدشان می‌آید از آن

بازی

بازی نکنید کسی با ریشش در نماز خواندن که آن مکروه است مادام که فعل کثیر نباشد و اگر موجب
فعل کثیر شد مبطل نماز است) و نه بچیزهای دیگر که او را از نماز باز مشغول کند عبادت
نمائید بعد قبل از آنکه او منصرف شده بکار دیگر مشغول باشید شخص مؤمن نفس او
در زحمت است و مردم از او براحتی میافتند (بجهة آنکه برای قضاء حوائج مردم خودش را
به تعب و مشقت می‌اندازد تا دیگران راحت باشند بعکس ظالم که خودش در راحت است و دیگران را
بمشقت و زحمت می‌اندازد) بزرگترین کلامتان ذکر خدا باشد اجتناب
نمائید از گناهان زیرا که بنده مرتکب گناه آورده می‌شود و روزیش از او حبس می‌شود
و مریضهای خود را مداوی کنید بصدقه دادن و اموال خودتان را از تلف
شدن نگه دارید بزکوة دادن نماز نزدیک کننده هر متقی است بدرگاه خداوندش
و جهاد حج کردن جهاد هر ضعیف است خوب شوهرداری کردن جهاد زنها است
فقر و پریشانی مرگ اکبر است (نسبت بازهاق روح از بدن که آن مرگ اصغر است از فقر)
و سئوال کردن از مردم مرگ اسود است که از خجالت رویش سیاه می‌شود و ریاضات
نفسی که هوای نفس اماره را بجا نیاوری مرگ احمر است و انفعال و خجل شدن
بعد از ارتکاب عمل قبیح که تائب باشد مرگ اصفر است که رنگ رو زرد می‌شود)
کمی عیال یکی از دو دولت است (یکی دولت بمال دارائی حاصل می‌شود دیگری بکمی خرج از این
جهت که کم بودن عیال نان خوار شخص بدولت میرسد) اندازه نگه داشتن در خرج
که اقتصاد باشد نصف معیشت است (آن نصف دیگرش مال است که بآن زندگانی می‌کند)
هم و غم نصف پیری است یعنی زودتر آن تأثیر میکند بجهة سست و ضعیف کردن قوای بدنی)

هیچ مردی نصیحت نمی‌فهمد با اقتصاد دخیل در مخارج میانه‌روی نگه دارد و هیچ مرد بمشقت نمی‌افتد
اگر در کارهایش با دیگری مشورت کند احسان تمام نمودن تمام نمی‌شود مگر پیش صاحب حسب
و دین (زیرا صاحب حسب برای حفظ مقام و شأن آن اتمام می‌کند و صاحب دین
بجهت مروتش) کسی که یقین بخلف داشته باشد نیکو عطیه می‌کند (زیرا که می‌داند
هرچه بفقیر داد او را عوض داده‌اند و ذخیره آخرت قرار داده بالمضاعف تا هفتصد برابر
قال الله تعالی مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل
فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء والله واسع علیم) کسی که برنجد
برادرش در وقت معصیت پس بتحقیق اجر و مزدش که عند الله بود پایمال کرده
کسی که پدر و مادرش را محزون کند با آنها عاق شده است (قال الله تعالی ولا تقل لهما اف)
رزق خود را از آسمان نازل کنید بصدقه دادن اقسام انواع بلا را بدعا دفع کنید
قبل از نزول بلا یعنی قسم بر آنکسی که دانه را رویانیده و مخلوق را خلق کرده
البته بلا تندتر می‌آید بطرف مؤمن از آن سیلی که از بالای کوهها بجوی پایین می‌آید
یا از دویدن اسب تندرو از خدا مسئول نمائید عافیت و سلامتی را از
سختی بلاها و بی‌طاقت شدن در آن بلاها زیرا که سختی بلاها آنست که دین انسان را
ببرد نیکوبختی آنست که از ابتلاء دیگری پند بگیرد خودتان را با خلق
نیکو ریاضت بدهید زیرا که مؤمن بحسن خلق بدرجه روزه‌دار می‌رسد که در روز
روزه‌دار باشد و شبها قائم الصلوة کسی که شراب بخورد و بماند که آن شرابیت خدا
برای او از طینة خبال می‌نوشاند (که حمیم و ماء غلیان باشد کذا) اگرچه
خداوند النشر الخمار را بعد از توبه آن بخشیده باشد   باب نذر

هیچ نذر منعقد نمی‌شود در معصیت خدا و هیچ قسم درست نمی‌آید در قطع صله رحم
بدانکه متعلق نذر و قسم باید یا مهر یا بجا آوردن احکام وجوبی یا مستحب باشد و یا ترک
کردن محرمات و مکروهات باشد باین معنی که متعلق نذر باید رجحان داشته باشد
مثل اینکه نذر کند نماز وجوبی یومیه را بجا آورد فرقش این است که اگر شخص بعد از نذر
آن نماز را ترک کند و نخواند باید هم قضاء آن نماز را بجا آرد و هم کفاره نذر را
بدهد و اگر نذر نکرده بود آن نماز از او فوت شود باید قضایش بجا آرد دیگر
کفاره ندارد و اما نذر مستحبات مثلا اگر نذر کرد که روز جمعه را روزه بدارد بدون
نذر روزه‌اش سنت بود اگر روزه نمی‌گرفت حرجی برای او نبود اما بعد از نذر روزه جمعه
واجب می‌شود اگر ترک کند باید کفاره بدهد و هم چنین در محرمات و مکروهات
چه ترک محرمات واجب است بعد از نذر مؤکد می‌شود اگر بجا آرد علاوه بر عذابش
کفاره هم لازم دارد و هم چنین در مکروهات لااقل باید منذور به مباح باشد نه
فعل معصیت مثل اینکه نذر کند اگر فلان حاجتم برآورده شد شراب می‌خورم این نذر
منعقد نمی‌شود لغو است و اگر قسم بخورد و بگوید والله من به پدر و مادرم طاعت نمی‌کنم
و این قسم هم منعقد نمی‌شود اگر طاعت کرد حنث قسم ننموده و کفاره هم ندارد)
اگر کسی دعا کند بدون عمل با احکام شرعیه مثل تیر انداز است بدون کمان زه
یعنی عملش لغو است قبول نمی‌شود) زنها را لازم است که عطر استعمال کنند و زینت نمایند برای
شوهر انش (نه برای مردم مثل حالیه که زنهای طهران که آن حرام است و ممنوع بحکم قرآن)

کسی که در بردن مالش با دزد و ظالم بجنگد و کشته شود شهید است یعنی ثواب شهید را دارد نه احکام
شهید برای او مترتب است. از غسل ندادن و با لباسش دفن نمودن چنانکه در علم فقه
مشغون است احکام شهید را باید از اهل علم یاد گرفت) و هم چنین است در دفاع عرض
و ناموسش اگر کشته شود ثواب مرتبه شهید را دارد) نذر و قسم برای ولد منعقد
نمی‌شود با وجود پدرش و هم چنین با وجود شوهرش (و هم چنین غلام و کنیز بدون
اجازه آقایش یعنی این جماعت در مستحبات بدون اجازه پدر و شوهر و مولا قسم
بخورند یا نذر کنند در بجا آوردنش اگر آنها اجازه ندهند این نذر و قسم لغو است
کفاره ندارد بعد از اجازه واجب می‌شود فعلش واجب و ترکش حرام موجب کفاره است
و لو اینکه این نذرشان از زیارت و نماز مستحب باشد نمی‌توانسته بی اجازه آنها بعمل آورند)
صحرانشینی بعد از هجرت و هجرت بعد از فتح مکه واجب نیست جایز نیست (معنی این حدیث این است
اشخاصی که به خاتم الانبیاء در مکه ایمان آوردند مشرکین برآنها اذیت و آزار می‌رسانند
چنانچه پیغمبر بمدینه طیبه هجرت نمودند بر مؤمنان هم لازم شد که از مکه بمدینه هجرت نمایند
مگر مستضعفین که قدرت و استطاعت هجرت نداشتند از این جهت آنها را مهاجر نامیدند
و بعد از فتح مکه مشرکین مغلوب شدند دیگر نمی‌توانستند بر مؤمنین ضرر برسانند
از این سبب فرمودند که هجرت بعد از فتح مکه لازم نیست بلکه جایز است و هم چنین
اعراب می‌آمدند مسلمان می‌شدند در مدینه احکام فقه را یاد می‌گرفتند پیغمبر می‌فرمود چون
طایفه‌تان مشرک و کافر هستند نباید میان آنها بروید و بشوید احکام شرعیه را یاد بگیرید
دعم تابعه

نمایند از این جهة فرمودند لا تعرب بعد الهجرة یعنی صحرانشینی میان بدوها جایز نیست قال الله تعالی
الاعراب اشد کفرا و نفاقا بعد اسلام قوت گرفت و احکام شرعیه میانه اعراب هم شایع شد
و در این زمان تعرب عبارت از آنست که شخص از دهات برآید بشهر طالب فقه و اصول
شود و معرفة امور یاد بگیرد و عالم گردد اگر بماند هر آینه بدهات و میانه اهالی آنجا باید ناشی
برود و اجراء احکام شرعیه و امر بمعروف و نهی از منکر نتواند بکند بلکه خودش هم بحسب مجالست
با آنها عادات آنها را می‌گیرد و علومی که یاد گرفته است فراموش خواهد شد حرام است که از
... با آنجاها هجرت نماید برای امر معیشت ده مرد ده مرد را احمق کند مرد حق را کافر
مطلق کند قال امیر المؤمنین علیه السلام یقاس المرء بالمرء اذا ما هو ماشاه ولکم من جاهل اثر ذی
حکیما حین آخاه اسب تازی را به هندی بپیش خر رنگش و هم خوی نگردد طبع او هم گون شود
از این جهت است که از جلیس بد باید احتراز نمود تا شخص بصفات ذمیمه او متصف نگردد
سعدی مارا بهشت صحبت یاران همدم است دیدار یار نامتناسب جهنم است
دنیا خوش است عمر عزیز است جان شریف لیکن رفیق بر همه اینها مقدم است
از این بابت است که پیغمبر امر فرموده است که از فقهاء احکام شرعیه نمائید و اما
با حکماء جلیس مانوس باشید تا صفات حسنه و اخلاق پسندیده آنها یاد
بگیرید و پاکیزه شوید و تمام انبیاء برای این آمده‌اند که این حیوان دو پای بشر را از
صفات حیوانیت بیرون آورده و بمقام انسانیت برسانند قال الله تعالی هو الذی بعث
فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین)

بخواهید و متعرض باشید بآن نعمتها و رحمتهائی که در نزد خداوند عزّ و جلّ است
به رستگی بسبب اینها بی نیاز می‌شوید از آن اموالی که در دست مردم است شعدی
و دست حاجت چه بری بیش خداوندی که کریم است و رحیم است و غفور است و وجود
شخص ایمان محبوب است پیش مردم حتی اشخاص فاسق که هیچ اوراهیت دارند
هیچ عملی عندی محبوبتر از نماز نیست امور دنیا شمارا مشغول نکند از گذاردن
نماز در اوقات خود رستگی بدرستیکه خدا مذمّت کرده است اشخاص بی اهمیت
نموده اند در خواندن نماز در اوقاتش فقال الذین هم عن صلوتهم ساهون
یعنی غافلون بدانید که صالحین دشمنان شما اعمال ریائی بجا می آرد و بعضی از اینها
در نزد بعضی دیگر و خداوند عالم اینها را توفیق نمیدهد و خدا قبول نمیکند از اعمال
مگر العمیر الکرام نودی برای نیکوئی باشد که اینهمین مخیّر بعنی با خلوص باشد و گناهان مردم
فراموش نمیشود خداوند همراه است با مردمانی که پرهیزکار باشند و محسن یعنی
نمازرا به ریاء و سمعه نخوانند بدون ملاحظهٔ مخلوق صرف عبودیت باشد نه عادت
و مراد از دشمنان شما جماعت عامّه هستند که دشمن اهل بیت و شیعه اند
مؤمن برادر مؤمن خود را سرزنش نمیکند و خیانت نمیکند و تهمت نمیزند و خوار نمیکند و نمی‌گذارد
وارد و برائت دو دوری نجوید عذر برادرت را بپذیر اگر عذری نداشته باشد یاری کن
در رفع عذرش مبادا که بدن نکند کوها بشفقت و قلب سهل تر است از مباشرتی
که در تحصیل ملک نابا بپایدار سعی بر آرد (که هلاک دنیا باشد هر روز مال تست فردا مال دیگری است

سعی در ملک ناپایدار بهر مدار چون ترا انسان به هیچ غدار هرچه بهتر آنرا بوارث میرساند
تمتع و لذت را آن میبرد و وبال و عذابش برای تو باقی میماند پس از مال دنیا بقدر
ترحفظ داری که بخوری و بپوشی و ببخشی زیادتر از این جان کندن برای دشمن است که وارث باشند)
استعانت از خدا جوئید و صبر نمائید زیرا زمین ملک خدا است بهر کس خواهد میدهد
در بندگانش و عاقبت خوب برای پرهیزکاران است که از جمع آوری اموال پرهیز کنند)
در امورات قبل از وقتش عجله ننمائید که پشیمانی شوید (الامور مرهونة لاوقاتها قبل از
وقت مرتکب انجام آن امر شدن سفاهت است زیرا هر شیئی تا اسباب بمقدماتش فراهم نیاید
وقوع آن محال است زیرا کار حکیم حکمتش نیست ایجادش مگر به تهیه اسباب یکی از اسباب
زمان است تا نرسد بمصر انجام پذیر نیست ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها)
اگر روزی دو و دوری را دو کنید که قوت قلب میآرد بضعفاء و خود رحم کنید و از
از خدا بخواهید مبادا غیبت مردم نمائید بدرستیکه مسلم غیبت برادرش کند
تحقیق خدا از این غیبت نهی کرده است فقال ایحبّ احدکم ان یاکل لحم اخیه
میتاً فکرهتموه (چنانکه حضرت پیغمبر آمد گفت دختر روزه دار است فرمودند
چطور روزه دار است و حال آنکه مفطر بجا آورده گوشت میته خورده گفته
چیزی نخورده فرمودند غیبت مسلمان کرده و غیبت کردن بمنزلهٔ خوردن گوشت میته
استفراغ نمودند امر بقی کردن فرمودند دختر قی کرد یکپارچه گوشت از گلویش
بیرون آمد و اینصفات خبیثه که شخص بآن متصف است و عادت میکند که گشته

در عالم برزخ و مثال متشکل بشکل یکی از حیوانات درنده و موذی و عقرب و مار میگردد
و این را تجسّم اعمال مینامند که مثل و شبیه این موجودات جسمانی هستند بدون تفاوت
فرقی که دارند این است که حیوانات و نباتات و جمادات دنیوی مجسم هستند یعنی
طول و عرض و عمق دارند مرکب از عناصر و مواد اربعه آب و آتش و خاک و باد باشند
ولازمه این تغیّر است و بطوء در حرکت و سکون بخلاف عالم اشباح و عالم مثال
که طول و عرض دارند لیکن ماده ندارند چنانکه شخص در عالم خواب می‌بیند صورت
و شخص یکی از موجودات را یا خودش را که در فلان مکان است بعد بلا مهلت و زمان
می‌بیند که در مکان دیگر است و حال آنکه شاید در عالم اجسام میانه این دو مکان صد
فرسخ یا زیاد و کم باشد که این شخص در عالم خواب خودش را در یکطرفة العین و لمح بصر در هر دو جا
می‌بیند اما اگر در عالم اجسام بود باید چندین روز یا ماه حرکت نماید تا از مکان اوّلی
بدوّمی برسد و واضح‌تر از این برای فهمیدن صور مثالیه تخیّل شخص است در ذهن
خود صور موجودات را که بمحض اراده قوه متخیله همه اینها را ایجاد میکند بدون مزاحمت
بهمدیگر و بدون تراکم اینها روهم از این جهت است که خلق حسنه بصورت های نیکو
و صفات رذیله بهیکلهای موحش در قبر و عالم برزخ متشکل میشوند بعنوق بصاحب
صاحبش هستند مثل حور و غلمان و نعیم جنان یا مثل عقرب و مار و آتش و حکم جهنم و سقر
اناالی الجنة و اناالی النار از اینجهت است که فرمودند القبر اما باب من الجنة او حفرة من النیران
فضولی بغدادی بزبان ترکی میفرماید منزل اتماز زاهد جهنمده اوت الماز هر بکسه اوزین
یا ندر ماقه بنمچه اوت آپارور یعنی هر کس برای سوزاندن خودش از دنیا آتش میبرد
علی

علی الجمله در تجسّم اعمال و متشکل شدن بصور حسنه یا بهیئه ردیه قبیحه عند العلماء و الحکماء هیچ شبهه نیست
و خیلی هم از اخبار و احادیث مؤید این قول است که مردم در روز قیامت بصور حیوانات مجسّم
گشته محشور میشوند مثلاً اشخاصیکه در دنیا حریص بجمع کردن مال بوده‌اند بصورت مورچه که
شغلش این است در زیر پاهای محشر پامال میشوند و بعض بصورت درنده کان اینهائی هستند
که در دنیا باستعمال قوه غضبیه زیاد نموده‌اند مردم را کشته‌اند و بعض بصورت میمون و روباه
اینهائی هستند که در دنیا شغلشان تقلید در آوردن و حیله گری نمودن و در ریاکاری و بازیگری
بازی نمودن است و بعض بصورت خوک و خرس که شغل متکبران است و علی هذا القیاس
چنانکه انبیاء و ائمه هدی سلام الله علیهم مظهر قدرت الله و اسماء حسنی و صفات علیاء
خداوندی هستند این قدرت و توانائی را دارند که در همین دنیا و عالم اجسام این صور مثالیه حقیقیه را
که ناشی از اعمال مردم است ظاهر کنند باذن الله تعالی به بعض از اولیاء و محبین خودشان بنمایانند
چنانکه در حدیث آمده که ابو بصیر اعمی که از جمله اصحاب خاص حضرت صادق علیه السلام بود
در روز عرفه در عرفات صوت و دعای حاجیان را میشنید گفت چه قدر امسال زائرین
بیت الله الحرام زیادند حضرت فرمودند چه قدر امسال حاج کم هستند گفت پس اینها کی
هستند فرمودند میخواهی بتو بنمایانم عرض کرد با حضرت دست مبارک بچشمهای ابی بصیر مالید
نگاه کرد و دید کوه عرفات و دامنه اش پر از حیوانات و جانوران درنده و موذی جبار بانگ اند
همهٔ این حاجیها مسخ شده بصورت اعمال خود مصوّر گشته‌اند هیچ کس نیست مگر خود دیش حضرت
صادق علیه السلام و یکی دو کس که حضرت سؤال الیهم بصورت اصلی هستند متوحش گشته حیران اند

حضرت فرمودند میخواهی ببینی فیناً بالباس مردم را بصورت ببینی در روز قیامت تو مثل سایر مردم از اعمال خودت مسئول باشی و یا اینکه بجانب اولیاء
برگردی مسئولیت دارد بهشت توی حق الوم ر اختیار کرد حضرت باره دست مالید بچشم ظاهر شد لکنی بصیرتش فردا گشت الیوم بصرک حدید

والتفات فاحش یعنی بطرف راست وچپ در نماز نماز را قطع می کند هر که اینکار را
کرد لازم است نماز را از سر بخواند با اذان واقامه وتکبیرة الاحرام هر کس قل هو الله
احد را بعد از نماز صبح ده مرتبه بخواند تا طلوع خورشید و ده مرتبه انا انزلناه و ده مرتبه
آیة الکرسی را این خواندن منع می کند هو الله از تلف شدن از هر چیز که می ترسد مال او را
تلف کند و هر کس قل هو الله احد و انا انزلناه را قبل از طلوع آفتاب بخواند از گناه
کردن مصون است آن روز هر چند ابلیس سعی کند که او را بگناه بیندازد نمی تواند
پناه ببرید بخدا از غلبه کردن دین مردم که نتوانید از عهده اداء آن بیائید)
مثل اهل بیت علیهم السلام مثل کشتی حضرت نوح است هر کس از آنها تخلف کرد
هلاک می شود (و هر کس متمسک شد بولایت آنها نجات یافت که آنها ریسمان محکم
حبل متین الهی اند که گسیخته نمی شوند فاستمسکوا بالعروة الوثقی لا انفصام لها)
لباس کوتاه پوشیدن طهارت است برای نماز (قال الله تعالی وثیابک فطهر ای قصر
(زیرا که لباس بلند بزمین می کشد ملوث بکثافات می گردد و لباس تا نصف ساق
از آلوده گی ایمن است) شربت عسل شفاء است قال الله یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس در هنگام غذاء ابتداء به نمک کنید وختم طعام را
هم به نمک نمائید اگر مردم بدانند چه قدر منفعت در نمک است دوا را ترجیح
می دهند به تریاق (اعلم که معجونی است مرکب قریب از صد جزء که اطباء برای امراض
مزمنه درست می کنند و در هر مرض صعب العلاج مفید است اما حالا درست کردنش
کم شده است

کم شده است بجهة شیوع طب فرنگی بر ایرانی که اکثر جوهریات استعمال می کنند نه
علفیات و حال آنکه استعمال جوهریات در هوای ایران مضر است و مهلک چنانکه می بینید)
دیگر که ابتداء خوردنش به نمک باشد خداوند عالم از هفتاد درد می برد که آنها را نمی داند
مگر خدا (بجهة اینکه باعث نمک معده را قبل از طعام تمام اخلاط فاسده که در آن معده است
زایل می شود و معده خالی می ماند غذاء تازه بهتر هضم میکند بخلاف اینکه اگر آن اخلاط در معده
وارد باشد غذاء وارد شده را نیز فاسد و متعفن می کند خلط غیر صالح تولید می گردد
و آن موجب امراض متعدده می شود و هم چنین در آخر طعام موجب سرعت هضم است)
و اگر شخص بعد از غذاء انگشت را به نمک نرم آلوده کند بدندانهایش مسواک کند
چرک و چربی طعام را می برد و مینای دندان را سفت و جلا می دهد و لثه و گوشت
بن دندانها را سخت می نماید و اگر کرم [illegible] که [illegible] در [illegible] باشد برطرف
می کند بخلاف گردهای فرنگی که مینای دندان و لثه را فاسد و کند می کند بعد از [illegible] زمانی
دندانها پوسیده می شود و لثه و گوشتهایش چرک و ورم پیدا می کند و درد می کند علاجی غیر
از کندن ندارد چه قدر مردمان سفیه عناد و لجاجت دارند و رحم بخودشان نمی کنند
بگذار تا بمیرند در جهل خود پرستی) سه روز از هر ماه روزه بگیرید و آن برابر
روزه سال است (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها پس سه روز ثواب سی روز را دارد)
و ما روزه می گیریم پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه وسط ماه را زیرا خداوند
جهنم را در روز چهارشنبه خلق کرده است پس پناه ببرید بخدا عز و جل از جهنم بواسطه روزه

اگر کسی از شما حاجتی داشته باشد صبح روز پنجشنبه از خدا بخواهد زیرا که رسول الله صلعم فرمودند
خدایا مبارک کن برای امت من صبح روز پنجشنبه را و بخواند وقتیکه از خانه اش
بیرون آمد آیه ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار ... ربنا انک
لا تخلف المیعاد و آیة الکرسی و انا انزلناه و سوره حمد را زیرا که در خواندن اوست
قضاء حاجتهای دنیا و آخرت در نماز لباس رقیق بپوشید بدرستیکه هر کس لباسش
رقیق باشد دینش هم رقیق است نه ایستد کسی در نماز در حالیکه در حضور خدا است در [illegible]
لباس فخر باشد که مردم وصف او را می کنند توبه کنید داخل محبت الهی شوید
فان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین مؤمن توبه کننده است و برگشتن بخدا است
اگر مومنی به برادر خودش بگوید اف یعنی حرف مفت باو زند و برنجش آورد) ولایت آنها
بریده می شود و اگر بگوید تو کافری یکی از ایندو نفر کافر اند (زیرا اینطور اگر راست میگوید
آن یکی کافر است اگر دروغ میگوید خودش کافر است و مراد از کفر اینجا تهمت است)
و سزاوار نیست برای مومنی که مؤمن دیگر را متهم کند اگر متهم کرد ایمانش پامال
شده است چنانکه [illegible] نمک در آب مضمحل می شود (در خبر دیگر است هر کس
تهمت بدیگری زند مثل ایمانش مثل گردکی است که در روی سنگ سخت باشد
و آب باران تند غلیظ بیاید آنگرد را زایل می کند می شوید و شخص متهم اینطور ایمانش
شسته می شود چنانکه در این خبر تشبیه بآب باران تند کرده است فرق میان تهمت
و غیبت آنست غیبت در صفت موجود است که مغتاب علیه بآن متصف است
مثل اینکه کسی که بینی او بزرگ است شخص در غیاب او بگوید فلانی بینی اش درشت است که آن شخص
از شنیدن این حرف بدش بیاید و این غیبت است از جمله گناهان کبیره است
و التهمت

والتهمت آن صفت و فعلی است که متهم به الصفت را دارا نباشد و یا آن فعل را
بجا نیاورده است مثل آنکه یکی بدیگری بگوید تو زنا کرده و حال آنکه آن شخص زنا
نکرده باشد و این تهمت گوینده اش بطور شرع یا باید حدش زد یا تعزیرش نمود
نسبت با آن قذف که گفته است چنانکه در فقه معنون است و در باطن از ایمان
بیرون رفته است مثل تیر از کمان مگر توبه حقیقی کند و از متهم به عذر بخواهد او را
ببخشد و خداوند توبه اش را قبول می کند و باره صاحب ایمان می گردد)
در توبه باز است برای کسیکه اراده توبه کند پس توبه کنید بدرگاه الله توبه نصوح
خالص شاید خداوند گناهان شما را ببخشد و پرده مغفرت روی عیوبتان
بکشد وفاء کنید بعهود الله وقتیکه عهد بستید (یعنی نذر کردید و عهد بستید با خدا
یا با مخلوق هیچ نعمتی زایل نشده از قومی و عیش آنها شکسته نشده مگر بگناهانی
که مرتکب شده اند ان الله لیس بظلام للعبید اگر استقبال کنند نعمتهای خدا را
بدعاء کردن آنها زایل نمی شود هر آینه اگر بلائی بر آنها نازل شود یا نعمتی زایل گردد
بدرگاه الله تضرع نمایند و پناه برند بخدا عز و جل با نیت صادق و دل (نه بزبان تنها)
و آرزوی زیاد نکنند و اسراف ننمایند خداوند رؤف برای آنها اصلاح می کند هر
فاسد شده را و برمی گرداند برای آنها آن نعمتی را که زایل شده است وقتی که مسلمان
تنگی معیشت پیدا کرد یا مبتلا بیک مرض شد از خدا شکایت نکند بمردم
ولیکن شکایت بخدا کند از خود شر رفع خواهد کرد بدرستیکه در دست اوست کلیدهای امور

و تدبیر کارها که در آسمانها و زمینها و آنچه در میانه آنهاست و هو رب العرش العظیم
والحمد لله رب العالمین) وقتیکه شخص از خواب بیدار شد پیش از آنکه بایستد
بگوید حسبی الرب من العباد حسبی هو حسبی و نعم الوکیل وقتیکه یکی از شماها شب
بلند شود باطراف آسمان نگاه کند و بخواند ان فی خلق اختلاف اللیل والنهار الی لا تخلف المیعاد
وشست شو کردن از آب چاه زمزم درد را می برد و [illegible] میدهد از آب زمزم
از ظرفش که پهلوی رکن است در آن رکن حجر الاسود چهار نهر است که انها از آب بهشت
که انها فرات و رود نیل که در مصر است و سیحان و جیحان و نهرهائی که در ملک شام است
نه آن سیحون که در سند است و نه آن جیحون که در بلخ است) ذکر ما اهل بیت شفا است
از علتها و دردها و از وسواس گناه و حب ما رضای خدا است انکس که اخذ کند
و عمل نماید با امرها و طریقتها و مذهبهای ما باید فردا قیامت در حظیره فردوس
کسیکه منتظر امر ما باشد مثل کسی است که در خون خودش غوطه ور باشد در سبیل الله
کسیکه در جنگ با ما حاضر باشد و صدای ما را بشنود و یاری نکند خداوند عالم او را
برو در آتش جهنم می افکند (چنانکه لشکر کوفه در کربلا بودند همه انها اهل جهنم هر چند جنگ
کردند یا نه که اهل بیع و شری و حرفه و صنعتکر بودند یا اهل تماشا) ما اهل بیت
هستیم وقتیکه مردم از قبر بر می خیزند و در صحرای محشر تمام راهها بروی مردم بسته می شود ما باب
حطه هستیم که آن سلامتی است هر کس داخل شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد بجهنم افتاد
باب حطه در بخشیده شدن گناهان است که خداوند برای اصحاب حضرت موسی ع باز
کرد فرمود قوم تو داخل ان درب شوند و قولوا حطة یعنی خداوندا گناهان ما را ببخش
قوم حضرت موسی داخل نشدند و بجنگ عمالقه نرفتند از اینجهة چهل سال در وادی حیرت سرگردان ماندند)

٧٠

باز گشوده است خدا عز و جل در هدایت و نظام را بمردم و با ختم می شود که بعد از صاحب الامر دیگر کسی
نمی باشد که خاتم الاوصیاء باشد) و بسبب ما خدا محو می کند ان چیزهائی را که می خواهد محو کند
(زیرا که خاتم الانبیاء و اوصیاء کرامتش لوح و قلم کائنات هستند) و بسبب ما خداوند
دفع می کند سختی روزگار را یعنی بسبب تبعیت با ائمه و با خدا بارانها نازل می کند چه انها برکات هستند
شما را غرور دنیا مغرور نکند و گول نزنند اگر قائم ما قیام کند البته آسمان باران آنشرا نازل میکند
و زمین سبزههای خودشرا خارج می کند و بخل و بغض از قلب مردم بیرون میرود و حیوانات درنده
گوشت خوار و حیوانات چهار پای عاجزها هم آشتی میکنند و اذیت بهم نمیرسانند
حتی اینکه یکنفر زن از عراق تا شام میرود و نمی گذارد قدمشرا مگر روی سبزهها خرم و در حالیکه
بالای سرش زنبیلی باشد حیوانی درنده باو ضرر نمیرسانند و از هیچ کس نمی ترسد (آنگاه
میان عراق عرب از بصره تا اول شام که موصل باشد چهل منزل بیابان است نه آب
دارد نه علف و آن را بادیه می گویند که حاجیها بجهت سختی آن بیابانها را طی می کنند و در سلطنت
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و فرجنا که در کوفه می نشینند تمام مرتعها به آب فرات و دجله
مشروب گشته سبز و خرم می شود نه تنها آنجا بلکه همه روی زمین و بوجوده ثبتت الارض والسماء
وبوجوده لطف و غلبته بنا چه خلاف موجب خفاء آنها شده است) اگر شماها
بدانید مقام شما میان دشمنانتان در چه مرتبه است و صبر کردن شما با آن حرفهائی که
می شنوید از اذیت کردن با دشمنان البته چشمهاتان روشن می شود اگر ما را فاقد باشید
(یعنی سلطنت ظاهری ما نباشد و ما خانه نشین باشیم یا غائب و خائف از دشمنان)
البته بعد از ما خواهید دید سختیها را که هر یکی از شماها خواهش مرگ میکند از این ابتلاءها

از ظلم و عداوت و سخریه و استخفاف بحقوق الهی و ترسیدن هر یک بجود خودش که او را بکشند یاری جز
نمائید وقتیکه اینها را دیدید چنگ بزنید بریسمان محکم خدا امتحان و متفرق نباشید
و صبر نمائید و نماز را با اهل انها بخوانید و تقیه کنید و بدانید خداوند عالم دشمن دارد
از بندگانش تلون مزاجش را یعنی گاه اینطرفی باشد گاه آنطرفی باصطلاح حالیه
لیخان و بیخان باشد منافق گاه اظهار دوستی با ائمه کند و گاه دشمنی یا بقول بانکردار
برای گذشتن امر معاش دنیوی خودش گاهی بمسجد حاضر شود گاهی اعانت بر ظلم می کند
مستخدم ظالم می گردد و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار) و از حق زاهق نشوید و از اهل حق الی الذین ظلموا ۲
دوری نجوئید بدرستیکه کسیکه دیگری را بدل با بگیرد و او را امام بداند هلاک گشته است
و دنیا هم از دستش میرود و خارج می شود از دنیا گناهکار و در قبر می شود و انجا معذب است
تا روز حشر و در روز حشر با امام خودش که مقتدای ان بعد غیر از ائمه اثنی عشر محشور می گردد
قال الله یوم ندعوا کل اناس بامامهم پس بپیشوای انها حنفیه و ابو بکر و عمر نه اثنی عشر ند)
وقتیکه یکی از شماها داخل خانه اش شد بر اهلش سلام بدهد و اگر کسی نباشد بگوید السلام
علینا من ربنا و قل هو الله احد بخواند وقتی که بمنزلش داخل می شود برا خواندن قل هو الله احد
فقر و پریشانی را می برد و به بچهها که خورد نماز را یاد بدهید بخوانند و سخت بگیرید بمواخذه
نمائید وقتی که هشت ساله شدند (حالا که مقدس به تمدن فرنگی زده اند با والدین چه می گوئی
نماز نخوان امر بمعروف کننده را مسخره می کنند اگر شخص سخت بگیرد با والد و کبیر حرفی
که حالا باید نماز بخوانی و روزه بگیری با آنکه کوچک هستند و زجر می کنند اگر چه پدرشان
باشند می گویند مشروطه است ما آزادیم با چه ربط دارد ایشان هم شیعهاند عجب الحالم)

خود تا آن را منتزه هر دار برواز نزدیک شدن بسکها اگر بدن سگ خشک بلباس کسی برسد
بان لباس آب بپاشد کفایت است و اگر سگ تر باشد باید لباس را بشوید
و اگر ولوغ کند ظرف آبی را علاوه بر شستن لازم است با خاک بمثل ان سر را
خاک مال نماید بعد تطهیر با آب نماید زیرا که لعاب دهن سگ آلوده بماده سفلیس است
بدون خاک مالیدن رفع نمی شود از اینجهت نباید سگ نگاه داشت که صاحبش
مبتلا بمرض گوفت می شود بجهت معاشرت از اینجهة است که فرنگیها و فرنگی مآبها اکثر مبتلا
باین مرض هستند و دیگران را بسبب معاشرت هم مبتلا می نمایند و هم چنین است
خنزیر که تمام گوشت بدنش کرمهائی است چسبیده بهم که مایه جذام و گوفت است
خورنده اش مبتلا باین مرض می شود از انوقتیکه متمدنین حالیه با فرنگیها محشور شده اند و با این
دو حیوان نزدیک گشته اند جذام و گوفت در ایران زیادتر شده است از این که بلند کرد
و بهمین علت در شرع مطهر این دو حیوان از نجاسات شمرده می شوند با برادر بزرگشان
که کفار باشند) و اگر از احادیث ما حدیثی شنیدید که مضمون آن را نفهمیدید
و دخل سنت ها است بعد او را رد کنید تا که برای شما معنی کنیم توقف نمائید در آن
و قبول کنید آن حدیث را و منکر نباشید نگوئید دروغ است یا از علمائی که عارف
بان معانی است بپرسید نه از هر اهل علم) وقتیکه از این حدیث حق بر شما ظاهر
شد زود آن سر را مکشوف ننمائید پس بطرف ما باید رجوع کند هر کسیکه در حق ما
غلو کرده ما را خدا می داند و مقصر باید با ما ملحق شود تا هر دو را براه راست هدایت کنیم

هرکس با ایشان متمسک گشت نجات یافته است و هرکس تخلف نمود پایمال شد و هرکس تابع حکم ما شد بحق است و هرکس بجز راه ما راه پیمود تمام اعمالش ساقط و باطل شده است و برای محبّین ما فوج فوج رحمت الهی نازل میشود و برای دشمنان دسته بدسته غضب خدا برآید طریقت ما اعتدال است و امر ما رشد و هدایت است شک در پنج مقام جایز نیست نماز وتر و در دو رکعت اوّل هر نمازی که در او قرائت حمد است و در نماز صبح و مغرب و هر نماز دو رکعتی که واجب باشد اگرچه آن دو رکعت در سفر باشد (که نمازهای چهار رکعتی در سفر دو رکعت است که قصر است و شک در این پنج موضع مبطل نماز است و شک در نمازهای چهار رکعتی است بعد از اکمال سجدتین بتفصیلی که در فقه است) شخص عاقل بدون طهارت قرآن نمیخواند تا متطهر باشد (این در صورتیست که خواننده مس کلمات الله نکند و الّا حرام است بدون طهارت لایمسّه الّا المطهرون) هر سوره را حقّش ادا کنید از خضوع و خشوع و سجده و تفکر در معانیش و رکوع کردن وقتیکه در نماز میخوانید در لباس زینت نماز نخوانید که آن از کارهای قوم لوط است (مراد لباس فخر است و تجمّل که مردم بسبب فخر بدیگری میپوشند و الّا لباس تمیز و نو در یک متعب است و برای زنها لباس زینت سنت است چه در این هنگام در حضور خدا هستند الله جمیل یحبّ الجمیل) برای مرد یک قطعه لباس کفایت میکند در نماز که بگردن گره بزند و طرف او را به بندد و تعین برای ستر عورت در مردها و در زن تمام بدنش را باید بپوشاند حتی موهای سرش را اگرچه هیچ ناظر محرم یا اجنبی نباشد) اگر شخصی پیراهن نازکی بپوشد در نماز که حاکی عورتش باشد مثل تنزیب یا عزه تک لباس کلفت ضخیم بالا یا زیر روی آن بپوشد مکروه است نماز خواندن و سجده نمودن بر چیزی که صورت حیوانی در مقابلش باشد یا در جانمازی که صورت در او منقوش باشد اما اگر صورت در فرشی باشد که در زیر پا یا بالش انداخته شده عیب ندارد و بهتر این است که ساتری روی الصورت دار بیاندازد و نیز بپوشاند

و نه بنده مرد بود لیکه در دو صورت باشد بپاشش در نماز و جایز است که درهمیان یا در لباس دیگر او را بپوشانند که ظاهر نباشد سجده بر خرمن گندم و جو و چیزهای خوردنی و پوشیدنی و بنان جایز نیست و دوم جبینی بر معدنیات مگر بخاکی که آنچه در روی خاک است از سنگ و نباتات مگر خوراکی و ملبوس نباشد) وقتیکه به بیت الخلاء وارد شد بخواند بسم الله اللهم امط عنّی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم وقتیکه نشست بگوید اللهم کما اطعمتنیه طیّباً فی عافیة فاخرجه منّی خبیثاً فی عافیة وقتیکه بخود تنش نگاه کرد بعد از فراغ بگوید اللهم ارزقنی الحلال و جنّبنی الحرام بدرستیکه رسول (صلعم) فرمودند هیچ بنده نیست مگر اینکه خدا برای او ملکی موکل کرده است وقتیکه حدث از او سرزد گردن او را میپیچد تا اینکه نظر بحدثش کند در این هنگام لازم است از خدا سؤال کند حلال را بدرستیکه ملک میگوید یا ابن آدم این آن طعامی است که برای حریص بودی نگاه کن که از کجا بدست آوردی و بچه چیز متبدل شد شخص وضوء بگیرد تا بسم الله بخواند قبل از اینکه دستش بآب برسد و بگوید اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المتطهرین وقتیکه از طهارتش فارغ شد بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و آله بعد از خواندن اینها مستحق مغفرت خداوند است هرکس نماز بخواند در حالتی که عارف بحق نماز باشد خداوند او را می‌بخشد یعنی کسیکه متعلق به نماز را بداند و عمل نماید و خاضع و خاشع باشد مخلصاً لله بدون ریاء و سمعه و اجبار) نماز نافله را در وقت فریضه نخوانید و نافله را ترک ننمائید مگر بعلت عذری (نه شغل دنیوی) و بعد از رفع عذر قضائش بجا آورید اگر قضاء ممکنش باشد یعنی صحیح البدن باشد حاضر نه مسافر درد و مرض نداشته باشد)

زیرا خداوند عزّ و جلّ میفرماید الذین هم علی صلوتهم دائمون آنها اشخاصی هستند قضاء میکنند در روز آن نمازهائی را که شبانه از آنها فوت شده یا شب آن نمازهائی را که روز از آنها فوت شده نافله مطلق را در وقت فریضه نخوانید اوّل فریضه را بخوانید بعد هر قدر میخواهید نافله بخوانید (این نافله غیر از نوافل یومیه است که در آنجا نافله هشت رکعت پیش از فریضه ظهر است و هم چنین در عصر و دو رکعت نافله صبح پیش از فریضه صبح است و چهار رکعت مغرب بعد از خودش است و دو رکعت نشسته که وتیره است بعد از عشاء است) نماز در مسجد الحرام و مسجد رسول (صلعم) برابر است ثوابش با هزار نماز در جای دیگر بگیرد مسجد الحرام در حج خرج کردن معادل هزار درهم است خشوع در نماز کنید زیرا هرکس در نماز خشوع کند قبول میشود (خشوع تواضع ظاهری است و خضوع توجه باطنی است) لذا با ریش و سبیل خود تان در نماز بازی نکنید و اگر منجر بفصل کثیر شد مبطل است) قنوت در هر نماز دو رکعتی یا زیادتر است پیش از رکوع رکعت دوم مگر در نماز جمعه که در آن دو تا قنوت است یکی قبل از رکوع در رکعت اوّل دیگری بعد از رکوع در رکعت دوم در رکعت اول در نماز جمعه بعد از حمد سوره جمعه را بخوانید و در رکعت دوم بعد از حمد اذا جاءک المنافقون را بعد از سجدتین نشستید بعد بلند شوید که این از خیر است و در این جلسه استراحت است و اینکه سر از سجده بردارد بدون نشستن قیام نماید) وقتیکه افتتاح به نماز نمودید هر دو دست را تا برابر سینه بلند کنید (این اقل است در تکبیرة الاحرام و بهتر از این آنست که چهار انگشت بهم چسبیده غیر از ابهام رو بطرف قبله تا برابر نرمه گوش بلند کنند و بعد از نیت که در حال تکبیر است در کفتن الله دستها بلند شود و در گفتن اکبر دستها را پائین آرد نه چنین عوام جهال که دستها را بلند کنند و انگشت سبابه را بگوش فرو برد و دهن باز نماید بگوید الله اکبر)

و دیگر

در وقت نماز خواندن پشتتان را راست کنید کج ننمائید وقتیکه از نماز فارغ شدید دستها را بآسمان بلند کنید در دعا خواندن و در جای نماز نشستید ابن سباء گفت یا امیر المؤمنین مگر خدا در همه مکان حاضر نیست فرمودند بلی است گفت چرا باید دستهای خودمان را بطرف آسمان بلند کنیم فرمود و یحک آیا نخوانده این آیه را و فی السماء رزقکم و ما توعدون از کجا رزق را میخواهی مگر از جایش و آن در جائیست که خدا وعده داده و آن آسمانست از هیچ بنده نماز قبول نمیشود مگر اینکه از خدا بهشت را بخواهد و از آتش جهنم پناه بخدا برد و سؤال کند تزویج حورالعین را وقتیکه یکی از شما نماز میخواند باید مثل نماز وداع کننده بخواند یعنی که این آخرین نماز است که میخواهم بعد از آن خواهم مرد چنانکه آن نماز را با نهایت حضور و خشوع میخواند پس باید نماز شما همیشه باین رویه و سلوک باشد) نماز را تبسم باطل نمیکند لیکن قهقهه باطل میکند (قهقهه خنده صوت دار است تبسم لب خند است بدون صوت) وقتیکه خواب بر دل غالب شد وضو باطل است وقتیکه خواب بر چشم غلبه کرد در نماز نماز باطل است در وقت غلبه خواب بر چشم و گوش که حواس یعنی مبصرات و مسموعات را) بخوابید زیرا که تو نمیفهمی شاید بضرر خودت دعا کنی برای کسیکه ما را دوست بدارد در قلبش و بدست و زبان یاری کند با ما در بهشت است و کسیکه ما را در قلبش دوست دارد و بدست و زبان هم اعانت نکند در درجه پائینتر است کسیکه ما را در قلبش دوست دارد و با اعانت نکند بدست و زبان از جهت تقیه با آنهم در بهشت یک درجه پستتر کسیکه ما را در قلبش دشمن دارد و بزبانش با اعانت میکند و بدستش اعانت نمیکند آن یک درجه بالاتر از طبقه آخر است که در جهنم است بعض اکثر بنی عباس برای رواج سلطنت خود

(کسیکه ما را در قلبش دشمن دارد و بدست و زبان اعانت بر ضد ما میکند هم در پائینترین طبقه جهنم است)

بدرستیکه اهل بهشت (از سایر امم قبل از بعثت خاتم الانبیاء که باحکام انبیاء خودشان عمل نموده اند
و مستحق بهشت شده اند زیرا که بعد از بعثت مکلفند باحکام اسلام باید عمل نمایند و تصدیق
رسالت خاتم الانبیاء و اوصیاء دوازده گانه نمایند و الا عملشان باحکام انبیاء خود
خود باطل است و لغو و اهل جهنم اند) البته نگاه میکنند بمنازل و مقامات شیعیان ما
چنانکه مردم نظر میکنند بستاره های آسمان یعنی تفاوت درجاتشان باین مقدار است)
هرگاه از تسبیحات چیزی نخوانید بگوئید سبحان ربی الاعلی ان الله و ملئکته یصلون
علی النبی پس به پیغمبر در نماز و غیر از نماز بسیار صلوات بفرستید هیچ عضو
در بدن انسان شکر گزارش کمتر از چشم نیست بچشم ندهید هر چه میخواهد
تا شما را از ذکر خدا باز دارد (زیرا که چشم به نامحرم نگاه میکند طالب میگردد
هم چنین متاع دنیا و زینت او را می بیند میخواهد و اکثر خواهشهای نفس اماره
بدیدن چشم است که می بیند و نفس را وادار میکند بطلب آن و لذت نفسانی
بردن از آن که اکثر خلاف شرع است و از تملکش یا حرام است و یا مکروه و یا زیادتر
از لوازمات زندگانی که مؤمن را نشاید آن زینتها و زخرفها را بخواهد و از یاد
خدا غافل باشد بابا طاهر الهی دل بلا بد دل بلا بی کنه چشمان کرد دل مبتلا بی
اگر چشمان نکردی دیده بانی کجا لانو دلم خونین کجا بی و در خبر است النظر سهم من
سهام الشیطان نگه کردن با مردان از روی شهوت و لذت حرام است اگر چه پدر
باشد و تیر است از تیرهای شیطان که به نشانه بر میخورد و قلب را مبتلا بوسواس
میکند آخر الامر منجر بحرام زنا میشود پس بعد از نظره اول باید منصرف شد تا مبتلا نگردد)
وقتی

وقتی که سوره والتین را خواندید بگوئید و نحن علی ذلک من الشاهدین آمنا بالله و ما انزل
علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی
و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون عبادت
نشده بخدا عز و جل که سنگینتر باشد ثوابش از راه رفتن برای خواندن نماز خواه
بجماعت و خواه بانفراد که در هر گام برداشتن اجر جزیل دارد) طلب کنید خیر را [illegible]
در گردنها و پاهای شتر هم در صادرات و هم در واردات (زیرا تجارت اعراب منحصر بوده
بسواری و بارکشی شتر که آن در صحراء مثل کشتی است در دریا در حمل متعه قوله و لا تبلغونها الا
بشق الانفس در خصوص شتر فرموده که سوار میشوید و تجارت میکنید بشهرهای دور که بانها
نمیرسید مگر بزحمت زیاد) وقتی که برهنه شدید شیطان بشما طمع میاندازد پس ستر عورت
کنید جایز نیست مرد را که رانش را برهنه از لباس کند و بنشیند
میانه مردم (بعض از فقهاء عورت را در مرد عبارت میدانند از ناف تا زانو نظر باین
حدیث و احادیث دیگر از این جهت برهنه کردنش را جایز نمیدانند در صورتیکه ناظر محرم باشد
و لو در حمام لیکن اکثر فقهاء عورتین را فقط در مرد قبل و دبر را میدانند و پوشانیدن تن را
و مستحب لیکن در زن تمام بدنش عورت است باید بپوشاند مگر دستها در وقت وضوء)
وقتی که چیزی بدبو خوردید بمسجد داخل نشوید (مثل پیاز و سیر که بوی گندش مردم را اذیت
میکند و ملائکه در مسجد ساکنند از بوی بد متنفرند) وقتی که اراده غسل کردید مستحب است که دستها را از مرفق تر بشوئید

وقتی که تنها نماز خواندی قرائة و تکبیر و تسبیح را چنان بخوان که خودت بشنوی آنهم جهر
در نماز صبح و دو رکعت اولی مغرب و عشاء واجب است و در ما بقی باید اخفات خواند
و مرتبه جهر آنست که چنان بلند بخواند آنکسیکه پهلویش است بشنود نه اینکه خیلی بلند بخواند
که مرتبه آواز بلند برسد و اخفات آنست که صوت حروف را خودش بشنود نه
دیگری و لو تقدیرا باین معنی اگر شخص کر باشد و صدا را نمی شنود باید فرض کرد
اگر کر نبود صوت خود را میشنید) اخذ توشه کنید از دنیا بسبب پرهیزکاری از محرمات
زیرا که تقوی بهترین توشه هاست برای آخرت (قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم)
شخص نباید سفر کند که در آن سفر از ضرر بدینش میترسد (این سفر را سفر حرام میگویند
که شخص سفر کند برای ارتکاب معاصی یا خوردن روزه اش و یا مثل اینکه در آن سفر از دو فوت
میشود نماز و روزه پس سفر چنین باید نمازش را تمام بخواند و روزه اش را بگیرد قصر
برای او نیست) هرکس دردی باو برسد سه روز صبر کند و شکایت بمردم نکند
بلکه شکایت بخدا کند و شفا بخواهد و حق خداست که آن مریض را عافیت بدهد
دورترین بندگان بخدا آن بنده است که همتش پر کردن شکم و رفع شهوت فرجش
باشد (در خبر دیگر از امیر المؤمنین منقول است قیمة کل امرء ما قد کان یحسنه
یعنی قدر و مرتبه مرد باندازه صفات حسنه اوست هرکس هر قدر صاحب خلق حسنه است
آن قدر درجه اش در دنیا و آخرت بلند است من کان همته بطنه قیمته ما یخرج من بطنه کسی که همتش
پر کردن شکمش است غیر از برخوردن چیزی ندارد قیمتش همانست که از شکمش بیرون میآید
شخص

شعر چند خوری پیش نبینی بلای تو   نه خوری چند سیر باشی تو   چند چو کناس زنی باخودی
خوی گرفتی به نجاست کشی   با من از این حرف نباشی درشت   تو شکم می کشی او به پشت
وقتی که شخص از نمازش فارغ شد در تعقیبات بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجرنی من النار
و ادخلنی الجنة و زوجنی من الحور العین صلوات بر پیغمبر و آلش بفرستد و بهشت را بخواهد
پناه بخدا ببرد از آتش جهنم و سؤال کند از خدا تزویج حور العین را پس بدرستیکه
کسی صلوات بر پیغمبر نفرستد دعایش قبول نمیشود و برمیگردد بطرف خودش و کسیکه از خدا
بهشت را بخواهد بهشت دعاء او را میشنود میگوید یا رب عطا کن باین بنده ات
آن چیزی را که سؤال کرده است و کسیکه پناه از آتش برد بخدا آتش میگوید یا رب
پناه بده بنده ات را از آن چیزی که بتو از او پناه آورده و کسیکه حور العین را سؤال کند
حور العین می شنود میگوید یا رب عطا کن به بنده ات آنچه سؤال کرده است و غناء کردن
نوحه خوانی ابلیس است بر فراق جنت یعنی آوازه خوان بغناء و طرب به بهشت نمی رود)
هر یکی از شماها وقتی که اراده خواب نمود دست راستش را بگذارد زیر خد راستش
بگوید بسم الله وضعت جنبی لله علی ملة ابراهیم و دین محمد و ولایة من افترض الله
طاعته ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن هرکس این دعا را در وقت خواب بگوید
محفوظ میشود از دزد و حیله کرد و غارت کی و از فرود آمدن خانه بردلش و ملائکه برای
او استغفار میکنند تا بیدار شود و کسی که قل هو الله احد را بخواند در وقت خواب

خداوند براو پنجاه هزار ملک موکل می کند که آن شب او را حفظ می کنند هر یک از شماها
که می خواهد بخوابد باید دعا را بخواند اُعیذُ نفسی ودینی واهلی وولدی ومالی وخواتیم
عملی وخولتی ربی ورزقی بعزة الله وعظمة الله وجبروت الله وسلطان الله ورحمة الله
ورأفة الله وغفران الله وقوة الله وقدرة الله ولا اله الا الله وارکان الله وصنع الله
وجمع الله وبرسوله صلی الله علیه وآله وبقدرة الله علی ما یشاء من شر السامة والهامة
ومن شر الجن والانس ومن شر ما ذرء فی الارض وما یخرج منها ومن شر کل دابة انت
آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم وهو علی کل شیء قدیر ولا حول ولا قوة
الا بالله پس بدرستیکه رسول الله حسنین را باین دعا تعویذ کرد و ما را باین امر
کرده است رسول الله صلی الله علیه وآله ما خزینه داران دین خدا هستیم و ما چراغهای نور علم هستیم
وقتیکه یکی از ما از دار دنیا رفت یکی دیگر از ما علم می شود وظاهر می گردد هر کسی ما تابع شد
بضلالت وگمراهی نیفتد و براه راست هدایت می یابد کسیکه ما را منکر شود ونجات
نمی یابد کسی که بغیر ما قدم بگذارد و با دشمنان ما باشد دکسی که ما را خوار بدارد
کسی او را یاری نخواهد کرد دکسی با ما به طریق حیله و تزویر رفتار نماید برای طمع کردن
در مال دنیا که زایل خواهد شد دکسی که دنیا را بر ما ترجیح دهد فردا حسرتش خیلی
بزرگ خواهد شد این است قول الله تعالی ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت
فی جنب الله وان کنت لمن الساخرین چنانکه بعد از وفات پیغمبر اصحاب کردند

۲ ومن شرها ینزل من السماء وما یعرج فیها

زیرا که ائمه جنب الله هستند

دفع شود بچهها بعد از تولد شدن از این چرک و آلوده گیها که در بدن او هست وهم چنین
از گناه فات وقذارات که بعد باو میرسد زیرا شیطان این کثافات را استشمام می کند
بچه در خواب میترسانند و اذیت می کشد (از این جهت است که زنها می گویند که این بچه را
شیاطین مس کرده است محتاج به علاج است دیگر نمی دانند که باید طهارتش داد تا جن او را مس نکند)
اول نظر کردن شما بر زن نامحرم غفلتا بخشیده شده است نظر های بعد را اگر ترک کنید تا نفهمیده
بیا ببینید این نگاه کردنهای بعد حرام است مدمن خمر ملاقات می کند خدای عز وجل را
مثل کسی که بت پرست باشد حجر بن عدی گفت یا امیر المؤمنین کیست که
مدمن ودائم الخمر است فرمود این کسیست که هر وقت شراب یافت می خورد کسی
که مسکر می خورد چهل روز نماز ش قبول نمی شود کسی که بیک مسلم حرفی بزند که مروت
او را کم کند خداوند عالم بعد از مرگش او را در گل خروج حبس می کند تا از عهده
آن حرف که گفته است بیرون آید پس بر اهل فحاشی و غیبت کننده و عیب جوینده
لازم است که از صاحبانش عذر بخواهد تا او را عفو نمایند و اگر در آخرت که عمل
صالح داشته باشد بر صاحبان حقوق میدهند تا راضی باشند از این شخص بگذرند
و اگر عمل صالح نداشته باشد معذب است تا خداوند عالم از راه تفضل و رحمت عامه
بصاحبان حقوق ثواب جزیل میدهد تا از این شخص بگذرند پس شماها از حرفها پرهیز کنید تا معذب ابدی نباشید

دو نفر مرد در زیر یک لحاف برهنه نخوابند وهم چنین دو نفر زن هر کس این کار را
بکند لازم است که آنها را ادب نمایند و تعزیر کنند (این احتراز برای این است
که مبادا شیطان آنها را بوسوسه بیندازد مردها مرتکب لواط یا زنها
مساحقه نمایند برای اجتناب از این معصیت حرام باید از مقدماتش هم اجتناب
نمایند که خوابیدن باشد و تعزیر یعنی تازیانه زدن است بحکم حاکم شرع که عددش
کمتر از حدود باشد که اقل حدود هشتاد تازیانه است و کمتر از این بنظر
حاکم شرع است نسبت باشخاص از جهت زمان و تحمل تازیانه و غیر از آن)
بخورید ملخ را زیرا خوردن او مغز دماغ را زیاد می کند و پیغمبر از نفع او به تعجب برآمد
(چون مغز دماغ زیاد شد شعور و ادراک انسان زیاد تر می شود مراد جنس ملخ است
که نیز از نهیا اسکوی نامند در اکثر ملکها اسم دارند باید آنها که زمین است بخورند تلخ را
ترنج پیش از طعام و بعد از آن بخورید زیرا آل محمد او را می خورند خوردن امرود
قلب را روشن می کند و بخارات او را زایل می نماید و درد ها را او را ساکن می کند
باذن الله وقتیکه مرو بلند شد نماز بخواند شیطان براو بجا دت نگاه می کند
بجهة اینکه می بیند که رحمت خدا نماز گذار را پوشانیده و احاطه کرده است شریف ترین
کارها مختار عادات و مجدات مردم است بهترین امور کاری است که خدای عز وجل
ازو خوشنود باشد کسی که بنده دنیا نشد و او را بر آخرت ترجیح دهد عاقبتش بد است

اگر بداند نماز گذار چه قدر رحمت خدا او را پوشانیده است سستی نمی کند در خواندن نماز
وخوشش نمی آید که سر از سجده بردارد حذر کنید از تأخیر انداختن عمل خیر را
مبادرت کنید بجا آوردن آن عمل خیر هر وقت که قادر شدید آنچه از رزق
برای شما مقدر شده است پس زود میرسد بشما اگر چه ضعیف باشید و آنچه
ضرر شما مقدر شده است بحیله نمی توانید او را دفع کنید زیرا قدرت
ندارید مردم را امر کنید بمعروف ونهی کنید از منکر وقتی که شخص
پایش را برکاب مرکب گذاشت بخواند سبحان الذی سخر لنا هذا
وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون وقتی که یکی از شما سفر کرد بگوید
اللهم انت الصاحب فی السفر والحامل علی الظهر والخلیفة علی الاهل والمال والولد
وقتی که بمنزل پائین آمدید بگوئید اللهم انزلنا منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین
وقتی که داخل شدید ببازار برای حاجتی بگوئید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله صلی الله علیه وآله اللهم انی اعوذ بک من
صفقة خاسرة ویمین فاجرة واعوذ بک من بوار الایم کسی که منتظر باشد
وقت نماز را بعد از عصر که نماز عصر را بخواند زیارت کننده خدا است
وحق است بخدای عز وجل که زائر خود را گرامی بدارد و آنچه سؤال کند بدهد
(زیارت حضور الزائر عند المزور یعنی حاضر شدن زیارت کننده است
بحضور زیارت شده چون منتظر نماز گذار برای نماز حاضر شدن است بدرگاه خدا از این جهت زائر است)

حج کننده و عمره بجا آورنده کسی است وارد بحضور الهی شده است و حق است بر خدا
گرامی بدارد و مهمان نوازی کند او را بمغفرت او را بپوشانند هر کس بیک بچه نابالغ مسکری
بخوراند که ان بچه نمی فهمد خداوند این شخص را حبس می کند در خاک جهنم تا از عهده
ان کار که کرده بیرون آید صدقه دادن بسیار بزرگست و حجابیست برای
مؤمن از آتش و پاسبان است برای کافر از تلف شدن مالش و زود
عوضش را میاآرد و مرض را از بدنش دفع می کند در آخرت او را نصیب نیست
بسبب زبان اهل آتش بآتش می افتند و بسبب زبان اهل قبرستان مستوجب
نور و روشنائی می باشند یعنی اگر کلمات بد بگوید مستحق آتش است و اگر بذکر خدا مشغول
باشد صاحب نور خواهد شد کسی که با ایمان است تا داخل بهشت شود پس حفظ
کنید زبان خودتان را و او را مشغول بذکر خدا کنید کسیکه عکس صورت مجسمه کند و بسازد
در روز قیامت مسئول خواهد شد که روح بدهد بان مجسمه ها و چون نمی تواند در
عذاب خواهند ماند و حکمتش برای این است که مخلوق نباید فعل خالق را بکند
کسی که از حمام بیرون آمد اگر برادر دینی او باو بگوید طاب حمیمک در جواب بگوید
انعم الله بالک و اگر بگوید خدا تو را سالم بدارد بگوید هم چنان سلام خدا بتو باشد
و تو را بدار مقام جا بدهد که بهشت است سؤال کردن بعد از مدح و ثنا است
پس اول مدح خدا کنید بعد از ان حاجات بخواهید هر گاه ثنا و حمد کنید بیش
از طلب حاجت این است که دعا می کنید چیزهای غیر ممکن و انچه حلال نیست از خدا نخواهید

[illegible]

وقتی که تهنیت گفتید بکسی که پسر از برایش متولد شده است بگوئید بارک الله لک فی الهبة
و بلغ اشده و رزقت بره وقتی که یکی از مکه آمد ببوسید او تا چشمهایش را
و دهانش را که حجر الاسود را بوسیده است ان حجر الاسود که پیغمبر او را بوسیده است
و ببوسید موضع سجود و پیشانی او را وقتی که تهنیت می گوئید بگوئید قبل الله
نسکک و شکر سعیک و اخلف علیک نفقتک و لا جعله آخر عهدک
ببیته الحرام بپرهیزید از مردمان پست فطرت زیرا که انها از خدا عز و جل
نمی ترسند بدرستیکه خداوند دانا ما را پسندیده است از میان مردم و پسندیده
برای ما شیعیانی را که ما را نصرت می کنند شادی می شوند بشادی ما و محزون می شوند
بجهة حزن ما و النفس و اموالشان را در راه ما بذل می نمایند این شیعه از ما
هستند و در آخرت مرجع انها با ماست هیچ یک از شیعیان ما مرتکب
نمی شوند بان کارهائی که ما انها را از انها نهی کرده ایم اگر مرتکب شدند نمی میرند تا خدا
انها را مبتلا می کند به بلاهائی که از گناه خلاص شوند در این ابتلاء یا در نقصان
مال یا اولاد یا در نفس و بدن انها می شود تا خدا را ملاقات کنند در حالتی
که هیچ گناهی نداشته باشند اگر قدری از گناهانش مانده باشد در سکرات
موت او سخت می گیرد تا بالمره از گناهان خالص باشد مرده های شیعیان ما
صدیق شهید هستند زیرا که تصدیق می کنند فرمایشات ما را هر که دوست ما را
دوست دارند و هر که را دشمن دارند بجهة دشمنی با دشمن ما را دارند از این
رضای خدا را اراده می کنند در حالیکه ایمان بخدا در سویش آورده اند

هر کس سر ما را شایع کند در میان مردم خدا باو میچشاند زحمت شدت آلام را
یعنی او را با شمشیر می کشند بدانکه اسرار ائمه هدی علیهم السلام عبارتست از ان اخباری
که برای مقامات روحانیت خودشان فرموده اند که متصف اند بصفات الله تعالی
و مظهر اسماء حسنی هستند و ایشانند اسم اعظم الهی که تصرف در عالم ناسوت می نمایند
زیرا که قدرت الهیه هستند از احیاء و اماته و ایجاد و اعدام باذن الله قادر متعال
و اخبار از مغیبات می کنند از قبیل اینکه هر کار که مردم کرده اند از خوب و بد زیرا
که مظهر علم الهی و مظهر الغیب و علم ما کان و ما یکون و ما هو کائن را داشتند و چون
عین الله الناظره بودند تمام مردم را می دیدند خواه در نزدیکان باشند یا دور از انظار
چنانکه ما می بینیم اشیاء موجوده که مقابل چشم ما باشد چنانکه در زمان خلافت عمر
شخصی از خلیفه چند مطلب سؤال کرد نتوانست جواب بدهد امیرالمؤمنین علیه السلام
فوراً بدون تأمل جواب انها را فرمودند عمر تعجب کرد از جواب دادن فوری حضرت
امیر علیه السلام فرمودند تمام علم در نزد من چنانست که یک چیزی در کف دست تو باشد
بیک نگاه کردن از ان خبر میدهی حقیقت شناختن پیغمبر و ائمه هدی علیهم السلام
در مقام روحانیتشان متعسر بلکه متعذر است مگر برای ملائکه مقربین و انبیاء
مرسلین یا مؤمنی را که خداوند عالم قلب او را امتحان کرده و منور نموده باشد
بنور خودش پس جایز نیست که در خصوص این مقامات وارد شده است نباید برای

اشخاص

اشخاص عوام و جهله گفت هر چند از علوم ادبیه یا فقه و اصول یا قدری از معقول
و حکمت الهی خوانده باشند زیرا که معانی و مفاهیم و مصادیق ان اخبار را
کما هو حقه نمی فهمند اگر بشنوند شیعه مذهب باشد غلو کرده ائمه هدی را
خدایان میدانند معتقد چنانکه مذاهب مختلفه شیعه مذهب به هفتاد و سه فرقه میرسد
هفده فرقه از انها غلاة هستند که امیرالمؤمنین یا سایر ائمه را خدا میدانند مستقلا
بدون عنایت خدای عز و جل لیس کمثله شیء اما از جهت متصف شدن بصفات الله
و مظهر اسماء الله گشتن همه قسم قدرت و تصرف در عالم کون دارند باذن الله تعالی
چنانکه حضرت علی علیه السلام مرغی از گل درست می کرد و نفخ باو میکرد روح بر بدنش دمیده
می گشت باذن الله و احیاء موتی می نمود و اخبار میداد از مطویات ضمایر و مخفیات مردم که در
خانهاشان کرده بودند همه اینها باذن الله بوده که انصار نمی فهمیدند او را مستقل در ایجاد
دانسته او را خدا دانستند هم چنین اشخاص که از امیرالمؤمنین علیه السلام این امور غریبه
و عجیبه که مختص بخود خالق عالم است میدیدند مثل نصیریه یا سایرین علی اللهی
شدند و فانی شدند می گویند جهان کو فنا شود علی فنا نمی کند جهان اگر
بپا شود علی بپایش می کند و خود امیرالمؤمنین می فرماید نزلونا عن الربوبیة
و قولوا فینا ما شئتم یعنی ما را از مرتبه خدائی پائین تر بدانید و بعد از ان در مقامات
ما بگوئید هر چه می خواهید زیرا که انها مشیة الله و قدرت الله و عین الله و وجه الله هستند تا تمامی اسماء حسنی و صفات علیاء

همه اینها را اثبات است
قرآن تصریح کرده است

چه انبیاء و اوصیاء اثنی عشر علیهم السلام همه شان خلیفة الله هستند قال الله تعالی در خصوص
حضرت آدم علیه السلام انی جاعل فی الارض خلیفة باید در خلیفه الصفات و قدرت و علم باشد
که در مستخلف عنه هست از این جهت فرمودند و علّم آدم الاسماء کلها که زیرا اسم آنرا
می گویند که دلالت بر مسمی کند و اخبار از او کند الاسم ما انباء عن المسمی و مسمی
عبارت است از خدای لا شریک له و لیس کمثله شیء زیرا مجرد است از ماده و مدة و جهت
که سایر موجودات آن تجرد را ندارند قدوس منزه است از صفات ممکن و سایر
موجودات اگر چه ملائکه باشند یا عقول و نفوس باشند تجرد از ماده و مدت
دارند نه تجرد من جمیع الجهات آنکه مجرد من جمیع الجهات است و وجود بحت و واجب
الوجود است مختص بذات اقدس خداست و سایر موجودات مقید بقید امکان
هستند و وجود شان عارض بر ماهیت ایشان است و مرکب از ماهیت و وجود
که بسیط حقیقی نیستند و اما سایر کاینات از افلاک و یا سایر موجودات
که در تحت کره قمر هستند مرکب از عناصر اربعه اند که هیچ تجرد ندارند و از این
جهت است که حلیته در اضمحلال و بطلان است الا کل شیء ما خلا الله باطل لیکن
در میان این موجودات عنصری انسان را بر سایرین تفضیل داده و قال تعالی
و لقد کرمنا بنی آدم و قال تعالی و صورناه فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین

و از بنی آدم

و از بنی آدم انبیاء را بر سایرین تفضیل داد و از فرقه انبیاء محمد بن عبدالله بر سایر رسل
تفضیل داد و اصطفاء نمود که اول ما خلق الله است و خاتم الانبیاء و مظهر اسم اول
و آخر است و چون ظاهراً بشر است شد ما (انما) انا بشر مثلکم و باطنا عقل اول و روح مجرد
چنانکه فرموده اند اول ما خلق الله روحی لهذا مظهر اسم الباطن و الظاهر گشت
و بحکم انک لعلی خلق عظیم مصداق تمام صفات جمالیه و جلالیه و کمالیه است
و بمضمون و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی فعل خاتم الانبیاء را فعل خود قرار
داد و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا
و سایر آیات دیگر که در کلام الله المجید مسطور و منزل است وجود حضرت خاتم الانبیاء
مرآت خداست و اسم اعظم است که انباء از اسمای خود می نماید
که ذات اقدس الله است چنانکه فرمود من رآنی فقد رأی الحق تمام اسماء الهی
عجب آینه کرده است پیدا ز پنهان می کند خود را تماشا خواجه عبدالله
انصاری میفرماید خدا خواست آدم ببیند عالم آفرید و خواست خود را
ببیند آدم آفرید مجملاً صفاتش صفات خدا و فعالش فعال الله و قدرتش
قدرت الله است مگر اینکه خدا واحد احد قائم بقیومیت خود است و خاتم
الانبیاء و امیر المؤمنین و ائمه هدی علیهم السلام قائم بقیومیت خدا اند هو الحی القیوم لا اله الا هو

و از حقیقت این نفوس قدسیه و عقول مجرده اسرار الله و سر الله و مقامات علیه
برای بنی آدم سفلی مکشوف نخواهد شد و ادراک نمی توانند بکنند اگر بعضی از آیات
متشابهات و احادیث مشکلات برای خواص اصحاب و اولیاء خود شان فرموده
بعد از گفتن امر بکتمان نموده اند تا مردم از شنیدن آن اسرار بضلالت نیفتند
بجهة عدم ادراک شان زیرا خاتم الانبیاء علیه و آله السلام فرمودند ما طایفه انبیاء
از جانب خدا مأموریم که با مردم باندازه فهم آنها گفتگو کنیم کلّم الناس علی قدر
عقولهم مثل لب حکمت و اسرار را از اهلش پنهان کردن ظلم بر آنها است
و بر غیر اهلش گفتن ضایع کردن کلمات حکمت است و آویزان کردن در رشته اهوار
و جواهر ثمین بگردن سگ و خنزیر است که شخص حکیم این کار شایسته نیست
در زمان ما بعضی از جوانهای صاحب هوا نفسته قدری از منطق لم حکمت الهی
خوانده و تمام مسائل حکمت را ندیده بالای منبر رفته آیات متشابهات و دم از
که در شئون و مقامات خاتم الانبیاء و ائمه اثنی عشر وارد شده بدون اینکه معنا
مراد ائمه الله از این اخبار چیست نقل می کنند و فخر می کنند که ما هم این مطالب
می گوئیم و وعاظ دیگر این احادیث را نمی فهمند این سفهاء و جهلاء ادراک
نمی کنند که گفتن این اسرار بدون تعمق در حقیقت آنها ضلالت است و حرام و
خود شان ضال و دیگران را مضل هستند نه اجر دارند نه ثواب بلکه معاقب

هستند

ختنه کنید بچه های خود تان را در روز هفتم تولد هر چند سرما و گرما شما را مانع نباشد از
ختنه کردن زیرا که زمین پاکیزه کننده بدن است و زمین ناله می کند بخدا از بول غلاف دار که
بول ذکر سر ختنه نکرده باشند زیرا آن پوست مانع می شود از تمام بیرون آمدن بول و منی و بقاء آن
موجب لوزنج و چرک می شود که آخرش منتهی به سفلیس می گردد و غایتش قطع النسل است)
اقسام سکر و مستی چهار گونه است سکر جوانی است و سکر دولت و مال است و سکر
خواب است و سکر ملک و ریاست است (که تمام فتنه های عالم از این سکر حادث می شود
که خیال مملکت گیری و خرابی آبادانیها و کشتن مردمان و کشته شدن برای ریاست)
برای مؤمن بهتر است که در هر پانزده روز یکمرتبه نوره بگذارد (زیرا نوره کشیدن رفع می کند
بلغم ها را و بخارات غلیظ را که در زیر پوست مانده است و بقاء آنها موجب
جرب و بثورات و خارش جلد است) اکل ماهی را کم بخورید زیرا زیاد خوردنش
گوشت بدن را لاغر می کند و بلغم را زیاد می کند و نفس کشیدن را سنگین می کند
و نویسنده این کلمات در هندوستان دیدم که همه روزه ماهی میخورند همه مردم مبتلا بمرض
جرب و بثورات بودند) انار را با شحمش بخورید که آن پرده های روی پستهای انار است
زیرا که خوردن آن معده را دباغی می کند یعنی هر چه خلط کثیف باشد از معده پاک
می کند و حیوة و فرح بخش قلب است و وسواس شیطان خناس را از سینه می برد

کاسنی را بخورید زیرا که هیچ صبحی نیست مگر اینکه قطره از قطرات آب بهشت بر روی برگهای او می‌نشیند
(باید کاسنی را نشست زیرا که بمحض شستن آن ماده لعابی که در برگ اوست از بین می‌رود و دیگر
خاصیت ترمیدی ندارد) بیاشامید آب باران را زیرا که آشامیدن او بدن را
پاک می‌کند و مرضهای باطنی را دفع می‌کند قال الله عزّ وجلّ وینزّل علیکم من السماء ماءً
لیطهّرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان ذکر جهلهم و وسواس شیطان باشد و نیز
آب باران پاک است از بخارات هوا ارضی و کثافات غبار و خاک و آلوده نیست (ببین
چه خوش گفته است آن رند اصفهانی در خصوص آبهای طهران آبهای طهران در
خارج شهر آبکی است گل‌آلود و در کوچه‌های شهر لجنگ است آب آلود وقتی که وارد
آب انبارها می‌شود لجنگی است گل‌آلود که هیچ آب ندارد و از این جهت است که تمام مردم
طهران ضعیف البنیه گردند و مریض هستند بجهة خوردن این آبهای کثیف)
خوردن سیاه دانه (به ترکی قره جرک اوتی می‌گویند) نافع است زیرا که هیچ دردی نیست
مگر اینکه در خوردن او در آن درد شفاء است گوشت گاو خوردنش دردی آورد
لیکن شیر و روغنش شفاء است و برای زن حامله هیچ خوراکی بهتر از رطب نیست
(و هم چنین خوردن سیب که رنگ و رخسار مولود را سرخ و گلناری می‌کند)
قال الله تعالی وهزّی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطباً جنیّاً در خصوص حضرت
مریم است که بعد از تولد حضرت عیسی علیه السلام اندرخت خشک خرما آورد حرکت داد درخت رطب خورد
خنک

علیک او الله خود تان بخرما اگر نکنید هم چنین کرد رسول الله با حسنین علیهما السلام
یعنی خرما را نرم کرده به سقف دهن بچه بمالید قبل از شیر خوردنش در دفعه اول)
و هرگاه که یکی از شما اراده مجامعت با زنش بکند تعجیل نکند تا برای زن هم شهوت برد
و شهوتش بهیجان آید ببازی کردن و صحبت نمودن اگر کسی زنی را دید که او را به
عجب آرد او هم خود را ملاقات کند زیرا که در نزد او هست مثل آنکه در نزد زنست
و برای شیطان در قلب خود راه ندهد تا وسوسه کند و چشمش را از زن
آن بطرف دیگر بگرداند و اگر زن نداشته باشد پس ۲ رکعت نماز بخواند
و حمد خدا را زیاد کند و تا از خوف الله منصرف از ارتکاب معصیت باشد
در حین مجامعت با اهلش کم حرف بزنند زیرا حرف زدن موجب گنگ شدن
بچه می‌شود که از این مقاربت حمل و متولد شود هیچ کس به باطن فرج زن
نگاه نکند زیرا که موجب مرض برص می‌شود برای ناظر وقتی که یکی از شما
اراده مجامعت کند بگوید اللهم انی استحللت فرجها بامرک وقبلتها
بامانتک فان قضیت لی منها ولداً فاجعله ذکراً سویّاً ولا تجعل للشیطان
فیه شرکاً ولا نصیباً اماله کردن یکی از آن چهار دواست که رسول الله ص
فرمود بهترین دواها که می‌کنید اماله کردن است زیرا که اماله کردن شکم را
وسیع می‌کند و دردهای اندرونی را پاک می‌کند و بدن را قوت میدهد

بنفشه را استعمال کنید زیرا که رسول الله ص فرمودند اگر مردم میدانستند چه قدر نفع
در بنفشه هست او را جرعه جرعه می‌خوردند جرعه جرعه خوردن نیز دواء است
از هر دردی مگر از مرگ که آن ناگزیر است برای همه کس انک میّت وانهم میّتون)
اگر کسی اراده مجامعت کند اول ماه و وسط ماه را اجتناب نماید زیرا که
شیطان طالب ولد است در این دو وقت (بجهة می‌شیطان بچه که از
مجامعت اول و وسط و آخر ماه متولد می‌شود مجنون و یا خنثی می‌شود)
و حجامت نکنید در روز چهارشنبه و روز جمعه زیرا که روز چهارشنبه
نحس مستمر است در آن روز جهنم خلق شده است و در روز جمعه یک ساعتی است
هیچ کس در آن ساعت حجامت نمی‌کند مگر اینکه می‌میرد بتوفیق واهب
العطایا ترجمه و شرح احادیث اربعمائه امیر المؤمنین علیه السلام در روز چهارم
ربیع الاول هزار و سیصد و پنجاه و دو تمام شد خداوند عالم توفیق دهد و
عنایت فرماید که از خطب هر یک از ادعیه ها هر یکی بعد از این
ترجمه و شرح داده شود تا عامه مؤمنین منتفع گردند و با این عبد حقیر و فقیر
ثواب جزیل عطا فرماید بمحمد و آله الامجاد ربنا اجرنا من النار وارزقنا الجنة
و قربنا بلقاء الله تعالی و احیینا بحیاة محمد و آله و امتنا بممات محمد و آله
و ثبتنا علی صراط المستقیم بشفاعته ذکر یکدفعه بگوید بنده حقیر از عمر
می‌گذرد خانه حجره ... قاسم معروف بالفاضل ... طهران

ذکره علیه السلام الایمان والارواح والخلاف فیها

کمیل بن زیاد خدمتش مشرف شد عرض کرد مردم چنین گمان می‌کنند بنده خدا زنا نمی‌کند
در حالیکه مؤمن است و شراب نمی‌خورد در حینی که مؤمن است و ربا نمی‌خورد در هنگامی
که مؤمن است و خون حرام نمی‌ریزد در صورتیکه مؤمن است رحمة این مطلب بزرگ
آمده است و سینه‌ام تنگ شده است حتی گمان می‌کنم این بنده که نماز می‌خواند
با من مصاحبت می‌کند او را از ایمان خارج بدانم بجهة گناه کمی که بجا آورده است
حضرت امیر المؤمنین ع فرمودند برادر تو که این احادیث را ذکر کرده است راست گفته است
بدرستیکه شنیدم از رسول الله ص فرمود خداوند خلق را سه طبقه خلق کرده و آنها را در سه مرتبه
قرار داده است این است قول الله تعالی و اصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة
ما اصحاب المشئمة والسابقون السابقون اولئک المقربون پس آنچه ذکر
کرده است خدای عز و جل من السابقین السابقین انها انبیاء مرسلین و غیر
مرسلین هستند و در آنها پنج روح قرار داده است روح القدس و روح ایمان
و روح قوة و روح شهوة و روح بدن و بسبب روح القدس انبیاء مرسلین
مبعوث شدند و بجهت روح ایمان عبادت خدا نمودند و هیچ شریک برای او قرار
ندادند و بروح قوت و غضب با دشمنهای خودشان جهاد کردند و اصلاح
معیشت و زندگانی خود نمودند و بروح شهوت لذت خوردنیها و نوشیدنیها را
فهمیدند و نکاح حلال زنها را کردند و بروح بدن حرکت نموده و راه رفتند
و آنها معصوم بودند گناه نمی‌کنند و از ذنب آنها خدای غفور گذشته است بعد فرمود

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلّم الله و رفع بعضهم درجات
و آتینا عیسی بن مریم البیّنات و ایّدناه بروح القدس بعد ظهر افرموده
در خصوص همه انبیاء و ایّدهم بروح منه حضرت امیر المؤمنان فرمودند
خدا همه انبیاء را اکرام کرده است و انها را فضیلت داده بر سایر مردمان
اینها در مغفرت خدا هستند بعد فرمودند اصحاب میمنه حقیقتا مؤمن
هستند بالذات خدا وندمنان در انها چهار روح قرار داد روح ایمان
و روح قوّت و روح شهوت و روح بدن همیشه بنده خدا ان ایمان
چهارگانه را تکمیل می کند تا اینکه براو حالاتی واقع می شود ان مرد سائل
گفت این حالات کدام است فرمودند اول آن آنست که خدا فرموده است
و منکم من یردّ الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا شخص که باین سن
رسید از و کم می شود تمام این ارواح چهارگانه اما از ایمان خارج نمی شود
زیراکه خدا این کار را کرده است و او را رد کرده است بارذل عمر یعنی
این شخص وقت نماز را نمیداند و قدرت خواندن نمازهای نافله شب را
ندارد و نمی تواند روزه ماه رمضان بگیرد و این نقصان روح ایمان است
و باو هیچ ضرری نمی رساند ان شاء الله تعالی دوم روح شهوت کم می گردد
اگر از برابر او خوشروترین بنی آدم بگذرد باو میل نمی کند در او
روح بدن باقی می ماند بسبب این روح بدن حرکت می کند و می خوابد و می خورد
کم تا اینکه مرگش برسد این حال حضرت خداوند فاعل این کار است

گناه از اوقات می آید براو حالاتی در زمان قوّت و جوانیش قصد گناه
می کند روح قوّت او را تشجیع و تقویت می کند بار تکابش و روح شهوة
ان عمل را در نظر او زینت میدهد و محسّن می نماید و روح بدن او را حرکت
میدهد تا اینکه ان فعل گناه را بجا می آورد وقتی که مرتکب شد دور می شود از ایمان و ایمان
هم از او دور می شود دیگر بطرف او بر نمی گردد مگر اینکه توبه کند از ان عمل قبیح اگر توبه
کرد و ولایت مخصوصه ائمه اثنی عشر شناخت خداوند توبه او را قبول می کند و روح
ایمانی بر می گردد و اگر توبه نکرد و ولایت ائمه هدی را نشناخت (یعنی جماعة عامه سنیان)
خدا او را داخل جهنم می کند و اما اصحاب المشئمة انها یهود و نصاری هستند خدای
سبحانه فرموده الّذین آتیناهم الکتاب یعرفونه یعنی محمّد و الولایة فی التوریة و الانجیل
کما یعرفون ابناءهم فی منازلهم و انّ فریقا منهم لیکتمون الحقّ و هم یعلمون الحقّ من ربّک
فلا تکوننّ من الممترین یعنی انصفتهای و نشانهائی که در توریة و انجیل در خصوص
خاتم الانبیاء و ولایت او صیاء کرام دوازدگانه نوشته شده بود و انکار کردند بلکه کرد
خداوند انها را باینکه روح ایمان را از انها سلب کرد برد و ساکن کرد در بدنهای
انها سه تا روح را که روح قوة و روح شهوت و روح بدن باشند بعد خداوند عالم
انطایفه را نسبت داد و تشبیه کرد بحیوانات ان هم الّا کالانعام زیراکه حیوانات چهارپا
بار می کشند بسبب روح قوّت و علف می خورند بجهت روح شهوت و راه میروند
بروح بدن انمرد سائل عرض کرد یا امیر المؤمنین مرا راحت و آسوده کردی

و قلب او را روح مرا زنده نمودی کلام علیه السلام فی تو عدالله السلام و حقیقة التوبه و الاستغفار خبر نه

کمیل ابن زیاد می گوید سؤال کردم از امیر المؤمنین ع از قواعد اسلام که چه چیزست انها
فرمودند قواعد اسلام هفت چیز است اوّلش عقل است و بناء صبر عقل است
یعنی هر که عقل دارد متحمّل شدائد و مصائب می شود شکایت بمخلوق نمی کند بلکه شکایت
بخدا می کند و از درگاه خدا عزّ و جلّ رفع شدائد و ابتلاء می نماید و اجر جزیل بصبر
می خواهد دوّم نگاه داشتن عرض و ناموس و آب روی خود است و راست
گفتاری (هرچند بضرر خودش باشد در ظاهر النّجاة فی الصّدق کما انّ الهلاکة فی الکذب
نگاه داشتن ناموس مبنی بر غیرت و شجاعت است که آبروی خود را بجهت سؤال
کردن که تنبلی نماید کسب معیشت نماید یا خلاف شأنش بداند کم من صاحب علم
و سند نشین اهتمام ننماید کسب نمایم بلکه تن پرور از مال مردم بخورم که حق کی است
ایشان است و حال انکه شخص صاحب شرف که عزّت نفس است نباید نفس را
ذلیل و خوار نماید بهوای نفس و کسالت و بطالت بسبب سؤال و خوردن مال مردم)
سیّم تلاوت قرآن است بان جهتی که نازل شده است (قال الله تعالی و رتّل القرآن ترتیلا
امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف عن مخارجها بان
طریقی که در علم تجوید از وقوف اربعه و اداء کردن حروف از مخارج باشد که اداء
حروف عربی باشد نه شبیه بعجم و آداب ظاهری از طهارت و استقبال و حضور قلب
بجا آرد و مراد از حقیقة قرآن خواندن عمل کردن باحکام و آداب و سنن و اخلاق
حسنه و اجتناب از اخلاق سیّئه است نه تنها تلفظ بکلمات قرآن بدون تفکر در معانی
که ان لقلقه زبان است که فایده ندارد بلکه مردود است قال النبی ص ربّ تال القرآن و القرآن یلعنه

۲ از زد

چهارم الحبّ فی الله و البغض فی الله یعنی موالات ائمه اثنی عشر و مؤمنان و شیعیان حقیقی ایشانست
و برائة جستن از دشمنان ایشان دوستان انهاست که عبارتند از سلاطین قریشی
و بنی امیه و بنی عباس و تابعین انها که اسمشان را خلفاء رسول الله گذاشتند و شریعت
خاتم الانبیاء علیه السلام را تغییر دادند و غصب خلافت مخصوص امیر المؤمنین و ائمه هدی ع
نمودند یا ظاهرا با امیر المؤمنین تابع شدند برای امور و اموال و مناصب دنیوی مثل طلحه و زبیر
و ناکثین و مارقین و قاسطین و اهل نهروان و خارجیان و اصحاب امام حسن علیه السلام
که بکشت عهد نموده و ملحق بمعاویه گشتند و یا اشخاصی که سید الشهداء علیه السلام را دعوت بجهت امامت
نمودند بعد نقض بیعت نموده ملحق با ابن زیاد گشته آنحضرت را شهید نمودند و یا اکثر
منافقین هر دوره مثال حالیه که ادعا تشیعه کرده می نمایند بعضها ظاهرا صوم و صلوة و حج
بجا می آرند که ادعا حاجی آقا گویند و اکثر احکام شرعا ترک نموده اند و اسلام اینها
همان ظاهری است که طهارت جان و حرمت اموال و نکاح کردن انها را مقتضیات
تا زمانی مرگ بعد از مردن با کفار و مشرکین داخل جهنم هستند بلکه بدتر است مقام انها
قال الله تعالی انّ المنافقین فی الدّرک الاسفل این منافقین که عبارتست که یقولون بافواههم
ما لیس فی قلوبهم و در تنگ جهنم است سایر کفار و مشرکین در طبقات بالاتر از انها هستند
قال الله تعالی کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون کدام گناه کبیره از این بالاتر است
که ربا را مثل بیع حلال می دانند بحکم نص قرآن اینها محارب خدا و رسول الله هستند
یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا الله و ذروا ما بقی من الرّبوا ان کنتم مؤمنین فان لم
تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله فان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون

پنجم حق آل محمد علیهم السلام شناختن ولایت حقه ایشان ششم حق برادران دینی و حمایت
نمودن برانها و اگر محتاج باشند رفع احتیاج انها کند از جهت مال و عرض و ناموس
و دفع اذیت دشمنان از انها بهر نحوی که ممکنش باشد نهم هفتم مجادرت مردم است
بحسن روی و خوشحالی حفظ تمایش هرکسی تفسیر این هر حرف است با وی با سنتای
مروت با دشمنان مدارا گفتم یا امیر المؤمنین یک کسی گناهی کند و استغفار
می کند اندازه استغفار چه قدر است فرمودند تو به کردن است گفتم همین قدر
فرمودند نه گفتم پس چه طور باید تو به کند فرمودند هنوزه که گناه کرد می گوید
استغفر الله بالتحریک گفتم تحریک چه چیز است فرمودند دو لب و زبان
در گفتن استغفر الله و اتوب الیه و تبع حقیقت باشند گفتم حقیقت کدام است
فرمود تصدیق قلب است و نیت کند که بر نگردد با ان گناهی که از او استغفار
می کند کمیل می گوید گفتم اگر این طور کردم داخل استغفار کنندگان هستم فرمودند
کمیل گوید پس چه باید کرد فرمود هنوز باصل استغفار نرسیده کمیل گفت اصل
استغفار کدام است فرمود برگشتن بتوبه از انگناهی که از ان استغفار می کنی
و این اول درجه عابدین است و ترک کردن گناه است و استغفار اسمیست از شش
معنی واقع می شود اول پشیمانی است بر گناهان گذشته دوم عزم جازم
است که هیچ وقت نبوی ان عمل گناهی برنگردد سیم اداء کردن
حقوق

حقوق مخلوق را که میانه تو و انها واقع شده است (از نوع ملاقات و اموال و غیبت
وافتراء و دشنام نسزا که باید هر چه مال مردم است بصاحبانشان رد نماید و اداء کند
و حلیت طلبد و اگر از قبیل غیبت است حلیت و عفو از صاحبان بخواهد اگر چه
یک حبه گندم باشد ولو اینکه قیمت ندارد ولیکن چون مالیت دارد باید از مالکش
حلیت بخواهد و سهل نشمارد که ان یک حبه گندم مثلا و یا یک شربت آب قیمت ندارد
زیرا خداوند عادل در روز قیامت از حق الناس نمی گذرد هر چند یک ذره باشد
که فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره در هر صورت شخص تو به کننده در دنیا از صاحبان
اموال حلیت بخواهد سان ترتیبات از اینکه در عالم قبر و برزخ تا قیامت معذب
باشد تا هموار این اعمال و حساب خیلی سخت است معامله مردم و حقوق انها
و مال ایشان را بعهده گرفتن زنهار زنهار مؤمن باید پرهیز نماید و الا معذب است)
چهارم این است که هر حقوق خدا را اداء نماید از هر واجبات (اگر نماز ترک
شده باید قضاء نماید و هم چنین روزه و حج و خمس بیت المال و زکوة که در عهده اش
حق الناس هم دارد باید همه را بدهد بلکه اکثر فقهاء اشکال نموده اند اگر انها ما که
خمس و زکوة بر ان تعلق گرفته است شخص نداده و از ان پول لباس بخرد و در ان
جامه نماز بخواند چون حق الناس حرام است محسوب است نماز در لباس غصبی باطل است

دهم چنین اگر طعام بخورد از ان طعام افطار کند افطار بحرام کرده است و یا بخورد
ان غذاء بدل ما یتحلل میگردد و از فضولات الغذاء یکی منی است و از ان
نطفه منعقد شود آیا ان ولد الحرام است یا نه تفاصیل این مطالب در کتب فقهی
مسطور است پس باید خیلی مراعات کرد از حقوق مردم که مفاسد و خیم دارد
این همه فرق و منافق که در میان مردم دیده می شود بجهت مخلوط شدن حرام
بحلال که این اثرها را دارد) پنجم آنست که ان گوشتهائی که در بدنست از
مخصوص از خوردن حرام و نحوی ان قدر باید عبادت کند ذکر کند بحالی تا انها
آب شده لاغر شود که پوست باستخوان بچسبد و بعد از حلال بجای ان دیگر
که پوست و استخوان گوشت تازه بروید ششم آنست بچشاند بدن و قوای نفسانی
زحمت طاعت خدا را چنانکه چشانده لذت معاصی و گناهان را
بنابراین فرمایش امیر المؤمنین تنها گفتن استغفر الله ربی و اتوب الیه کفایت
نمی کند که ان لقلقه زبان است بلکه شش رکن است ان الله سمیع علیم
الحمد لله در شب بیستم رمضان المبارک از تسوید به تبییض تمام گشت بحسن توفیق
[illegible] قاسم جمهور الفاضل خلخالی هزار و سیصد و پنجاه و نه مترجم و شارح خطبه امیر المؤمنین علیه السلام
[illegible] بعد از این کلمات شرح خطب حسنین علیهما السلام نوشته می شود بعون و توفیقه تعالی